

شعباتی از مکاتیب

حضرت عبداللہاء

جلد چہارم

بجنتہ نئی نشر آثار امری بہ لسان فارسی و عربی  
آلمان

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبہا . جلد چہارم

تہیہ و تنظیم: مرکز جہانی بہانی

ناشر: مؤسسہ مطبوعات امری آلمان

لجنہ ملی نشر آثار امری بہ لسان فارسی و عربی

ہوفہایم - آلمان

فہرست اعلام، مطالب، اصطلاحات و آیات: خسرو فراہانی

چاپ اول

۱۵۷ بدیع - ۲۰۰۰ میلادی

## مقدمه

در سال ۱۹۷۹ میلادی تعدادی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء در ۳۰۹ صفحه بوسیله مؤسسه مطبوعات بهائی در ویلمت (امریکا) تحت عنوان منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء انتشار یافت و به سال ۱۹۸۴ میلادی جلد دوم آن کتاب که شامل تعداد دیگری از الواح آن حضرت بود بوسیله مؤسسه مطبوعاتی مرکز جهانی بهائی در ۲۸۵ صفحه در انگلستان منتشر گردید. سپس در سال ۱۹۹۲ میلادی این لجنه به انتشار جلد سوم این مجلدات در ۲۲۸ صفحه توفیق یافت و حال با نهایت مسرت و خوشوقتی جلد چهارم کتاب منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء را که بر اساس نسخ موثق مکاتیب آن حضرت تهیه گردیده منتشر میسازد و صمیمانه امیدوار است که این مجموعه نفیس مورد استقبال و مذاقه اهل بصیرت قرار گیرد و چشم مشتاقان آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء را روشن و منور سازد.

لجنه نشر آثار امری

لانگنهاین - آلمان

## هو الله

۱. ای بنده حضرت مقصود وقتی است که مشارق و مغارب مطالع صبح احدیت گردید شمس حقیقت اشراق کرد ولادت موعود کلّ وقوع یافت حلول این روز مبارک ترا شگون است و سبب فرح و سرور. ع ع

## هو الله

۲. ای طالب حقّ مکتوب رسید از من خواهش نگارش تاریخ نموده بودی و همچنین نبوّاتی که در حقّ حضرت باب و حضرت بهاء الله است این هر دو از پیش مرقوم گردیده جستجو نمائید خواهید یافت. اما حضرت بهاء از نسل اسمعیل نیستند از سلاله برادران دیگرند که به صفحات ایران و افغان هجرت نمودند زیرا حضرت ابراهیم غیر از اسحق و اسمعیل شش پسر دیگر داشت و آنان به ایران و افغان رفتند.

ای طالب صادق تا توانی ندا به ملکوت آسمانی کن تا نفوس انسانی را به هدایت ربّانی ملائکه آسمانی کنی و در این عصر بزرگوار سبب نشر صلح عمومی شوی و خدمت به وحدت ملکوت انسانی نمائی و زندگانی جاوید یابی و متابعت حضرت مسیح نمائی و رفیق راه عبدالبهاء شوی و عليك التّحيّة و الثّناء.

## هو الله

۳. ای هموطن عبدالبهاء هرچند مولد در طهران و سنین متوالیات آواره عراق و مدتی سرگون بلاد رومیلی و چهل سال محبوس عکّا باوجود این وطن مازندران است یعنی میان رود بلوک نور لهذا ترا هموطن خطاب نمایم.

باری نامه نامی سبب تأثرات روحانی گردید خواندم و تحسین بر زبان راندم نغمه توحید بود و رایت تجرید من نیز اشتیاق روی تو دارم چون اسباب فراهم آید که به روح و ریحان بیائی در زمستان آینده مأذونی سبحان الله در نهایت هر نامه چون نام مازندرانی قرائت شود سبب سرور و حبور گردد زیرا موطن اصلی خاندان جمال مبارک است و قلب خواهان آن است که آن اقلیم جنّه النعمیم گردد و نفوس به نبأ عظیم مؤمن و موقن گردند و عليك البهاء الابهی.

ع ع

## هو الله

۴. ای بنده آستان الهی شمس حقیقت را موطن اصلی مازندران و منبت قدیمی اقلیم طبرستان، ما را گمان چنان بود که این نار موقده ربّانیّه را در آن اقلیم فوران عظیم حاصل گردد و این بحر موهبت را در آن سواحل هیجان شدید ظاهر شود حال از جمیع آفاق حتی زنگ و فرنگ ندای یابشری یابشری بلند و از آن خطّه و دیار صدا و ندائی نه خاموشی و بیهوشی و خمودت احاطه کرده است یاللعجب یاللعجب، باری انشاءالله تو سبب حرارتی گردی. ع ع

## هو الله

۵. ای هموطن جمال مبارك مرا از نامه تو سروری زیرا از اهل نوری و آرزویم چنان که اهل آن سامان در ظلّ حضرت رحمن درآیند زیرا هموطنان دلبر آفاقند و منتسبان نیر اشراق. تو حال الحمد لله گریبان به محبت الله دریدی و پرتو شمس حقیقت دیدی و جام معرفت الله نوشیدی و مانند ستاره روشن از افق ایمان دمیدی زهی زهی ای جان پاک که به چنین موهبتی تابناک گشتی منظور لحظات عین عنایتی و مشمول الطاف حضرت احدیت از خدا خواهم که کامران در دو جهان گردی و سبب ایمان و ایقان هموطنان شوی. اگر ممکن وقتی مرور به نور نما و در آن صفحات نفحه‌ای به کمال حکمت بدم شاید آن بیچارگان بیدار شوند و از این موهبت کبری برخوردار گردند. به والده محترمه تحیت ابدع ابهی ابلاغ نما و بنویس که من در حق ایشان دعا نمودم و از درگاه احدیت طلب عون و عنایت کردم و عليك البهآء الابهی. ع ع

## هو الله

۶. ای یاران ممتحن عبدالبهآء از قرار معلوم شخصی شیریر در آن صفحات بر غنی و فقیر هجوم و ایلغار نمود و یار و اغیار اذیت و آزار کرد تالان و تاراج نمود و باج و خراج گرفت نفسی را معاف نداشت و فلسی نگذاشت، فی الحقیقه مصیبت عظمی بود و بلیّه کبری چه که یاران در محنت و زیان افتادند و بیگانگان در مشقت بی پایان. اگر چنین نمی نمود شاید گرفتار

جزای این رفتار نمی‌گشت عنقریب پریشان و بی سر و سامان گردد نام و نشان نماند ولی جمیع این مفاسد از شامت سوء تدبیر و خطا و تقصیر آیات منسوخه حصول و رسوخ یافت و از فتاوای حجج غیربالغه این صاعقه ظهور و بروز نمود باوجود این باز گروه نادان پیروی آنان مینمایند دست و دامن بوسند و در آتش فتنه و فساد بسوزند. باری احبّای الهی باید از بلایای نامتناهی ملول نگردند، محزون نشوند زیرا در حمل بلا شریک و سهم جمال ابهی شوند چه که هرچند آن مه تابان عموم خلق را رحیم و رؤف و مهربان بود ولی نادانان چنان آتش افروختند و پرده حیا سوختند که آن مرکز جمال به سلاسل و اغلال مبتلا شد و ضرب تازیانه و شکنجه روز و شبانه دید سرگشته و سرگردان کوه و هامون شد و نفی و سرگون و محبوس و مسجون گشت. بیست و پنج سال در زندان بود و معذب و مهان. پس باید یاران شکر حضرت یزدان نمایند که تالان و تاراج شدند و سهام ظلم و ستم را آماج گشتند. قریه جمال مبارک را در مازندران دوازده هزار سپاه ظلوم هجوم نمود چنان تاراج کردند که اثری از امتعه و اموال حتی غله از برای اهل قریه نگذاشتند گاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوسی بی گناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر زنجیر نمودند و به طهران آوردند و به زندان انداختند. حضرت روح الأرواح ملا عبدالفتاح را ریش با چنه بریدند و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند باوجود این که پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن روح مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت

و خون از زنج بریده میریخت باوجود این تا نفس اخیر آن اسیر به صوتی  
جهیر مناجات میکرد و شکر ربّ الآیات مینمود که در سبیل جانان مورد  
تاراج و تالان گشت و اسیر کند و زنجیر شد و با محاسن به خون رنگین  
قطع طریق مینمود و به وصول طهران در زندان جان به جانان داد و قربان  
یار مهربان گشت و مسرور و خندان فدای آن مه تابان گردید، نعم ما قال  
الشاعر:

ماند آن خنده بر او وقف ابد      همچو جان پاک احمد با احد

باری یاران باید شکر حضرت رحمن نمایند که از بلایا بهره و نصیب بردند  
و صبر و تحملی عجیب کردند البته این شام ظلمانی را صبحی نورانی در پی  
و این ابر کثیف را افقی لطیف از عقب. این سمّ نقیع را شهدی فائق و این  
زخم شمشیر را مرهمی نافع در پایان به عون و عنایت حضرت رحمن و علیکم  
البهاء الأبھی. ع ع

### هوالابهی

۷. ای استاد پاک نهاد چه نعمتی اعظم از این که در بلا شریک حضرت اعلی  
گردیدی و در صدمات سهیم جمال ابھی. حضرت نقطه بیان را در  
آذربایجان چوب زدند و آذر به جان روحانیان زدند و جمال قدم روحی  
لاحبّاثه الفدا را همین سیاست در مازندران ارزان نمودند زمین و آسمان  
بگریست ولی تو خندان باش که در صدمه و بلا انباز آن بی‌نیاز گشتی چه



فضلی اعظم از این و البهاء علیک. ع ع

۸... از فقره‌ای که در رساله خطاب به ذنب موجود سؤال نموده بودید، ارض میم مازندران است جمال مبارک را در شهر آمل حبس نمودند و چون علما در مسجد جمع گشتند و جمال مبارک را تسلیم علما نمودند و آن بی‌انصافها به ظلم برخاستند و انواع ستم و زجر روا داشتند و بی‌نهایت اذیت کردند از جمله جمال مبارک را چوب زدند به قسمی که پاهای مبارک مدتی مجروح بود...

### هو الله

۹- ای یادگار آن دو مرحوم مغفور محترم، نامه شما رسید و بی نهایت سبب فرح و سرور گردید که الحمد لله از بلوک نور ظهور و بروزی گردیده و نامه‌ای از نفسی رسیده که از سلاله یاران قدیم است و هموطنان عزیز. سبحان الله شرق به نور اشراق منور است و غرب به راتحه محبت الله معطر افریک و امریک و ترک و تاجیک و اوروپا و صحرای آتریک به نفوذ امرالله پر شور و شعله گردیده ولکن موطن جمال مبارک باوجود آن که عنوان نور دارد محروم و مهجور مانده بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه ماندند بلال حبشی و صهیب رومی و عداس آشوری و سلمان پارسی محرم راز گشتند و سید قرشی ابولهب و بستگان و خویشان جمال محمدی محروم از انوار گردیدند. در

انجیل میفرماید که جمیع انبیا در شهر و موطن خود بی قدر و مقدار بودند فی الحقیقه چنین است و همچنین حضرت مسیح میفرماید که از شرق و غرب عالم میآیند و داخل ملکوت میگردند و ابناء ملکوت خارج میشوند. حال صیت امر الله و آوازه ظهور بهاء الله اقالیم سابعه را به اهتزاز و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته، فاعتبروا یا اولی الأبصار. جمال مبارک در مراجعت از مازندران به طهران چون مرور از نور فرمودند در تاکر و در دارکلا ولوله و شور انداختند جم کثیری مؤمن و موقن شدند و روز به روز در ازدیاد بودند در تاکر مرحوم آقا میرزا حسن و آقا میرزا غلامعلی و ملا زین العابدین و ملا عبدالفتاح و ملا علی بابای بزرگ و ملا علی بابای صغیر و محمد تقی خان و آقا محمد تقی و عمو علی و آقا علی پسر ملا زین العابدین و عبدالوهاب بیک خلاصه جمع کثیری منجذب به نفحات قدس گردیدند بعد از یک سال یحیای غیرحضور توجه به نور نمود در ایام قلیلی زلزله و اضطراب انداخت و چون عرصه را تنگ و احتمال خطر در آن بلد دید یاران باوفا را بگذاشت و سفر نمود و به لباس درویشی فرار به گیلان و مازندران و کرمانشاه کرد و جمیع آن بیچارگان را به کشتن داد، فریفر فراراً و ابرار را گرفتار کرد. آن نفوس اکثر شهید شدند لکن وضعی که در آن قریه گذاشت و رفتاری که نمود سبب شد که نار محبت الله در آن قریه به کلی مخمود شد حتی بعض نفوس را واداشت که میرزا خداوردی مرحوم را زدند. به خاطر دارم من وقتی که طفل بودم و در نور بودم میرزا خداوردی مرحوم

های های میگریست میگفت که من پنجاه سال خادم این خانواده بودم آیا  
 جازز بود که به تحریک میرزا یحیی گل بابا مرا علی رووس الأشهاد بزند و  
 دشنام دهد و براند. باری از سوء حرکات آن شخص نور ظلمت شد و میان  
 رود مخمود گردید. در دارکلا روزی در مجلس جمال مبارک چنان بیان  
 فرمودند و دلیل و برهان گسترده که چون برخاستند چهار مجتهد که دوتا  
 داماد میرزا محمد تقی مجتهد ملا عباس و ملا ابوالقاسم بودند دویندند که  
 کفش مبارک را جفت کنند آن وقت چنان شد و بعد چنین گشت. باری حال  
 الحمد لله تو هدایت یافتی و پدرت را آن وقت که من بودم نام عمو علی بود  
 و من او را بسیار دوست میداشتم و همچنین مرحوم میرزا خداوردی را. شکر  
 خدا را که وجود آنان ثمری داشت حال تو باید که بی نهایت شکرانه نمائی  
 که به این فیض موفق شدی و سبب شوی بلکه در نور شمعی برافروزی.  
 جناب آقا میرزا محمد تقی ناظم و جناب ملا محمد عطار و جناب میرزا یوسف  
 علی و جناب ملا یوسف علی و جناب میرزا عبدالعلی و جناب آقا علی محمد را  
 تحیت ابدع ابهی برسانید و عليك البهاء الأبهی. ع ع

### هو الله

۱۰. ای دوستان حقیقی شمائل مبارک آن یاران رسید و به نهایت اشتیاق به کرات  
 و مرات دقت گردید وجوه نورانی بود و شمائل رحمانی چون نظر کردم  
 یاران را در محفل انس حاضر دیدم و نهایت انبساط قلب و انشراح صدر

یافتم سبحان الله این چه الفت است و این چه محبت پرتو تجلی انوار است که از ملکوت ابهی احاطه نموده و قلوب را چنین محبت و ارتباط بخشیده و نفوس را روحانیت و ابتهاج مبذول داشته که حکم یک جان و یک دل یافتند هزاران فرسنگ مانع از دیدار نه و بعد مسافت مانع از استماع گفتار نیست.

ای یاران الهی ایامی که جمال مبارک رو به قلعه طبرسی تشریف میبردند تا به قریه نیالا که قریب قلعه بود رسیدند میرزا تقی نام حاکم آمل که برادرزاده عباسقلی خان بود چون خبر جمال مبارک را شنید یقین کرد که رو به قلعه تشریف میبرند و قلعه محاصره بود لهذا جم غفیری از لشکر و غیره برداشته نصف شب اطاقی که جمال مبارک در آن بودند محاصره نمود و از دور شلیک کردند و جمال مبارک را با یازده سوار به آمل آوردند و جمیع علما و بزرگان آمل بر شهادت جمال مبارک قیام نمودند ولی میرزا تقی خان بسیار از این مسئله خوف داشت به هر نوعی بود حضرات را از قتل منع نمودند ولی صدمات دیگر وارد گشت تا آن که نامه‌ای از عباسقلی خان رسید که ای میرزا تقی عجب خطائی کردی زنهار زنهار که یک موئی از سر جمال مبارک کم گردد زیرا این عداوت در میان خاندان ما و خاندان ایشان الی‌الابد فراموش نشود البتّه صد البتّه مهاجمین را متفرّق نمائید و ابدأ تعرّض نکنید. لکن چون حکومت آمل مطلع شد و اردو نیز خبردار گشت که جمال مبارک را مقصد آن است که به هر قسم باشد به قلعه برسند بلکه این آتش ظلم و

اعتساف و حرب و نزاع را خاموش نمایند لهذا در نهایت مواظبت بودند و مانع از تقرّب به قلعه شدند پس جمال مبارک روحی لأحبّائه الفدّاء در بندر جز تشریف بردند و سرکرده های جزّ نهایت رعایت و احترام را مجری داشتند پس محمّد شاه فرمان قتل جمال مبارک را به واسطه حاجی میرزا آغاسی صادر نمود و خبر محرمانه به بندر جز رسید از قضا در دهی از دهات سرکرده ای روز بعد مدعو بودند. مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک به کشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول نیفتاد بلکه روز ثانی صبح با جمعی غفیر به آن ده تشریف بردند در بین راه سواری رسید و به پیشکار دریابیکی روس کاغذی داد چون باز نمود به نهایت سرور فریاد برآورد و به زبان مازندرانی گفت مردی بمرده یعنی محمّد شاه مرد. لهذا آن روز را خوانین و جمیع حاضرین چون مطلع بر اسرار شدند که محمّد شاه فرمان قتل جمال مبارک را صادر نموده بود چنین شد جشن عظیمی گرفتند و به نهایت سرور آن شب را بگذراندند. مقصود از این حکایت آن است که احبّای الهی بدانند که يك وقتی انوار مقدّسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است لابد تأثیرات عظیمه اش این است که نفحات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تا به موجب تعالیم الهی روش و سلوک نماید و سبب تربیت جمعی غفیر گردد و علیکم البهاء الأبهی. ع ع

## هو الله

۱۱. ای بنده آستان الهی نامه شما رسید ولی از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم میگردد از الطاف الهیه امیدوارم که عسر بدل به یسر گردد و اسبابی فراهم آید که به راحت ایام را بگذرانند مرحوم عم آن جناب آقا میرزا صادق قائم مقام به ساحت اقدس محبت خصوصی داشت حتی زمانی که قائم مقام آذربایجان شد و صدر اعظم امر نموده بود که به تعجیل تمام حرکت کند جمال مبارک از کربلا مراجعت فرموده بودند به حضور مبارک مشرف شد که من را آرزو چنان که یک مهمانی عمومی نمایم و جمیع طایفه نوری را دعوت کنم که در حضور مبارک باشد لهذا به هر قسم باشد حرکت فردا را موقوف میکنم و استدعا می نمایم که مهمانی فردا را قبول بفرمائید. جمال مبارک فرمودند کسان دیگر دعوت کرده اند لهذا معذور دارید به درجه ای در حضور مبارک التماس نمود که فرمودند جعفر قلیخان مرحوم برادر صدر اعظم از کسی که پیش دعوت کرده بود عذر بخواهد و به خانه آقا میرزا صادق مرحوم تشریف بردند. آن روز جمیع نوریها حاضر بودند مگر خود صدر اعظم عباسقلی خان با برادرانش پسران زکی خان و عبدالله خان و خان بابا خان و سهام الملک و جعفر قلی خان و نظام الملک و میرزا داود خان و سایر نوریها جمعاً حاضر بودند، آن روز من طفل بودم و حاضر بودم و در نهایت سرور گذشت. مقصد این است که نهایت عنایت را به آقا میرزا صادق مرحوم داشتند وقتی که به وزارت رسید و بعد از ایامی چند استعفا نمود او

را روانه به قم کردند و هزار تومان مواجب تعیین کردند و چون فرمان مواجب را به قم فرستادند منطوق فرمان این بود به عالیجاه میرزا صادق هزار تومان مواجب احسان شد چون فرمان را بخواند در جواب نوشت که عالیجاه میرزا صادق لایق هزار تومان مواجب نیست مواجب را ردّ کرد جمال مبارک از این جواب او بسیار تبسم فرمودند و ذکر خیر او را کردند که آقا میرزا صادق علوّ همت و سموّ منقبت دارد و عليك البهَاء الأبهی.

### هو الله

۱۲. ای سالار جمع ابرار از حلاوت معانی نامه شما کام جان و وجدان شیرین گردید زیرا دلیل مبین بر ثبوت و استقامت در امر نبأ عظیم بود و امید چنان است که آن هموطن نوری شمع پرنوری گردد و مقتبس از انوار شمس حقیقت شود و محرم اسرار گردد و مصدر آثار شود و سبب روح و ریحان این حزب پروردگار گردد. خاندان مرحوم زکی خان را با جمال مبارک خصوصیتی عظیم بود و الفتی قدیم مرحوم میرزا مهدی را و مرحوم عباسقلی خان را نهایت محبت به جمال مبارک بود در ایام معزولی و منکوبی شب و روز در حضور مبارک بودند باری تفصیل دارد مختصر این است که آن عنایات مبارک به خاندان مرحوم زکی خان البته تأثیرات عظیمه بخشد و من نهایت تعلق را به جمیع نوریان دارم و آنان را تأثیدی آسمانی و توفیقی رحمانی و عزتی ابدیه و موهبتی سرمدیه خواهم زیرا اعظام و اکابر نور جمیع به ساحت اقدس در ایام

طهران مربوط بودند و هم هموطن، لهذا به نوریان تعلق فوق‌العاده دارم اگر ممکن که به نهایت روح و ریحان عزم کوی دوست نمائید اجازه حضور دارید و عليك البهآء الأبهی.

### هو الله

۱۳. ای بنده حق همیشه به یاد منی و فراموش ننمایم و فی‌الحقیقه پیش منی جناب آقا محمد مصطفی طهرانی را از قبل من تحیت مشتاقانه برسان و جناب آقا میرزا حیدر را به نفعه جانپور دل و جان زنده نما مکاتیبی که جناب آقا محمد حسن لر خواسته بودند مرقوم شد و ارسال میگردد شماها در آن صفحات باید همتی نمائید که انوار حق بتابد و موطن اصلی جمال مبارك غبطه سائر بلدان شود. الحمد لله امر الله در جمیع آفاق رو به ترقی و انتشار است در مازندران باید نار محبت الله پیش از همه جا شعله زند زیرا خصوصیتی دارد، موطن جمال مبارك است و یاران آنجا هموطنان نور حقیقت دیگر باید ملاحظه نمود که این نسبت چه اقتضا مینماید جمیع دوستان را فرداً فرداً از قبل من بیوس و تحیت مشتاقانه ابلاغ نما و عليك التحيه و الثناء.

### هو الله

۱۴. ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و اثر خامه فرح روحانی بخشید زیرا دلالت بر آن مینمود که الحمد لله به همت حضرت سالار و جناب جواد خان روح



محبت الله در عروق و شریان ساری ساری گردید امید چنان است که همت ایشان و شما آناً فاناً قوت یابد و نفوذ کلمه الله چنان سریان جوید که در هیكل آن اقلیم جانی تازه دمیده گردد و پرتو شمس حقیقت بدرخشد و از ساری به جمیع طبرستان روح حیات انتشار یابد. کشور مازندران موطن دلبر مهربان است و فی الحقیقه باید بر جمیع بلدان سبقت یابد اگر نفوس مبارکه آن سامان اتفاق نمایند و همداستان شوند به آسانی این آمال حصول پذیرد و هر معسور میسور گردد.

در خصوص مبلغ مرقوم نموده بودید موافق چنین دیده شد که جناب اخوان صفا علیه بهاء الله دوباره رجوع به آنجا نمایند و به نشر نفحات الله پردازند مثلی است در عرب که میگویند العود احمد و عليك البهاء الأبهی.

### هو الله

۱۵. ای بنده الهی طهران وطن آن دلبر مهربان است و منشأ آن نور لامکان تو نیز در آن حدیقه مغروس ید قدرت گشتی و از نسیم و هوا و آب گوارای آن بقعه نورآء نشو و نما نمودی همچنان که به ظاهر از وطن آن نور باهری امیدوارم که به باطن نیز از اهل ملکوت آن کوکب زاهر باشی. اگر از حمام ممنوعی الحمد لله در چشمه هذا مغتسل بارد و شراب غوطه وری و در سبیل جمال مبارک مؤمن ممتحن و عليك التحيّة و الثناء. ع ع

## هو الله

۱۶. ای بشیر الهی نامه تو چون دیوان محامد و نعوت جمال مبارک بود نهایت فرح و سرور بخشید هر کلمه‌ای يك آیت طربی است يك کلمه تار و طنبور است يك کلمه مزامیر آل داود يك کلمه چنگ و چغانه است يك کلمه غزلخوانی و ترانه يك دست موسیقی مکمل است که مستمعین را به وجد و سرور می‌آورد. آهنگ تو در آنجا میزنی و عاشقان را در اینجا به وجد و طرب آری الحمد لله که نامه مشکین بود و الفاظ و کلمات ملیح و نمکین برهان اتحاد و اتفاق احباً بود که عموماً مشتعلاً منجذباً متحداً متفقاً به اعلاء کلمة الله و نشر نفعات الله و تبلیغ امر الله مشغول احدی ملالی ندارد چهار صفحه که به خط مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء انعام به عبدالبهاء نموده بودی رسید از در و دیوار آهنگ و اطوبی و اطوبی بلند شد و آغاز نغمه و ترانه نمودند عبدالبهاء در گوشه‌ای استماع این نغمات مینمود احسنت احسنت که ما را به این هدیه دلپسند خوشنود نمودی.

اما تبدیل هوا در شمران در مرغ محله موهبت رحمن است آن مکان محله مرغان نیست آشیانه عنقاء مشرق است و لانه سیمرخ کوه قاف، زیرا جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء در آن مزرعه پاک مطهر يك سال در تابستان منزل و مأوی فرمودند در باغ حاجی باقر که سه طبقه بود و مسلط به دریاچه محل سریر ملیک ملکوت بود، و در بدایت امر بود در وسط دریاچه تخت بزرگی از

سنگ زده بودند در وسط تخت سراپرده و اطراف تخت باغچه قریب صد و پنجاه نفر از احباً مجتمع شب آهنگ تقدیس بود که به ملاً اعلی میرسید بسیار خوش گذشت همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را میفرمودند حال خدا چنین مکانی را به تو داده شکر کن خدا را که با یاران در آن مکان به ذکر و ثنای ربّ جمیل پرداختی هر قدر دلت میخواست آواز خواندی و احباً را به وجد و نشاط آوردی و عليك البهَاء الأبھی. عبدالبهاء عباس. ۱۶ ذی الحجّه ۱۳۳۷

### هو الله

۱۷. یا امة البهَاء نامه شما رسید و از مضمون همت و خدمت شما به ملکوت ابھی معلوم گردید. فی الحقیقه به جان و دل میکوشی و من از تو بسیار راضی هستم کتابی که در حق قرّة العین مرقوم نموده بودی به عربی ترجمه نمودم و ترجمه بسیار فصیح و بلیغ است و جمیعش را به دقت خواندم اگر لازم است يك نسخه عربی از برای شما بفرستم. در مسئله بدشت هرچند مطابق است ولی مفصل نیست و تفصیل این است که قرّة العین در باغی بود و جناب قدّوس در باغی دیگر اما جمال مبارک در خیمه بودند و خیمه و خرگاه مبارک میان دو باغ در کنار نهر بود. جمال مبارک به جناب قدّوس و قرّة العین فرموده بودند که باید اعلان این امر را بتمامه کرد روز بعد جمال مبارک را کسالت مزاج حاصل شد جناب قدّوس آمد به حضور جمال مبارک نشسته بود و

اطراف خیمه جمیع احباب حلقه زده بودند در این اثناء قرّة العین از باغ بیرون آمد فریاد زنان و نعره‌کنان داخل خیمه شد و نشست. جمال مبارک فرمودند سوره واقعه را بخوانید سوره واقعه را خواندند در حضور مبارک بعد فتنه عظمی شد بعضی فرار نمودند و بعضی گریه و فغان کردند و بعضی مضطرب شدند. ملا اسماعیل گردن خود را برید و جمعیت بدشت متفرّق شد.

باری شما در تألیف این کتاب فی الحقیقه بسیار زحمت کشیده‌اید و از خدا خواهم که روز به روز زحمت و جانفشانی و خدمت و ثبوت و استقامت تو در امر الله بیفزاید تا از افق ابدی ستاره‌ای درخشنده و روشن گردی ...

۱۸. حکایت آوردن طاهره از قزوین و ورود به طهران و رفتن به بدشت و وقوعات بدشت چگونه بوده؟

حقیقت این قضیه مختصراً این است که در آن اوقات بدایت امر بود و هیچکس از تعالیم الهی خبر نداشت و جمیع به شریعت قرآن عامل بودند و جنگ و عقوبت و قصاص را مشروع میدانستند. در قزوین حاجی ملا تقی بر سر منبر زبان به طعن گشود و دو نجم ساطع حضرت شیخ احمد احسانی و جناب آقا سید کاظم رشتی را لعن نمود و در نکوهش و سب افراط کرد و گفت این حکایت باب که ضلالت محض است آتشی است که از قبر شیخ احمد و سید کاظم رشتی زبانه کشید، بی نهایت بی حیائی نمود و سب و لعن و طعن مکرر نمود. شخص شیرازی از محبین حاضر وعظ بود به گوش خود

شنید و چون نمیدانست که من بعد تعالیم الهیه چگونه خواهد گشت و شریعت الله بر چه اساس وضع خواهد شد گمان مینمود که باید به موجب شریعت قرآن عمل نمود لهذا بر انتقام قیام کرد پیش از طلوع صبح به مسجد حاجی ملا تقی مذکور رفت و در گوشه‌ای پنهان شد و چون ملا تقی وقت طلوع صبح به مسجد آمد این شخص به عصائی که سر نیزه داشت به پشت و دهن حاجی ملا تقی زد. ملا تقی افتاد و آن شخص فرار نمود. مردم چون حاضر شدند شیخ را مقتول دیدند فزع و جزع عظیم برخاست و از شهر فریاد و فغان بلند شد بزرگان شهر براین متفق شدند که قاتل شیخ رسول عرب و دو نفر دیگرند و این اشخاص از اعوان طاهره‌اند لهذا فوراً این سه شخص را گرفتند و طاهره نیز در ضیق شدید افتاد. آن شخص شیرازی چون دید که دیگران مبتلا شده‌اند سزاوار ندید و به پای خویش به مرکز حکومت آمد و گفت شیخ رسول و رفقاییش از این بهتان و تهمت بری و بیزارند قاتل منم و تفصیل چنین واقع شده، بتمامه بیان نمود و اقرار و اعتراف کرد و گفت این اشخاص بی گناهند آنان را آزاد کنید زیرا من قاتلم مرا قصاص نمائید. او را گرفتند و آنان را نیز نگاهداشتند خلاصه هر چهار را از قزوین به طهران آوردند آنچه این شخص شیرازی فریاد برآورد که این اشخاص بی گناهند منم گنه کار و این گناه را به جهت آن ارتکاب نمودم که این شخص سبّ و لعن چهاراً در منبر بر مولای من کرد بر افروختم و تحمل نتوانستم لهذا به این سر نیزه برده‌ان او زدم کسی گوش به حرف او نداد بلکه پسر حاجی ملا تقی در

مقامات رسمی در نزد وزرای دولت فریاد برآورد و قتل هر چهار را خواست. صدرالعلما که رئیس علما بود به حضور شاه رفت عرض کرد که حاجی ملا تقی شخص شهیری بود و معروف خاص و عام و اهل قزوین او را پرستش مینمودند در قصاص قتل چنین شخصی، شخص واحد اهمیتی ندارد باید هر چهار را تسلیم ورثه ملا تقی کرد و به قزوین فرستاد تا آنان را در آنجا به قتل رسانند و این سبب سکون و سرور عموم گردد. پادشاه نیز محض خاطر صدرالعلما و عموم اهالی قزوین اجازه به قتل هر چهار داد. آن شخص شیرازی ملاحظه نمود که او را گرفتند اما دیگران را آزاد نمودند در شبی پر برف فرار نمود و به خانه رضا خان رفت و با همدیگر هم عهد شدند و به قلعه طبرسی رفتند و در آنجا شهید شدند. اما شیخ رسول و رفقاییش را به قزوین بردند و جمیع مردم هجوم کردند آن سه نفر را به اشنع حال به قتل رساندند لهذا طاهره در نهایت سختی افتاد دیگر کسی را با او مراوده نبود و عموم خویشان حتی شوهر و دو پسر در نهایت عداوت بودند و زجر و عذاب و طعن میکردند.

جمال مبارک از طهران آقا هادی قزوینی را فرستادند و به تدبیری مفصل طاهره را از قزوین فرار دادند و به طهران آوردند و يك سر به اندرون جمال مبارک وارد کردند، هیچ کس خبر نداشت بعضی از خواص احباب مطلع شدند و نزد او آمدند در اطاقی نشسته بود و من طفل بودم و بر زانوی او نشسته و مرا در آغوش خود گرفته بود و پرده افتاده بود و خواص احباً در

بیرون پرده در اطاقی دیگر نشسته بودند و او صحبت میداشت و موضوع کلامش به دلائل و قرآن و حدیث این بود که در هر عهده باید شخص جلیل ممتازی مرکز دایره هدی و قطب فلك شریعت عظمی و امام مبین باشد تا مرجع جمیع ناس گردد و امروز آن شخص جلیل ممتاز حضرت باب است که ظاهر شده است. هر چند نطقش گویا بود ولی چون ملتفت شد که جمال مبارک را آهنگی دیگر است و جلوه دیگر بسیار مشتعل تر شد به درجه رسید که وصف ندارد. صبر و آرامش نماند نزدیک بود که پرده کتمان به کلی بدرد شب و روز نعره میزد یا میگفت یا میگریست یا میخندید. بعد جمال مبارک او را با جمعی از احباب به سمت بدشت فرستادند. منزل اول باغی بود در نهایت طراوت و لطافت ظاهره با احباب به آنجا رسیدند و جمال مبارک نیز تشریف بردند و آن شب را در آنجا ماندند. صبحی طاهره را با احباب با تهیه و تدارکی مفصل به بدشت فرستادند بعد از چند روز جمال مبارک نیز تشریف بردند چون به بدشت رسیدند جناب قدّوس از سفر خراسان مراجعت نموده بود ایشان نیز به سمت بدشت آمدند ولی مخفی بودند در بدشت میدانی بود و آب جاری داشت از دو طرف باغ بود جناب قدّوس در باغی مخفی بودند و طاهره نیز در باغ دیگر منزل داشت. از برای جمال مبارک در آن میدان خیمه زده بودند و اصحاب جمیعاً در آن میدان در خیمه ها منزل داشتند. شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات مینمودند جمال مبارک با آنان قرار قطعی فرمودند که در بدشت

حقیقت امر اعلان گردد ولی یوم مخصوص تعیین نشده بود تصادفاً جمال مبارک علیل شدند جناب قدّوس به محض اینکه خبر یافت از خفا بیرون آمد و به چادر جمال مبارک وارد شد طاهره خیر فرستاد که جمال مبارک را یا به باغ من آرید والا من خواهم آمد جناب قدّوس گفتند احوال مبارک خوش نیست نمیشود تشریف بیاورند و این اشاره بود. طاهره وقت را غنیمت شمرد برخاست از توی باغ بی حجاب بیرون آمد روبه چادر مبارک نعره زنان آمد و میگفت آن نقره ناقورمنم و نفخه صورمنم (دو علامت قیامت است که در قرآن مذکور است) به همین قسم فریاد کنان به چادر مبارک آمد به محض ورودش جمال مبارک فرمودند سوره اذا وقعت الواقعة قرآن را بخوانید و آن سوره حکایت قیام قیامت است و قیامت اعلان شد و چنان وحشت و دهشت جمیع احبّاء را فرو گرفت که بعضی فرار نمودند و بعضی واله و حیران شدند و برخی زار زار گریستند بعضی چنان مضطرب شدند که بیمار گشتند. حتّی حاجی ملا اسمعیل چنان پریشان شد که از شدت وحشت و دهشت سر خودش را برید ولی بعد از چند روزی سکون و قرار حاصل شد تشویش و اضطرابی نماند و اکثر فراریها نیز دو باره ثابت شدند و مسئله بدشت منتهی شد.

### هو الله

۱۹. ای عبدالوهاب در سفر اول جمال قدم به عراق عرب جوانی را ملاقات



فرمودند نامش میرزا عبدالوہاب بود به مجرد مٹول به حضور مبارک و استماع بیان چنان منجذب و شادمان گردید کہ خاندان را ہدایت نمود و جمیع را بشارت داد و بعد از رجوع اسم اعظم به طهران پاکویان کف زنان به ارض مقدسہ طهران شتافت و به وصول در قعر زندان مقرر یافت و بعد از چند روز نوبت شہادت او رسید چون جلاد داخل زندان شد و به فریاد نام او بر زبان راند آن نوجوان برخاست و رقصی مکمل در زندان نمود و خود را تسلیم جلاد کرد بعد به شہادت کبری فائز شد و ہموارہ جمال مبارک ذکر او میفرمودند. امیدوارم کہ روح و ریحان آن عبدالوہاب در این عبدالوہاب نیز جلوہ نماید و عليك البہاء الابهی. ع ع

۲۰... جواب سؤالات مختصراً مرقوم میشود، جمال قدم روحی لاحبائہ الفداء با حضرت اعلى روحی له الفداء برحسب ظاہر ملاقات نفرمودند...

### ہواللہ

۲۱. ای ثابت بر پیمان سؤال از سفر مبارک نموده بودی جمال مبارک روحی لأحبائہ الفداء از طهران يك سر به ہمدان و از ہمدان به کرمانشاہ و از کرمانشاہ يك سر به بغداد سفر نمودند...

۲۲. ... در بغداد شخصی از عرفا به حضور مبارک آمد و خلوت خواست کہ مشرف

شود و چون فائز شد عرض کرد استدعا دارم سرّی از اسرار الهی به من القا کنید فرمودند ما اهل سرّ نیستیم ما اسرار الهی را با طبل و علم در قطب عالم کوبیدیم سرّی نداریم ...

۲۳. ... مرقوم نموده بودید که احبّای عراق چون قصر مشید ثابت و متین هستند، جمال مبارك روحی لأحبّائه الفداء مدتی مدیده در آن مدینه به نهایت قوت و عظمت در مقابل جمیع ملل و دو دولت شدید الشکیمه قائم بوده اعلاء کلمه الله به جمیع آفاق میشد یعنی عراق مرکز نیر آفاق بود و مطلع اشراق البته این موهبت باید آثار باهره‌اش بر آن مملکت ظاهر و آشکار گردد یقین است که احبّای الهی قدر این عنایت را دانسته در نهایت ثبوت و رسوخ جلوه مینمایند هیچ وقت امرالله از محرکی از محرکان فارغ نبوده باوجودی که در عراق سطوت حق جمیع را هراسان نموده بود باز میرزا یحیی و سید محمد و حاجی محمد رضا و حاجی میرزا احمد و چند نفر دیگر در سرّ سرّ القاء شبّهات مینمودند تا توجه احبّا را به جمال مبارك مانع شوند و شبّهات آنان هزار مرتبه از شبّهات بیوفایان قوی تر بود باوجود این نور حقیقت درخشید و به حرارت شمس حقیقت این ابرهای تیره و تاریک متلاشی شد دیگر ملاحظه نما که این شبّهات پوسیده بیوفایان را چه قدر و شأنی، به جمیع احبّا فرداً فرداً تحیت ابداع ابهی برسان. عبدالبهاء عباس. حیفاء، غره ربیع الأول ۱۳۳۹

۲۴... آن مظلوم آفاق با جمیع خلق در نهایت خضوع و خشوع معامله میفرمود این مدت مدیده که در بغداد تشریف داشتند خاطر يك نفس مکدر نشد جمیع اهل بغداد ممنون و متشکر بودند حال ما که بنده آن آستانیم باید تأسی به اقدام مبارکش نمائیم این است سبب نجات این است سبب فلاح ...

۲۵... آذربایجان از بدایت طلوع صبح هدی رایت ایمان و ایقان برافراخت و امرالله را انتشار عظیم حاصل گشت ولی بعد از شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء و سفر جمال مبارک از عراق به کردستان و مخفی شدن یحیی در زاویه نسیان امرالله در جمیع اطراف حتی آذربایجان به کلی مخمود شد نفوس قلبه‌ای ثابت و ساکت ماندند تا آن که نیر آفاق رجوع به عراق فرمود و انوار به اشد اشراق بر اطراف تابید دوباره حشر عظیم برپا شد و نفحات قدس آفاق را معطر نمود. یاران آذربایجان به جذب و وله آمدند و به شور و شوق و انجذاب پرداختند و روز به روز بیفزودند حال نیز استعداد عظیم دارد ولی همتی شدید خواهد تا یاران به نهایت سرور و فرح به بشارت کبری پردازند و به نفعه قمیص یوسف الهی مشام طالبان معطر نمایند...

۲۶... عبدالبهاء به هیچ وجه اعتنا به هیچ مشکلی و مصیبتی و بلائی نمینماید بلکه بلایا را در بعض مواقع عین عطا می‌شمارد من جمله چهل سال سجن عکا او را گلشن بقا بود و اوقات بدایت سجن را که نهایت سختی و زندان بود

گلستان میدید تو نیز باید رفیق من باشی از مصائب و بلایا از میدان در نروی  
 عدم شکایت که سهل است باید شکرانه نمائی. در بغداد روزی جمال  
 مبارک روحی لعبیده الفدا خطاب فرمودند و این بیت را تلاوت نمودند دع عنک  
 ذکر الحبّ او فارض بما جرى کذاک جرى الأمر فی فرضی و سنتی. همان  
 وقت عبدالبهاء فکر کار خود نمود، باری از الطاف بی پایان امیدوارم که  
 باردگر روزگار چون شکر آید...

### هوالبهی

۲۷. یا من ذاق حلاوة کلّ بلاء فی سبیل الله و قام بروحه و ذاته و کینونته علی  
 خدمة امر الله و اعلاء کلمة الله علیه بهاء الله الابهی، جناب آقا سید محمد  
 رضا علیه بهاء الله الابهی از اهل مازندران چند روز است با جناب ملارمضان  
 علیه بهاء الله الابهی و یک نفر دیگر وارد و به زیارت رسم اطهر فائز و شب  
 و روز به ملاقات مشغولیم. در ایام عراق روزی جمال قدم و اسم اعظم فدیت  
 بروحی و ذاتی و کینونتی ارضاً و طئتها اقدام احبانه فرمودند که فارس چون  
 موطن ربّ اعلی و نقطه اولی بود و منتسب به آن ذات مقدّس کمال میل دارم  
 که به نار محبت الله مشتعل گردد. مدتی جزئیّه نگذشت که جناب خال  
 حضرت افنان آمدند و مشرف شدند و سوالاتی نمودند و رساله خال که  
 مسمی به کتاب ایقان است نازل شد و نار محبت الله در ولایت فارس شعله  
 شدید زد و انوار عرفان از آن افق طالع و لائح شد و نفوس کثیره در ظلّ

کلمه الهیه داخل شدند و بعضی از جام عنایت سرمست شده به قربانگاه فدا شتافتند و جان و دل باختند. حال از این بیان مبارک معلوم و واضح میشود که میل مبارک و اراده مبرمه نسبت به مازندران چگونه است، قسم به ذات مقدّسش که اهل ملاً اعلی و ملکوت ابهی در انتظار که در آن ارض مبارک که منتسب به جمال قدم روحی لاجبانه فداست فوراً بحر محبت الله به جوش و به خروش آید و شعله نار سدره سینا هر شجر خشک و تری را بسوزد نفوسی مبعوث شوند که چون کواکب نورانی افق آسمانی را روشن نمایند و حقایقی مشهود گردند که در اعلاء کلمه الله آیات باهره و رایات شاهره شوند، لهذا آن جناب باید این شأن عظیم را تفکر فرمائید و به جمیع وسائل و وسائط تشبّث نمائید که بلکه اراده قطعیه الهیه را مظهر گردید و در امرالله خدمت جدیدی و همت بدیعی نمائید و البهاء علیک. ع ع

۲۸. ... عید رضوان چون بدایت اعلان ظهور من ینظهره الله بود و جمال قدم باوجود آن که نفی و سرگون بودند در کمال سرور و عظمت و عزت الهیه در باغ نجیب پاشا در خارج بغداد تجلی و اشراق به کل آفاق فرمودند و جمیع اعناق خاضع بود و کافه اصوات خاشع، لهذا این ایام بسیار مبارک است. احباً باید نهایت وجد و سرور مجری دارند سبحان الله الی الآن در هیچ تاریخی دیده نشده است که باوجود آن که حرکت اسم اعظم از بغداد به عنوان نفی و سرگون بود ولی به درجهای عزت و اقتدار و عظمت حضرت

كبرياء ظاهر و آشكار بود كه والى و مشير نامق پاشا با جميع ارکان ولايت و امراء لشكر كافة خاضع و خاشع بودند و لله العزة من قبل و من بعد مشهود جميع انظار و ابصار بود...

### هو الله

٢٩. اللهم يا الهى و محبوبى و مطلوبى و مقصودى ان هذا يوم الأول من الرضوان قد اتى بفرح و سرور و روح و ريحان فالأرياح قد هبت و الغيوم فاضت و الشمس اشرقت بفضلك و بسطت ريح الصبا فى هذا الربيع البديع على السهول و الحزون بفيضك المشكور زرابية سندسية ينعكس منها ابداع الوان عبقرية مرصعة بحلل الزهور و الأوراق التى تخطف نضرتها الأبصار و التّسيم رخيم و المعين نمير و الروض انيق و الأيك نضير و الغمام مطهير و الكوكب منير بفيض جودك و عطائك فاصبحت الغبراء خضراء بعنايتك و البسيطة جنة المأوى برحمتك اذ اتى يا الهى يومك الرضوان بعظمة و سلطان و كوكبة تملأ الامكان و موكبة من الروح و الريحان و خيم فى قطب الآفاق بسطوع انوار الاشرار و ساق جيوشه و بعث جنوده الى المشارق و المغارب فى قطب الجنان فامتلاً قلب احبائك فرحاً و سروراً و انجذبوا بنفحاتك طرباً و حبوراً فقاموا على ثنائك شوقاً و توقاً و سقاهم ربهم شراباً طهوراً و لك الحمد يا الهى على ما انعمت و لك الشكر يا منائى على ما اكرمت و لك المن يا محبوبى على ما اعطيت الهى الهى انت المقصود فافتح على وجوه احبائك فى هذا اليوم المشهود ابواب الفضل و الجود

و انشر علی رؤوسهم شراع الهدی فی السفینة الحمراء و احشرهم تحت رایة الفضل و العطاء و انزل علیهم آية التائید فی قطب الانشاء ربّ ربّ اجعلهم نجوماً باهرة و سرجاً ساطعة و کواكب لامعة و شهباً ثاقبة حتی يقوموا علی خدمة امرک بین خلقک و ایقاد نار محبتک فی قلوب بریتک و نشر آثارک فی بلادک و تربیة النفوس فی مملکتک فتمتدّ فی الأرض مائدة سمائك و یصبح الامکان جنّة الأبیہی بقدرتک و الغبراء غبطة للخضراء بفیض حکمتک اللهم اجعل احبائک ملائكة سمائك فی ارضک و اصفیائک حزب ملکوتک فی ملکک هذا منتهی امل عبدک الذی خضع لسلطانک و سجد ببابک و تذلل لعزتک و اکبّ بوجهه علی التراب لسلطنتک انک انت الکریم الرحیم العزیز الوهاب.

ای یاران روحانی عبدالبهاء در این دم که کواکب عید رضوان از مشرق امکان درخشنده و تابان و جهان از وجد و طرب در نهایت روح و ریحان جذب و سرور است وله و حبور و تجلی یوم مشکور شادمانی است و کامرانی روحانی است و وجدانی نغمه و آهنگ است و ترانه چغانه و چنگ از هر جهت آثار فرح ظاهر و از هر سمت انوار جذب و وله باهر یاران الهی در نهایت شادمانی و اصفیاء رحمانی در منتهای کامرانی زیرا یوم خروج اسم اعظم است در عراق از مدینة الله به حدیقه نورا و حضرت مقصود در آن یوم مشهود در نهایت فرح و سرور بودند لهذا اشراق آن بشاشت ملکوت وجود را احاطه نمود و در آن روز فیروز اعلاء کلمة الله بر جمیع امکان گشت پس ای یاران

الهی در این عید مبارک باید کلّ چنان وجد و سروری نمائید که ملکوت وجود را به حرکت آرید لهذا عبدالبهاء به بشارت کبری فائز و نهایت تضرع و ابتهاج را به درگاه جمال ابهی مینماید که جمیع یاران را به روح و ریحان آرد و سرور و شادمانی بخشد...

### هو الله

۳۰. ای مشتاقان جمال دلبر مهربان معشوق عالمیان و محبوب روحانیان و مقصود ربّانیان و موعود بیانیان چون از عراق اشراق فرمود ولوله در آفاق انداخت و پرتوی نورانی بر اخلاق زد کون به حرکت آمد امکان مسرت یافت حقائق اشیاء معانی الهی جست ذرات کائنات دلبر ربّانی یافت شرق مطلع انوار شد و غرب افق اشراق گشت زمین آسمان شد و خاک تیره تابناک گشت جلوه ملکوت در ملک گردید و عالم ناسوت انتباه از عالم لاهوت یافت جهان جهان دیگر شد و عالم وجود حیاتی دیگر یافت این آثار روز به روز ظاهر و آشکار شود و این انوار یوماً فیوماً بتابد و این نفحه مشکبار آناً فآناً بر اقطار عنبربار گردد. ولی افسوس که ایرانیان هنوز مانند کوران و کران به خواب غفلت گرفتار نور نبینند و ندا نشوند و انتباه نیابند و هوشیار نگردند جهدی کنید سعی نمائید که ایران موطن دلبر مهربان است و فارس مبدء طلوع صبح تابان بلکه به همت دوستان اهل آن سامان مشاهده پرتو مه تابان نمایند و از فیوضات ربّ الآیات بهره و نصیب برند و علیکم البهاء الأبهی. ع ع



## هوالبهی

۳۱. ای مشتاق ملکوت الله عالم امکان مطلع انوار جمال رحمن شد و حیز جهان مرکز ظهور حضرت یزدان گشت فیوضات غیرمتناهیہ احاطه نمود و تجلیات متابعه رخ گشود انوار شرق و غرب را روشن کرد و گلہای معانی و ریحان الہی کوه و دشت را گلزار و گلشن نمود جهان رشک فردوس جنان شد و کیهان غبطه آسمان گشت عندلیب حقائق در حدائق تقدیس به الحان بدیع تغنی کرد و ورقاء بیان بر افنان تبیان به فتون الحان ترنی نمود بلبل وفا بر اغصان سدره منتهی به گلبانگ پارسی نغمه سازی نمود و حمامه فردوس ابھی بر شجره طوبی به لحن حجازی بسرود افسر سلطان گل نمودار شد و با رخی افروخته و عشاقی جان سوخته عرض دیدار کرد و هر شکوفه و گیاهی را چمن آرائی آموخت. باوجود این مواهب عظیمه که چشم امکان ندیده مردم مرده و پژمرده بودند و چشم دوخته و افسرده محشور شدند زهی افسوس و حسرت که چنین محروم شدند و هزار ندامت که چنین مهجور گشتند و البہاء علی اهل البہاء بما فازوا بہذا الفضل العظیم. ع ع

## هو اللہ

۳۲. سبحانک اللہم یا الہی و سیدی و مولائی ترانی مورداً لکلّ بلاء و هدفاً لکلّ سهام و معرضاً لکلّ سنان ما من یوم الا و سیوف شاہرة و سهام نافذة متابعه علی صدر عبدک المسکین بین العالمین مع ذلك ترانی انشرح صدرأ بنفحات

قدسک و انجذب قلباً بآیات توحیدک و اقرّ عیناً بمشاهده انوارک و انتعش روحاً  
 بنسائم تهبّ من حدیقه عنایتک و لالتفت الی السّهام و لاعتنی بالسّنان و لاهتمّ  
 بشأن من الشّون بل اتشبتّ بذیل الاضطبار و اندرّع بدروع التّضرع و الابتهاال  
 و اطفأ النّیران الموقده بید الأشرار بدموع ساکبه فی اللّیل و النهار ربّ ایّدنی  
 علی عبودیّتک بین الأبرار و وفّقنی علی خدمه الأخیار و اجعلنی فدیة لعبادک  
 الأحرار ربّ آنسنی بالطافک و ارحمنی بفضلك و احسانک و احفظنی فی کھف  
 حفظک و حمايتک و اکفنی هجوم الأعداء فی الجھر و الخفاء و انطقنی بالثناء  
 بین الأحبّاء و اجعلنی آية الرّحمة بین الوری و حقّقنی بعبودیة احبّائک فی کلّ  
 الانحاء انک انت الکریم انک انت العظیم انک انت الرّحمن الرّحیم.

ای یاران باوفای عبدالبهاء کوکب ساطع خطّ استواء از نقطه اعتدال در فصل  
 نوبهار اشراق بر جمیع اقطار نمود و به ضیاء و حرارتی شدید بر جمیع اقالیم  
 فیض جدید و روح شدید مبذول فرموده از آن ضیاء و حرارت جنبش و حرکت  
 در عروق و اعصاب آفاق افتاد، خلق بدیع شد و روح جدید دمیده گشت جسم  
 افسرده امکان و جسد مرده اکوان جان تازه یافت و به موهبتی بی اندازه موفق  
 شد دور دور بدیع گشت و خلق خلق جدید شد و نفخت فیہ من روحی تحقّق  
 یافت عالم امکان تزین یافت و جهان به طلوع نور مبین روشن گشت در جمیع  
 کائنات آثار نشو و نما هویدا گشت و در کافه موجودات ترقیّات عظیمه  
 آشکار گردید اهل انصاف معترفند که قرن تاسع عشر میلاد عصر انوار بود و

فخر اعصار گشت در جمیع مراتب وجود علویت واضح و مشهود گردید به قسمی که این يك عصر حکم صد عصر یافت و این يك قرن از پنجاه قرون آثارش بیشتر گشت یعنی اگر آثار و صنایع و بدایع پنج هزار سال که عبارت از پنجاه قرن است جمع نمائی البته مقابلی به آثار این یکتا عصر الهی و قرن رحمانی ننماید مشروعات و اکتشافات پنجاه قرن مقابلی با اکتشافات و مشروعات این يك قرن نتواند و علوم و صنایع و آثار و بدایع متوازی نگردد ملاحظه نمائید که چگونه آثار اشراق شمس حقیقت در جمیع کائنات ظاهر و باهر گردیده باوجود این این خلق نادان یعنی جمهور غافلان هنوز در خواب بی پایان مستغرق ابداً ملتفت نیستند که این نشو و نما و این ترقی بی‌منتهی منشأش از کجاست و این بهار الهی از اشراق چه کویست و این فیض نامتناهی از رشحات چه سحابی حرکت مشاهده نمایند و لکن محرک را به خاطر نیاورند طراوت و لطافت فصل ربیع را معترفند و لکن از فیوضات نامتناهی نوبهار الهی به کلی غافل غبار را بیابند ولی سوار را نبینند جوار منشآت مشاهده کنند ولی هبوب اریاح را ادراک نکنند گلبنگ معنوی استماع کنند ولی از بلبل معانی بی خبرند امواج بی پایان بینند ولی از بحر بیکران بی خبرند میوه خوشگوار تناول نمایند و لکن از شجره اسرار غافلند لمعان زجاج مشاهده نمایند ولی از فیض سراج بی خبرند. باری امیدواریم که بیدار گردند و از این باده خوشگوار مست و هوشیار شوند.

ای یاران الهی فی الحقیقه شما سرمست صهای وفائید و لشکر منصور ملاً اعلی در جمیع آفاق منتشرید و به قوه نافذه کلمه الله منتصر سبب حیات اهل آفاقید و سرحلقه زمرة عشاق دلیل راه نجاتید و قرین آیات بینات ای یاران الحمد لله علم توحید در جمیع اقالیم بلند است و آهنگ ملکوت ابهی مرتفع از ملاً اعلی اسرافیل الهی در قلب آفاق نغمه یابهایه الأبهی زند و قوه کلمه الله روح حقیقی به جسد امکان بخشد. پس ای یاران وفا باید کل در جانفشانی و خدمت آستان الهی و عبودیت درگاه حضرت نامتناهی سهیم و شریک عبدالبهاء گردید اگر به این موهبت کبری موفق شوید در اندک زمانی آفاق بتمامه اقلیم اشراق گردد و دلبر وحدت عالم انسانی در نهایت دلربائی جلوه در قطب امکان نماید این است آرزوی عبدالبهاء این است منتهی آمال اهل وفا و علیکم البهائه الأبهی

### هو الله

۳۳. ربّ و رجائی انت المقدّس عن ثنائی و المنزه عن محامدی و نعوتی و بیانی لك الحمد بما اطلقت لسانی عند مناجاتی لأناجی فی جوف اللیالی و ادعوك بقلبی و جنانی و اشكرک بما یسرّت الأمانی و الهمت عبادك الحقایق و المعانی و هدیتهم الی المركز الرّحمانی و جعلتهم ینجذبون الی جمالك التّورانی ربّ انّ هولاء من خلّص الأصفیاء قد هتكوا الأستار و ظفروا بالأسرار و تمنوا مشاهدة الأنوار و لم تأخذهم فی حبك لومة لائم من الأشرار فالتحقوا بالأبرار و دخلوا

فی حدیقه الأسرار و اقتطفوا الأزهار و تفکّھوا فی الأثمار فسمعوا نغمات  
 الأطیبار و سمعوا ایقاع الأوتار بمزمار الأسرار المطرب للآذان المنعش للأرواح  
 المحیی لقلوب الأخیار ربّ اجعلهم انواراً ساطعة و اشجاراً باسقة و اعیناً فوّارة و  
 غصوناً نوّارة و طیوراً صادحة فی ریاض محبتک و حیطاناً سابحة فی غیاض  
 رحمتک و أسوداً زائرة فی غیاض موهبتک انک انت الکریم و انک انت العظیم و  
 انک انت الرَّحمن الرَّحیم.

ای یاران روحانی شکر کنید و شهد و شیر بیامیزید و مشک و عنبر بیزید و  
 شوق و طرب انگیزید که الحمد لله بارقه هدایت منتشر شد و صبح صادق  
 عنایت مشتهر گشت و در این حشر مستمر بدرقه الطاف رسید و هدایت کبری  
 حاصل گشت دیده بینا شد گوش شنوا گردید دل و جان هم آهنگ اهل راز و  
 نیاز گشت و دلبر آمال پرده برانداخت و شاهد انجمن عالم بالا جلوه نمود  
 سر مکنون مکشوف شد و رمز مصون معلوم گردید در هر دم موهبتی جدید  
 همدم، هر نفس نفیس را نفس مسیحائی جانی تازه بخشید و موهبتی بی اندازه  
 عطا فرماید و علیکم البهاء الابهی. ع ع

### هو الابهی

۳۴. ای بنده جمال قدم حضرت یوسف علیه السلام در مصر جمال رخی افروخت و  
 جانهای صد هزار خریدار بسوخت لکن حال یوسف کنعان الهی و عزیز مصر

رحمانی با رخی چون آفتاب و جمالی خارج و زاید از وصف و نعت اولو الألباب در قطب عالم کشف نقاب و خرق حجاب فرمود جمیع خریداران به آب و گل مشغول شدند و به شتون و هوای جان و دل پرداختند و از مشاهده و لقا محروم شدند تو حمد کن خدا را که از خریداران آن جمال حقیقی بودی و از شیدائیان روی محبوب معنوی و البهآء علیک و علی الذین انجذبوا بجمال الله. عبدالبها عباس

### هو العزیز القدیم

۳۵. در این وقت که بلبل گلزار بقا قصد آشیان وفا نموده و شاهد انجمن عاشقین عزم دیار قسطنتین فرموده تا از شاخسار دارالسلام بغداد به آشیان دارالاسلام اسلامبول برپرد و از این مرز و بوم به خطّه و دیار روم شتابد و در آن گلستان به بدایع الحان قدسی تغنی فرماید که شاید انفس ترابی از مقرّ فانی برپرند تا در ظلّ همای حقیقی مقرّ گزینند و چون اطیّار عرشی به گلشن باقی طیران نمایند این عبد فانی خامه را با مداد قرین نموده که شاید از تلاقی این دو ناله جانسوز فراق از عالم دل و جان به عالم ظهور و بیان پیوندد و نمی از یم اشتیاق به آفاق مترشح گردد تا از این رشحات محبت قلوب محبان در خروش آید و از این آتش جگرسوز هجران دلهای دوستان به جوش آید ولکن چه توان نمود که قلم را این الم درخور نه و الواح را این الحاح وسعت نه زیرا که هر عالمی بیش از قدر و اندازه خود تحمل

ننماید و از عهده بر نیاید البتّه دریا‌های بی پایان عشق در نهرهای امکان جاری و ساری نشود و ارواح قدسیّه لامکان در قالب مکان ننگجد پس خوشتر آن است که ابواب لسان را از عالم مجاز بر بندیم و به لب و زبان حقیقت پردازیم و از عرصه الفاظ به فضای جانفزای عوالم معنی پرواز نمائیم،

با تو بی لب این زمان من نو بنو      رازهای کهنه میگویم شنو

البتّه این عالم خوشتر و دلکشتر است از عوالم دیگر زیرا که قاصد این مقصد ممنوع نگردد و فیض این سحاب مقطوع نشود بلکه در مرور ایام و دهور این پیک معنوی در سیر و سلوک است و این هدهد سبای قدسی در بشارت و سرور.

و اما آن که سبب این حرکت و علّت این مسافرت آن است که دولت ایران با تیغ و سنان از سه سال قبل تا به حال پاپی اینجانب شده‌اند و هرگز ذره‌ای اهمال و اغفال نوزیدند بلکه به تمام جدّ و جهد مشغول بوده‌اند به خصوص يك سال یا بیشتر است که در تدبیر بیش از طاقت خود کوشیدند خلاصه در اوائل از دولت عثمانی خواهش نمودند و کوشش کردند که ایشان را با جمیع متعلّقان گرفته دست بسته تسلیم ما نمائید، دولت روم جواب نمودند بعد دول دیگر را به توسط انداختند و دول اجنبیه از دولت ایران حمایت و توسط نمودند ولکن دولت روم بالمره جواب نمودند که دولت ایران چنین خواهش و طلبی ننمایند زیرا که چنین امر محال و ممتنع است.

بحمدالله هرچه کوشش نمودند دست ایشان کوتاه گشت و شجره عنایت الهی بلندتر شد و هرچه دام تزویر و شست تدبیر از برای این طیور هوای قدسی و شاهباز فضای الهی نهادند خود به آن مبتلا گشتند و غافل از این که تقدیرات الهی فوق تدبیر ایشان است. بعد از یأس از این مرحله از دولت روم بتوسط دول دیگر خواهش نمودند که وجود ایشان در عراق عرب که سرحد ایران است سبب اضطراب قلب ماست و علت انقلاب مملکت ایران حال که شما ما را به آنچه طلب نمودیم مایوس نمودید پس ایشان در محل دیگر باشند چه ضرور که در سرحد تشریف داشته باشند. باز دولت روم قبول نمودند بعد میرزا حسینخان وزیر مختار دولت ایران که در اسلامبول است قهر کرده هفت روز از خانه بیرون نیامده و هرچه وکلای دولت روم در عقب او فرستادند به مجلس نرفت بعد صدر اعظم اسلامبول به نامق پاشا که حاکم عراق است نوشت که دولت ایران ما را تنگ آوردند شما این تفاسیل را خدمت ایشان عرض نمائید شاید که میل نمایند چند وقتی به این صفحات تشریف بیاورند و شاید قدری داد و فریاد و ناله و نوحه دولت ایران کمتر شود ولکن در کمال احترام نوشته بود و سفارش زیاد به جهت مهمان دار راه و مصارف طریق و سوار به جهت محافظت همراه کنند و به هر قسم که خود ایشان میل داشته باشند معمول دارند. بعد پاشا در روز سیم عید رمضان که بنده و سرکار آقا عمو به دیدن عید رفته بودیم پاشا بسیار اظهار اشتیاق نمود در این که خدمت ایشان برسد ولکن تمنای آن داشت که ایشان به



منزل او تشریف ببرند بعد ایشان جواب فرمودند که من در مقرّ حکومت میل ندارم وارد شوم اگر پاشا میل ملاقات دارند قرار در مسجد میدهیم. بعد ایشان به مسجد تشریف بردند و پاشا آمد وارد مسجد شد و برگشت و وزیر خود را با کاغذهای صدر اعظم در خدمت ایشان فرستاد که من آمدم در مسجد ولکن از جمال شما خجالت میکشم که در مجلس اول چنین عرایض را نمایم. بعد وزیر پاشا تفصیلات را عرض نمود و گفت که پاشا حرفش این است که اگر میل به تشریف بردن ندارید نوشته مرقوم بفرمائید به صدر اعظم و ما میفرستیم و اگر خیر میل به تشریف بردن دارید اعلام بفرمائید، مقصود این است بسته به میل خود شماست. ایشان جواب فرمودند که اگر دولت علیّه کمال احترام را معمول میدارند من به جهت بعضی مصالح به رفتن آن صفحات چند وقتی بی میل نیستم. بعد پاشا پیغام فرستاد که من آنچه بفرمائید و میل داشته باشید معمول خواهم داشت. خلاصه امروز که روز چهارشنبه دهم ذیقعه است در باغ نجیب پاشا هستیم چون چند روز است که نقل مکان نمودیم از بغداد به این باغ و انشاءالله چند روز دیگر عازم اسلامبول هستیم. و چند روز قبل خود نامق پاشا به دیدن ایشان آمد به باغ و بسیار اظهار اخلاص و محبت نمود. باری در اول که ذکر رفتن اینجانب شد اعدا فرح زیادی نمودند ولکن به مفاد آیه مبارکه یزیدون ان یطفثوا نورالله بافواهم و یأبی الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون. خدا چنان اسبابی فراهم آورد که فرح ایشان به حزن و اندوه تبدیل شده به قسمی که

ایلچی عجم که در بغداد است بسیار پشیمان شده است از این حيله و تزویری که نمودند و نامق پاشا در آن روز که آمد خدمت ایشان گفت پیش اصرار به رفتن شما داشتند حال بسیار اصرار به رفتن شما و یمکرون و یمکرالله و الله خیر الماکرین.

### هو الله

۳۶. ای ثابتان بر میثاق نیر اعظم اشراق چون از افق عراق طلوع فرمود و پرتوی نورانی از منبع رحمانی بر آفاق نثار کرد جمهور خفاشان با دبدبه و کبکبه‌شان از جمیع جهات هجوم نمودند که شاید آن نور مبین را از انظار مقربین ستر نمایند و خود در ظلمات دهها پرواز نمایند و در لیلۀ لیلا جولانی در میدان دهند چون عاجز از مقاومت به حجت بودند تدبیر در مسافرت جمال قدم کردند و صد هزار تزویر به کار بردند که شاید کوکب اشراق از آفاق عراق غروب نماید و پرتو تقدیس از اوج احدیت بازماند این بود که جمال قدم را از اقلیم شرق به کشور غرب بردند ولی این هجرت و غیبت سبب اعلاء کلمة الله و علت نشر نفحات الله گشت عقاب امرالله در اوج عظمت پرواز نمود و آفتاب کلمة الله در مشرق قوت و قدرت اشراق کرد این توهین سبب تأنید شد و این تغریب سبب تقریب گردید بنیه امرالله قوت یافت و صیت امرالله شهرت گرفت آوازه این امر در ایران شیوع داشت این غربت سبب شد که جهانگیر گشت و در جمیع جهان اشتهار یافت این قضیه هرچند

سبب عبرت بود ولی نادانان را علت غفلت گشت چندی نگذشت که دوباره رایت عناد برافراشتند و تخم کینه در سینه کاشتند و عوانانی را بر تعرض گماشتند وسیله‌ای بدست آوردند و واسطه‌ای پیدا نمودند و آن میرزا یحیای معهود بود. حضرت سفیر این شخص بی تمیز را وسیله کبیره نمود و بر فساد دلالت کرد این شخص چنان گمان نمود که اگر مصباح ملاً اعلی از زجاجه غرب انتقال نماید امر جدید و فیض جلیل اضمحلال جوید لهذا با سفیر همداستان شد و هزار فساد و فتنه در نهان و عیان احداث کرد گمان مینمود که این ضرر بر هیکل مکرم وارد گردد و این فساد سبب اذیت جمال قدم شود ولی او محفوظ و مصون ماند هیئات آتش فتنه چون شعله ور شد آن شخص نادان را پیش از جمال رحمن حرکت دادند و الی‌الآن در بشر خذلان و خسران در آه و فغان است ولی آن مهر تابان چون از افق زندان طلوع فرمود پرتو تقدیس بر ارض مقدس زد نارالله الموقده شعله شدید برافراخت و حرارت محبت الله در قلب امکان برافروخت حقیقت جامعه کلمه الله از حسیض به اوج اعلی رسید و سر یریدون ان یطفثوا نورالله بافواهم و یابی الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون آشکار گشت، فنعم ما قال الشاعر عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. ملاحظه فرما که حکمت الهیه چقدر عظیم است در سه هزار سال پیش به لسان انبیا بشاراتی به ارض مقدس داد که ای ارض مقدس مزده باد موطاً قدم رحمن خواهی شد و خیمه حضرت یزدان بلند خواهد گشت نفحات قدس مرور نماید و نیر تقدیس پرتو افکند

ای ارض مقدّس شاد باش و شاد باش آن مه تابان در آسمانت لائح گردد و آن خورشید درخشان از خاورت بدرخشد. حضرت مقصود به حکمت بالغه خواست که وعده های دو هزار و سه هزار سال انبیا را وفا فرماید اعدای خویش را برانگیخت و به قوّت نافذهاش درآویخت و آنها را واسطه نمود تا به دست خویش ریش و ریشه خود از بن و بنگاه براندازند و همچو سراج منیری را از زجاج وطن خود اخراج نمایند تا ارض مقدّس منور گردد و وعد انبیا تحقّق یابد وادی ایمن انجمن یاران الهی شود و بقعه مبارکه مرکز معارف روحانی گردد نور احدیّت طلوع کند و ظلمت جهل زایل شود هذا من حکمة ربکم البالغة و نعمة مولیکم السابغة و رحمة محبوبکم السابقة. ع ع

### الله ابهی

۳۷. ای یاران حقیقی و دوستان الهی، شمع روشن است و قرن جمال ابهی گلزار و گلشن فجر ملکوت ابهی ساطع است و کواکب ملاً اعلی لامع نسیم ریاض الهی در هیوب است و شمیم حدائق الهی در مرور آهنگ ملکوت ابهی بلند است و صلاهی ملاً اعلی در گوش هر مستمند شمس عنایت در نهایت اشراق و بدر موهبت تابنده بر آفاق الطاف اسم اعظم روحی لأحبّائه الفداء محیط و خوان مانده آسمانی ممدود در بسیط زمین این مواهب از جمیع جهات مهاجم پس ملاحظه نمائید که تاج چه بخششی بر سر دارید و خلعت چه شهریاری در بر به چه لحاظ عنایتی ملحوظید و به چه نظر موهبتی منظور پس از اذیت اهل عالم

محزون مگردید و از صدمات دمبدم دلخون مشوید چه که در سبیل جمال  
 قدم وارد و در راه اسم اعظم نازل این مصائب مواهب است و این رزایا عطایا  
 این اسیری امیری است و این زندان ایوان این ملامت و شماتت مدح و  
 ستایش است و این زنجیر طوق سلطنت جهانگیر این بند و کند زینت پای هر  
 سعادت‌مند است و این سلاسل و اغلال منتهی آمال اهل جلال و این تیغ و  
 شمشیر آرزوی گردنهای عاشق جمال منیر ملاحظه نمائید که حضرت اعلی  
 روحی له الفداء سینه مبارکش هدف صد هزار تیر رصاص شد و هیکل مقدس  
 جناب قدوس روحی له الفداء پاره پاره گشت و زنجیر و سلاسل و اغلال در  
 گردن مبارک اسم اعظم روحی لأحبائه الفداء گرانی نمود و به این حالت با  
 سر برهنه و پای برهنه از نیاوران تا طهران کشان کشان آوردند و صدمات  
 چندی که لسان قلم مضطرب از ذکرش بر آن جمال مطهر در مدت پنجاه  
 سال وارد که یکی از آن سرگونی از ایران و سرگونی ثانی از عراق به شهر  
 آل عثمان و از آن شهر سرگونی ثالث به قطعۀ اروپ عثمانیان و بلغارستان و  
 سرگونی رابع قعر این زندان و سجن اعظم جمال رحمن و همچنین صد هزار  
 محن و بلایا از داخل و خارج در این مدت وارد و همچنین حضرت باب‌الباب  
 را ملاحظه نما روح المقربین له الفداء که آن شمع منور و کوکب مشرق انور  
 در سبیل الهی چه بلایا و محن و رزایا کشیدند و چه صدماتی خوردند و  
 عاقبت در قلعه فلاکت جام سرشار شهادت را چگونه نوشیدند و بر  
 بستگانشان چه اذیتها وارد گشت و همچنین نفوس مقدسی که سرج نورانیّه

این عالم بودند و نجوم بازغه بنی آدم انوار ساطع بودند و کواکب لامع کل در سبیل جمال مبارک جانفشانی نمودند و پرتوافشانی اسیری کشیدند و اذیت شدید دیدند و تالان و تاراج شدند و به حبس و زندان افتادند و عاقبت در نهایت مظلومیت شربت شهادت نوشیدند پس معلوم و واضح گشت که بلایای سبیل دوست آرزوی دل مقربین است و مصیبات راه حق منتهی امل اهل علیین به ظاهر اگرچه زهر است به حقیقت شهد در کام متزلزلین اگرچه تلخ است در مذاق ثابتین شکر و قند پس به شکرانه نعمت و اذیت و جفائی که در راه دلبر یکتا کشیدید به حرارت و اشتعالی مبعوث گردید که جمیع من علی الأرض حیران گردند و البهآء علیکم یا احبآء الله جمیعاً. ع ع

۳۸. ...حضرت خلیل از وطن خویش دور شد ولی آن دوری سبب سرور گردید و حضرت کلیم از موطن خود مهجور گشت ولی مهجوری سبب مشاهده شعله طور شد حضرت یوسف آواره خطه مصر شد ولی از چاه به اوج ماه رسید حضرت مسیح از ارض مقدس به مصر روان شد ولی این غربت سبب موهبت گشت حضرت رسول از بطحا آواره یثرب شد ولی این هجرت سبب نصرت گردید حضرت اعلی از شیراز به ساحل رود ارس سرگون شد ولی این سرگون پرشگون بود جمال مبارک روحی لأحبآئه الفدآء از ایران به عراق و از عراق به اسلامبول و از آنجا به روملی ارض سرّ و از آنجا به سجن اعظم منفی گشت ولی این نفی پیاپی سبب شد که شرق و غرب روشن شد...

## هو الله

۳۹. ای ثابت بر پیمان نامه‌ای که به جناب امین مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید این نامه به نهایت خلوص و خیرخواهی امرالله مرقوم شده بود. جناب امین بسیار از شما راضی و نهایت ستایش مینماید. از مصائب و بلاهای وارده محزون و مغموم مشو در ره عشق پست و بالاهاست جام بلا نصیب اهل وفا و اخوان صفا هذمه من سنّة ربّك فی جمیع القرون و الأعصار تا انقطاع این نفوس مبارکه و جانفشانی عاشقان جمال ذوالجلال در حیز ظهور واضح و مشهور گردد، ملاحظه کن که نفس مقدّس مبارک روحی لأحبّائه الفداء چقدر بلایا و رزایا تحمل نمود صهبا بلا از هر جام سرشار نوشید و هدف سهام و سنان اهل بغضا گشت شبی نیارمید و دمی سر به بالین راحت ننهاد گهی زیر زنجیر بود و گهی مبتلا به دست تطاول هر یزید پلید گهی سرگون عراق بود و گهی منفی ممالک بلغار و عاقبت بیست و پنج سال مسجون قلعه عکا. پس باید احبّای الهی نهایت شکرانه به درگاه خداوند یگانه نمایند که تأسی به جمال مبارک نمودند و از جام بلا بهره و نصیب بردند از اطوار بعضی نفوس دلگیر مباش محتسب حقیقی در کار است جمیع اینها بگذرد و افق حقیقت از هر ابری صاف و میرا گردد اگر کسی قصوری نماید ظلم بر نفس خویش نموده عاقبت نادم و پشیمان گردد و عليك البهء الأبهی. عبدالبهاء عباس

### هو الله

۴۰. ای یاران عزیز عبدالبهاء آن دلبر بیهمتا تحمل هر جفائی فرمود و حمل هر بلائی کرد در هر نفس هدف تیری شد و مدت بقا در تحت تهدید تیغ و شمشیر بود و شب و روز به نصایح و وصایای الهی پرداخت و جمیع را به آنچه سبب عزت ابدی عالم انسانی است دلالت فرمود تا نفوسی تربیت شوند که مظاهر تنزیه و تقدیس الهی گردند و مطالع انوار تقوی در عالم انسانی حتی از ترك اولی اجتناب نمایند و از دام نفس و هوی خلاصی جویند جمیع اعمال و افعال را به نصوص قاطعه الهیه تطبیق کنند و به اخلاق رحمانی عالم انسانی را تزیین بخشند تا این جهان جهان دیگر گردد و این عالم ارضی جهان آسمانی شود...

### هو الاهی

۴۱. ای فرع لطیف شجره مبارکه مکاتیب متعدده واصل و معانی روحانیش حلاوت مذاق رحمانی گشت شکر جزیل ربّ جلیل را که آن فرع طری و فنن لطیف را به نفحات ملکوت ابهائش تازه و زنده نموده و بر سعی در سبیل رضایش موفق کرده. ای منجذب به نفحات الله، جمال مبین کبریاء و آفتاب انور ملاّ اعلی از مشرق امکان طالع و لائح گشت و مشارق و مغارب را به انوار تقدیس روشن و منور نمود آن ذات مقدّس باوجود تنزیه و عزّت قدیمه جمیع محن و بلایا را تحمل فرمود و همه مصائب و رزایا قبول نمود از هر کاسی سمّ قاتل



چشید و از هر جامی زهر هلاهل اسیر اغلال و زنجیر شد و ذلیل سلاسل  
 حدید گشت در زندان قرین مجرمان شد و در سجن همدم گنه کاران مورد  
 عقاب شد و معرض عذاب گردید ابعاد از خطه و دیار شد و نفی به عراق و  
 بلغار گشت معذب به انکار و استکبار شد و مبتلای دست هر ستمکار هدف  
 سهام طعن و بغضا شد و سپر سنان ظلم و عدوان در سجن اعظم مقرر یافت و  
 در زندان مظلم مستقر جست جمیع اوقات در تحت تهدید تیغ و شمشیر بود و  
 در کلّ اوان اسیر و دستگیر این محن و بلایا را به ذات مقدّس قبول نفرمود  
 مگر به جهت آن که عاشقان را رسم عاشقی آموزد و دردمندان را آئین  
 بندگی، مشتاقان را راه نماید و دوستان را دلالت فرماید که اگر مدّعی  
 ایمان و ایقانید و آشفته جمال رحمن و اگر دلدادۀ جمال دلجوی اوشید و  
 پریشان روی و موی او جام بلا را چون شهد بقا بنوشید و نیش هلاک را چون  
 نوش حیات بیابید از راحت و آسایش بگذرید و از آلایش جهان آفرینش چشم  
 بپوشید خار مغیلان را چون پرند و پرنیان بدانید و آتش سوزان را گلشن و  
 گلستان شمردید ملح اجاج عذاب را چون عذب فرات بنوشید و نوك سهام را  
 چشمه حیات بدانید و تیغ و سنان را چون شهد امان بطلبید از باده بلا مست  
 و مخمور شوید و از حلاوت ابتلا ملتذّ و محرور. باوجود این بلایا و رزایا  
 جمال قدم فدیت ارضاً و طئتها اقدام احبّانه آیا جاضر است که جز بلا منحه  
 عظمی طلبیم و جز زخم مرهمی خواهیم و جز درد درمانی جوئیم جز موارد  
 خوف مأمنی خواهیم و جز مواقع ذلّ ملجئی جوئیم جز در میدان فدا جولان

کنیم و به غیر از تیغ جفا مونس جان خواهیم؟ لا ونفسه المهیمنة علی العالمین.  
 ربّ آیدنی علی الوفاء و الثبوت علی امرک بین الوری و وفّقی علی شرب کأس  
 البلاء و الوقوع فی غمرات البأساء و الضراء و التجرع من اقداح الرزایاء و التّضلع  
 من نسیمات الوفاء فی سبیلک یا من بیده ملکوت الارض و السماء انک انت  
 الکریم المتعال. ع ع

### هو الله

۴۲. ای بنده جمال ابهی شکایت از اذیت و مشقت نموده بودید که احباب ایران  
 دائماً در تعب و زحمتند و از جور و ستم علمای شریعت و رعیت در بلا و  
 مشقت. ای بنده صادق، جمال قدم همواره پنجاه سال به بلایا و ضراء و محن  
 و رزایا و صدمات و جور و جفا گرفتار بود حال دل و جان چگونه راضی  
 گردد که ما در امن و امان با راحت جان و آسایش وجدان بیاسائیم. آن  
 دلبر بیهمتا همواره تلخی سمّ نقیع چشید ما چگونه جام شهد و شکر نوشیم او  
 صدمات شدیده دید ما چگونه راحت جدیده جوئیم او در زیر زنجیر رفت ما  
 چگونه شکر و شیر بیامیزیم این وفا نبود و محبت را نشاید بلکه باید به عجز  
 و نیاز و گریه و زاری و نهایت بیقراری استدعای بلا کنیم و پیش تیغ جفا سر  
 بنهیم و از قید ماسوی برهیم و داد وفا بدهیم و عليك التّحیة و الثّناء. ع ع

۴۳. ...ای احبای الهی در این سنه تأییدات الهیه از جمیع جهات احاطه کرده

جنود ملکوت نصرت نموده و افواج ملاً اعلیٰ هجوم کرده پس به شکرانه این الطاف باید دمی نیاسائیم و نَفَسی برنیاریم مگر آن که به نشر نفعات الله مشغول شویم و به ترتیل آیات هدی مألوف گردیم در اتحاد و اتفاق بکوشیم یاران را بنوازیم و دوستان را بستائیم حتی دشمنان را به انواع الطاف و نیت خالصه خوشنود نمائیم به نشر نفعات الله قیام کنیم و به اعلاء کلمه الله پردازیم. جمال قدم و اسم اعظم محض هدایت ما پنجاه سال حمل صدمات و بلا فرمود آیا سزاوار است که ما راحت و آسایش طلبیم، راحت و آرایش جوئیم و به فکر خویش افتیم و نفس اماره خود را پرستیم لا والله چنین سزاوار نه بلکه باید در هر دمی صد جان بیفشانیم و در هر نفسی هزار ساغر بلا بیاشامیم و به جان و دل بکوشیم و مانند نهنک دریای فنا بخروشیم تا قطره آخر از خون خویش را در سبیل حق بر خاک بیفشانیم و علیکم البهاء الابهی.

ع ع

### هو الابهی

۴۴. ای بنده قدیم جمال قدم روحی لاحبائه الفدا آنچه مرقوم نمودید ملحوظ شد و هرچه تسطیر و تحریر گردید تفسیر شد. به محامد حضرت احدیت و سلطان ربوبیت لسان گشودیم که آن بنده دیرین جمال مبین در شدت اشتعال و فوران نار محبت الله هستند و از نسائم مهبّ عنایت جانی پرشور و قلبی پر جوش دارند هنیئاً لك و مریئاً لك هذه الكأس الانیق الدهاق من فیض عنایة

شمس الآفاق. اليوم يوم شعله و نيران و لمعه و فوران است حضرت اعلی و نقطه اولی روحی له الفدا سینة مبارک را هدف صد هزار رصاص فرمودند جمال قدم و اسم اعظم فدیت احبانه بروحی و ذاتی و کینونتی در هر آنی صد هزار تیر بغضاء را تحمل فرمودند و در تحت سلاسل و اغلال بودند و بیست و پنج سال در سجن اعظم مسجون گشتند از ایران به عراق و از عراق به مدینه کبیره و از آنجا به بر رومیلی و از آنجا به این قلعه خراب سرگون شدند باوجود این ما چگونه در فکر راحت و آسایش باشیم و یا دمی سر را بر بالین پرند و پرنیان نهیم؟ از حضرت احدیت سائل و آملیم که این ایام قلیله را در بلایا در سبیل حق بگذرانیم و این جان پژمرده و افسرده را در محبت او فدا نمائیم. آیا آن یوم مبارک را مشاهده نمائیم که این خون بی قیمت ارزان را رایگان در سبیل رحمن انفاق نمائیم و این جسد رمیم ارباً ارباً بر خاک مذلت در میدان فدا افتد. ربّ وفّقی علی هذه الموهبة العظمی و المنحة الکبری الّتی بها اضاء ملکوت الوجود من الغیب و الشّهود برحمتک الّتی اختصت بها عبادک الصّادقین الثّابتین یا موفق الاصفیاء انک انت الرّحمن الرّحیم. ع ع

### الله ابھی

۴۵. ای منجذب الی الحق آنچه مرقوم نموده بودی قرائت و تلاوت گردید و به نهایت روح و ریحان در مفهوم و معانیش دقت شد زیرا مبشر به اتحاد و اتفاق احباً بود و مزده الفت و یگانگی و محبت مابین دوستان داد. قسم به تراب

مقدّس آستان مبارک چنان سبب سرور شد که از وصف خارج است زیرا حضرت اعلیٰ روحی لدمه الاطهر الفداء به کمال سرور به میدان فدا شتافتند و طلعات قدس به نهایت مسرت جانفشانی نمودند و جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لعبتته الطّاهرة الفداء جمیع بلاایاء و محن از ضرب و شتم و سلاسل و اغلال و اسیری و نفی و سرگون و زندان و سجن قبول فرمودند تا نفوسی در حیز وجود مبعوث گردند که مظاهر الفت حقیقی گردند و مطالع محبت قلبی صمیمی شوند و تا این انوار از افق قلوب به کمال اشراق سطوع ننماید کور نتیجه نبخشد و مقصود حاصل نگردد و این سدره مبارکه ثمر نبخشد و شجره طوبی بارآور نگردد صبح امید ندمد ظلمت نومید متواری نشود جهان جهان تازه نگردد و ملکوت ادنی مرآت ملکوت اعلیٰ نشود و جنت ابهی نیاراید و انوار عطا نتابد. ع ع

### هو الله

۴۶. ای آوارگان عبدالبهّاء آواره‌اید آزرده‌اید بی سر و سامانید زیرا خانه و کاشانه و لانه و آشیانه را به تالان و تاراج دادید مصیبتی عظیمه تحمل نمودید و جفائی شدید کشیده‌اید فی الحقیقه مورد ظلم بی‌پایان از اهل طغیان شده‌اید و عبدالبهّاء نیز در این سجن اعظم گرفتار ولی من این زندان را ایوان یافتم و این قید را آزادی شمردم و این قفس را گلشن روحانی دیدم و این اسیری را سریر ابدی مشاهده نمودم زیرا در راه خدا و سبیل محبت جمال

ابهاست روحی لاحبائه الفداء چقدر پر لطافت است و پرحلاوت چقدر شیرین است و نازنین فی الحقیقه بلایا و مصائب آن یاران بسیار شدید بود اما به حقیقت فضل جزیل بود و قلوب مقربان درگاه احدیت را مانند صبح امید ملاحظه نمایند که بلا در راه خدا چقدر مبارک است حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء در بحر مصائب به قعر دریا رسیدند و یزید عنید و ولید پلید به حسب ظاهر در عالم جسمانی کامرانی نمودند و فرح و شادمانی کردند بعد واضح و مشهود شد که آن مصائب حقیقت مواهب بود و آن کامرانی نعمت آسمانی و آن شادمانی قهر و غضب ربّانی. حال این نیز چنین است هر چند علمای رسوم و رؤسای جهول ظلوم به ظاهر عربده‌ای مینمایند و جولانی میدهند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که این قوم مانند بوم هر یک به گوشه خرابه‌ای خزیده و به زاویه خسران ابدی دویده و در حفره لعنت سرمدی افتاده آنان در وادی خذلان سرگشته و سرگردانند و یاران الهی از افق عزت ابدیه درخشنده و رخشان اگر خوب ملاحظه کنید مصیبت در سبیل حضرت فردانیت موهبت است زیرا اسم اعظم جمال قدم روحی لاحبائه الفداء به نفس نفیس مبارک تحمل صد هزار بلایا فرمودند و ما ذلیلان را در مصیبت بقدر استعداد سهمیم و شریک خود فرمودند انصافش این است که این مصیبت مستحق شکرانیت است و این بلایا عین عطایا و علیکم التحیه و الثناء. ع ع

۴۷. ...ای مخموران پیمانۀ الهی و ای منجذبان جمال رحمانی محبوب ابهی و

مقصود ملاً اعلیٰ فدیت احبّاته بروحی و ذاتی و کینونتی و هویتی و حقیقتی این مدتّ مدید جمیع بلایا و رزایا و مصائب و نوائب و غل و زنجیر و سجن عظیم را به نفس مبارک تحمّل فرمود و شما را در ظلّ تربیت الهیه تربیت فرمود که در چنین روزی قیام بر امر الله و اعلاء کلمه الله بکنید حال آن وقت است که چون حواریین حضرت روح هرچه جز اوست فراموش نمائید و چون بحر اعظم در جوش و خروش آئید تا نفحات حقّ شرق و غرب را معطر نماید. ع ع

۴۸... جمال مبارک روحی لأحبّاته الفداء هرچند بی‌نهایت اذیت و جفا دیدند و شدّت ابتلا کشیدند و هیکل منیر اسیر زنجیر سجن یوسف الهی گردید و ایام بقاء در این جهان فانی ابداً نیاسود بلکه زار و زیون از مملکتی به مملکتی سرگون شد و در سجن اعظم به ملکوت عزّت مرکز فیض ابدی صعود فرمود ولی الحمد لله نفوسی تربیت فرمود که آن نفوس جواهر وجودند و از اصحاب قلوب خالصند و صادقند سر پرشور دارند و شیدائی و سودائی دلبر آفاقند مشتعل و منجذبند و قائم بر خدمت...

### هو الله

۴۹. ای دو امة البهاء، جمال قدم و اسم اعظم روحی و کینونتی و ذاتی لتربته الفداء در هر دمی درد و غمی داشت گهی اسیر جفا بود و گهی هدف تیر بلا

گاهی سرگردان دشت بدشت بود و گهی مبتلا به بلایای نیالا دمی همدم زنجیر و غل و عذاب الیم در آمل گردید و نفسی همنفس دشمنان زنیم عتل شد روزی مصادم کرب و بلا در کربلا گردید شبی در آغوش صدمات در اردوی بلیات آرمید یومی سر پا برهنه در زیر زنجیر از شمیران به طهران شتافت و چهار ماه با کند و اغلال در زندان به سربرد و در هر دمی در تحت تهدید تیغ و تیر بود گهی سرگون به عراق شد و وقتی سرگردان کردستان گردید و با وحوش کوه و طیور بیابان موآنست نمود زمانی مدید و سالهائی دراز در زوراء محاط به هجوم اعداء بود و در اشدّ محن و بلا هر روز آفتی و هر شبی مصیبت پرمحنتی، آنی نیاسود و دمی نیارمید پس سرگون به مدینه عظیمه شد و مطعون به سهام مفتریات شدیدة رجال اعظم و افاخم کلّ در صدد توهین بودند و ارکان ممالک در فکر تدمیر پس به ارض سرّ منفی نمودند و در شدائد عظیمه مستغرق عذاب الیم. نفسی را که در آغوش عنایت از بدایت وجود پرورش داد و در هر دمی انواع نوازش فرمود به کمال بغضاء برخاست و چون خیل آفات بتاخت قصد سفک دم مطهر نمود و چون ثعبان هیکل مکرم را بگزید و ناله و فغان آغاز نمود و فریاد ستمدیدگان برآورد و اظهار مظلومیت کرد و عنوان مقهوریت نمود این و حنین برآورد و زفیر و شهیق آغاز کرد چون اخوان حسود یوسف مصر وجود را در چاه بشر ظلماء بینداخت و ناله و فغان برافراخت و گریه و زاری نمود و جاموا اباهم عشاء یبکون بنمود پس با بیگانگان همراز شد و با دشمنان



دمساز، نسبت فتنه و فساد به جمال بيمثال داد و اوراق مزوره در دست اهل عناد انداخت تا شمع انجمن بالا خاموش شود و آئين ملا اعلی فراموش گردد صبح احدیت غروب کند و شمس حقیقت افول، آیت هدایت منسوخ گردد و عید یوم الست مفسوخ، نتیجه اسباب سجن اعظم فراهم آمد و بلای مبرم رخ داد مظلوم آفاق در دست اهل شقاق مبتلا شد و هر ساعتی در بلا و محنتی افتاد جمیع ابواب مسدود شد و کلّ سبل مقطوع سهام جفا بود که از کلّ ممالک عالم چون باران دما دم پی در پی و تیغ شقا بود که از جنود بنی آدم وارد بر آن هیکل بی ظلّ و فیء. باری در هر نفسی گرفتار جفای بوالهوسی بود و در هر دمی اسیر و گرفتار درد و غمی تا از افق امکان روی نهان نمود و در مطلع لامکان اشراق فرمود حال از افق ملکوت ناظر که جنود ناسوت بر عبد فریدش چگونه مهاجم و بر بنده وحیدش چگونه امواج بلا متلاطم. قسم به ذات مقدّسش که اعین ملا اعلی در اشدّ بکاء و حسرت، قلوب اهل ملکوت ابهی موثر در حقائق ارض و سماء چه که بلایاء این عبد چنان که دانی و بینی خارج از حدّ احصاء. پس محزون مباشید از این مصیبت وارده و مغموم مگردید از این رزیه حاصله دل به فضل و عنایت جمال ابهی روحی و کینوتی و ذاتی لاحبّائه الفداء بندید و به بشارات او مسرور باشید و از عنایات او محظوظ. بحر الطافش بی پایان است و نفحات موهبتش منتشر از هر کران نظر رحمتش شامل است و فیض عنایتش کامل علی الخصوص به شماها که بازماندگان حضرت سلطان الشهداء هستید و

ستمدیدگان راه حضرت کبریاء لحظات عنایت مخصوصی با شماست و پرتو فیض منصوصی فائض بر شما پس شکرنمائید حضرت مقصود را که به این الطاف موقفید و به این احسان مؤید و البهاء علیکم یا آل سلطان الشهداء. ع ع

### هوالاهی

۵۰. ای یاران الهی و دوستان ربّانی سالها بگذرد و ایام به سر آید و بساط این حیات منظوی گردد و صبح زندگانی به شام ظلمانی تبدیل شود و بهار جوانی به خزان ناتوانی. بنیان عافیت برافتد و بنیاد مسرت و راحت بر باد رود و شجر وجود بی‌ثمر ماند و کینونت مشهود بی‌اثر دفتر آمال پیچیده گردد و حقیقت اعمال سنجیده، بنیه قویه عظام رمیم شود و وجود محکم متین چون خاشاک و هشیم. پس ای یاران حقیقی وقت را از دست مدهید و به راحت جسم و مسرت دل دل مبندید تعلق به ملکوت ابهی جوئید و توسّل به ذیل اطهر اعلی قدری به حرکت آئید و پری بگشائید پروازی بنمائید موجی بزیند اوجی بگیریید از نفحات ملکوت مشامی معطر نمائید و از حدائق ریاض جبروت دماغی معنبر جمال قدم و اسم اعظم ایام را در تحت سلاسل و اغلال گذرانند و اوقات را در تنگنای زندان، در تحت سیوف ندا فرمود و در زیر قیود فریاد برآورد و ما را طریق عبودیت آموخت و هر يك را به طریقی آزمود و هر مشقت و بلائی را به جهت هدایت عباد تحمل فرمود و هر مصیبت و ابتلائی را به جهت تربیت دوستانش حمل نمود تا آن که انوار یقین از افق

مبین بتافت و سراج علّیین در مشکاة روی زمین روشن گشت حال چون آن شمس افق توحید سر در حجاب نمود و رخ در نقاب فرمود ما که بنده آن آستانیم و برده آن درگاه آیا جائز است که ساکن نشینیم و راحت بجوئیم آرام بخواهیم و مخمود بمانیم محروم بشویم؟ لا واللّه این انصاف نیست و از خرد و عقل خارج. ما حال باید سبب ازدیاد نار محبت اللّه گردیم و اسباب نشر نفحات اللّه در هر انجمنی روشن باشیم و از برای هر نفسی گلشن دقیقه‌ای آرام نجوئیم و ساعتی راحت نیابیم به اخلاق الهی و اطوار رحمانی و صفاتی ربّانی و روشی آسمانی و جوششی قدّوسی و حرارتی سینائی در بین ناس محشور گردیم. ع ع ...

### هو اللّه

۵۱. ای یاران عزیز عبدالبهّاء ید قدرت الهیه چون خیمه عزّت ابدیه وحدت عالم انسانی را در قطب امکان برافراخت ابواب رحمت کبری بر روی همه ما بگشاد و در کلمات مکنونه خطابات رحمانیه فرمود و به عنوان ای بندگان من سرافراز کرد نسبت به خویش داد و از اضطراب و تشویش برهاند خوان نعمت گسترد صلاهی عام زد و از هر مائده آسمانی و نعمت رحمانی و موهبت سبحانی مهیا فرمود از هر بار گران نجات داد و از هر حمل ثقیل آزاد کرد مگر به اوامر و نواهی و تعلیمی امر فرمود که روح را جان بخشد و جان را به جانان رساند. جمیع احکام گشایش است نه تضییق اطلاق است نه تقیید

روح و ریحان است نه تحدید در جمیع احکام و شرایع سالفه جهاد است و تیغ و کمان و سهم است و سنان و شمشیر است و زنجیر و تهدید است و ضرب اعناق هر جبّار عنید. اما این بار گران را جمال مبارک در این دور بدیع از یاران بینداخت و نزاع و جدال حتّی لجاج را نسخ و فسخ فرمود و عاشروا الأدیان بالروح و الریحان تأسیس کرد با جمیع ملل و ادیان ما را خیرخواه و مهربان فرمود و با جمیع قبائل معامله به احسن فضائل امر نمود حتّی دشمنان را دوستان شمرد و بیگانگان را آشنا جلوه داد و اغیار را یار دانست این بغض و عدوان و استعمال سهم و سنان چه بار گرانی بود بالعکس لطف و احسان چقدر سبب روح و ریحان است. حال به شکرانه این الطاف بی‌پایان باید به موجب وصایا و نصایح و تعالیم و اوامر جمال مبارک قیام نمائیم و به جان و دل بکوشیم که از این صهبای الهی جام سرشار بنوشیم و به گفتار و رفتار و کردار ابرار پردازیم و محبّت و مهربانی نمائیم و به وفا و صفا ثابت کنیم که کلّ بنده آن آستانیم و صادق و ثابت و پاسبان و بهائیان حقیقی هستیم نه به لفظ و لسان. عبدالبهاء آرزوی آن نماید که در بندگی درگاه بهاء سهیم و شریک یاران باشد ولی مخجول و شرمسار است و شب و روز ناله و ندبه نماید و این بیت را تکرار کند،

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی به سزا برنیامد از دستم

و علیکم البهاء الأبھی

## هو الاهی

۵۲. ای احبای رحمان جمال ابهی از مطلع آمال به جمیع اسما و صفات اشراق فرمود و این قرن عظیم را به اشراق جدید مظهر فیض مجید فرمود و شمع اتحاد را در انجمن عالم ایجاد برافروخت و بر شاخسار حدائق و معانی به انواع الحان یگانگی و نعمات وحدت رحمانی تغنی فرمود تا جمع پریشان عالم را در ظلّ کلمه الهیه مجتمع و طوائف متخاصمه متنازعه امم را در تحت خیمه محبت ربانیّه متحد و متفق فرماید و در این مقصد مقدّس و موضوع مسلم منزّه صد هزار تیر بلا را سینه هدف فرمود و صد هزار زخم سنان را چون مرهم اعظم به کمال سرور و رضا قبول فرمود هیکل مبارک آنی نیاسود و قلب مقدّس دقیقه‌ای آرام نگرفت چه شبها که زیر زنجیر به سر برد و چون اسیر و دستگیر دار الحرب به صد هزار مصیبت روز فرمود تیر جفا را هدف وفا بود و زهر بلا را چون شهد بقا نوش فرمود تیغ تیز را چون جام لبریز ببوسید و زندان جانگداز را چون آغوش ناز به کمال نیاز آرزو فرمود اخراج بلد شد و آواره صحرای تعب گشت نفی به عراق و بلغار شد و مسجون اهرب دیار گشت تا آن که با این زحمت و مشقت و تعب و مصیبت شجره توحید را در فردوس کور جدید غرس نمود و خیام اتحاد و صلح و سلام را بر اعلیٰ الاعلام برافراخت صبح امید دمید و بارقه شمس حقیقت تابید اشراق بر آفاق شد و نسائم صبحگاهی وزید مزده ظهور رسید و شعله نور و لمعه شجره طور درخشید امواج بحر اتحاد چون افواج رشاد بر ساحل اختلاف هجوم نمود و

لآلی وحدت و یگانگی بر اطراف فشاند بهار الهی احاطه کرد و شکوفه های رحمانی برشکفت ابر نیسانی فائض شد و اریاح لواقع از هر جهت متحرک تا آن که امید حاصل گشت که شاهد اتحاد در انجمن عالم پرده براندازد و رخ برافروزد و جلوه بنماید.

پس ای دوستان الهی و احبای رحمانی به جان بکوشید و بجوشید که علم اتحاد را در قطب عالم برافرازید و دریای یگانگی را به قوت مردانگی به جوش و خروش آرید تا هیکل عالم از پیراهن مختلف اللّون و رداء متنوع الّکون خلاصی یابد و رهائی جوید به قمیص تقدیس اتحاد مزین و مخّلع گردد این است مقصد اصلی و مراد حقیقی از بعث انبیا و ظهور اولیا و اشراق شمس حقیقت در این کور اعظم سلطان احدیت و اگر این مقصد جلیل و مراد حضرت ربّ مجید در انجمن عالم رخ نکشاید و جلوه ننماید کور و دور معطل و معوق گشته بی‌ثمر ماند جمیع قوی انشاءالله مصروف اتحاد و اتفاق باد و البهاء علی کلّ من ثبت علی العهد و تشبّث بالمیثاق الالهی الذی یدفع به الله کلّ اختلاف. ع ع

### هو الاهی

۵۳. ای ثابتان ای راسخان نور هویت چون در افق احدیت طلوع و اشراق نمود تجلی وحدانیت اشراق کرد و مشارق و مطالع وجود به فیض شهود روشن و

منور گردید شمس حقیقت چنان تابش و اشراقی فرمود و ابر رحمانیت چنان ریزش نمود که اراضی کینونات که مزرعه پرانیات بود به اسرار ماکان و مایکون حامله گشت آن اسرار در هویت و حقیقت ارض وجود موجود و مخزون و به حسب استعداد امکان بروید و سبزی چمن و ریحان و یاسمین و سوسن گلشن گردد حال نفوسی که همس و نفسشان چون سرمای دی و زمستان است در اطراف و اکناف با اوراق شبهات منتشر که شاید به برودت شدید نقض اراضی قلوب را افسرده نمایند و آن بزرهای حکمت الهیه که ودیعه رحمانیه است معدوم و فاسد گردد هیهات هیهات زیرا حرارت نار میثاق چنان شعله به آفاق زده که هر ثلج و یخ دقیقه‌ای مقاومت نتواند و هذا هو الحق. پس ای دوستان الهی کمر خدمت بربندید و به نار موقده الهیه چنان برافروزید که شرق و غرب را روشن و منور نمائید تا هر ناقضی در گریز باشد و هر متزلزلی در پرهیز و این موهبت منوط به اتفاق و اتحاد و یگانگی احبای الهی. دوستان آن سامان چنان باید سرمست باده اتحاد گردند که حکم يك بحر پیدا کنند هرچند امواج متعدد است ولی بحر بحر واحد تعدد مانع وحدت نه الحمد لله کلّ از يك شمس مستشرقید و جمیع از يك نور مستنیر از يك جام سرمستید و در يك میخانه می پرست آشفته روی يك دلبرید و شیفته خوی يك مه رو از يك چشمه مینوشید و از يك شهد میچشید ولی باید عموم کمال رعایت را در حق حضرات سابقین ایادی مجری دارند زیرا این نفوس محلّ ظهور الطاف و احسان و اکرام جمال مبارکند. ع ع

## هو الاهی

۵۴. ای دوستان حضرت یزدان در این کور اعظم که شمس قدم از آفاق امم طالع و لائح گردید و به فیوضات غیرمتناهی شرق و غرب امکان را روشن و نورانی فرمود و به نسائم حدائق ملکوت جمیع جهات را روح حیات مبذول فرمود و به بوی خوش ازهار ریاض معانی مشام اهل عرفان را معطر نمود قیامتی برپا فرمود و رایت حمایتی برافراخت قسطاس مستقیم نصب کرد و صراط قویم ممدود نمود ارض محشر مبسوط گشت و حشر و نشر مشهود گردید افواج ملائکه مقربین چون امواج پیایی رسید و جنود ملاً عالین چون صفوف طیور اوج مبین متتابع پدید، اساس کور جدید در این دور مجید نهاد و بنیان عظیم در این جهان بدیع و عالم مقیم بنیاد کرد. ابواب ملکوت گشود و راه نجات و حیات بنمود گلشن موهبت نامتناهی بیاراست و محفل تجلی مزین کرد دست بخشایش بگشود و ید بیضاء بنمود جمیع را بر موائد ممدوده دعوت فرمود و کل را بر خوان نعمت موضوعه خواند هر ذره‌ای را استعداد افاضه عنایت کرد و هر قطره‌ای را جوش و خروش بحور عظیمه احسان فرمود تا کل متفق شده و در ظل کلمه واحده به عهد و میثاق الاهی توسل جسته در کمال قوت و قدرت به اعلاء کلمه الله قیام نمائیم و به نشر نفحات الله پردازیم و در سبیلش جان بیفشانیم و به جان و دل بکوشیم و بجوشیم تا نفحات قدس عالم را معطر نماید و جذبات انس قلوب و افئده امم را مسخر نار الاهی در قطب امکان شعله برافروزد و شعله طور قلب اکوان را بسوزد نسائم روحبخش



اشجار وجود را سبز و خرم کند و نعمات مزامیر جانفزا مسامع ملأ اعلی را ملتذ نماید حال قلوب ساکن و نفوس صامت و وجوه محجوب و صدور غیرمشروح، این شتون جفاست نه فنون وفا آثار خمود است نه بشارات ربّ ودود. پس ای احبای الهی بیائید سر از بالین دیرین برداریم و دیده را به نور مبین روشن کنیم و چنانچه باید و شاید به وفای به عهد قیام نمائیم و در این سبیل جان ببازیم و بسوزیم و بسازیم تا افق عالم روشن گردد و گلخن جهان گلشن شود و آیات اسم اعظم در قطب عالم استقرار یابد. ع ع

### هو الله

۵۵. طالب حقیقتا چون از زمره الذین جاهدوا فینا بودی الحمد لله از حزب لنهیدینهم سبلنا گردیدی از ظلمات امکان منسلخ گشتی و از انوار لامکان بهره و نصیب بردی پرده دریدی تعلق بریدی ندا شنیدی پرتو حقیقت دیدی و به مقصود اصفیا رسیدی و آن هدایت کبری و فیض جدید ملکوت ابهی است قدر این موهبت را وقتی دانیم که به وصایا و نصایح جمال مبارک پردازیم زیرا هدایت دانائی و عرفان است و ثمره دانائی وقتی حاصل گردد که انسان آنچه را به عرفان آگاه گردد مجری دارد قلم اعلی محض لطف و عطا سبیل هدی بنمود و طریق نجاج واضح فرمود تعالیمی نازل شد و نصایح و وصایائی صدور یافت که نفوس مرکز سنوحات رحمانیه گردند و مصدر انوار سبحانیه شوند هر یک افق حقیقت گردند و مرآت فیض ملکوت ابهی شوند بارقه انوار

بتابد و نفحه ازهار و نسیم اسحار بوزد و مشام روحانیان معطر گردد حال وقت انتشار نور است و ظهور اسرار مجلی طور و عليك البهآء الأبهی فی کلّ صباح و مساء و غداة و عشاء من ربّ الآیات الكبرى. ع ع

### هو الله

۵۶. یا سلیل الرّجل الحبيب نامه شما در اسکندریه رسید مدتی بود خبری نبود لهذا ورود این نعیقه سبب روح و ریحان گردید چهل و سه سال بود که عبدالبهآء در مدینه عکا مسجون و روش و سلوکی نمود که جمیع بیگانگان معترف بر آن بودند که در جمیع شئون موافق رضای حضرت بی چون است محبت و مهربانی و رعایت انسانی به جمیع به درجه ای بود که سبب حیرانی جمیع طوائف بود و کلّ در نهایت تعظیم و توقیر بودند فرمان پادشاه بی انصاف در نهایت تشدید بود که در حبس شدید حتی من تشرف به ساحت اقدس نیابم بلکه جمال قدم فرداً وحیداً در محلی شب و روز در تحت نگهبان باشند، لکن عبدالبهآء نوعی سلوک نمود که خیمه جمال مبارک در نهایت عظمت و شوکت فوق جبل کرمل منصوب بود و نفس مقدس در خارج قلعه عکا در نهایت اقتدار و احترام در یگانه قصر آن اقلیم ساکن و ابدأ اعتنائی به نفسی نبود متصرف عکا پنج سال پایی من بود و خواهش این داشت که به ساحت اقدس مشرف شود و اذن و اجازه نمی فرمودند یومی از ایام عبدالبهآء عزم تشرف به ساحت اقدس کرد و پیاده از عکا رو به قصر توجه

نمود جمیع مأمورین حتی نفس متصرف پیاده به همراهی آمدند و از قضا متصرف اباطه پاشا شخص ملحم سمینی بود در راه عرق مثل باران از او میریخت با این حالت به قصر رسیدیم جمال مبارک روحی لاحبانه الفداء از حضرات حتی پرسش حال فرمودند. وقتی متصرفی به عناد برخاست و با هیئت حکومت متفق گشت و شخصی را واداشت که لائحهای خفیاً به مابین ارسال نمود و در آن لائحہ تفصیل عجیبه بود از مابین لائحہ را اعاده نمودند و استعلام کردند بعد متصرف با هیئت حکومت مضبطه بسیار شدید نگاشتند و به بغض و عناد برخاستند این عبد متصرف را با هیئت حکومت عزل کرد، یعنی نفوذ به این درجه بود و این را بیگانه و آشنا مطلعند. حال آشنایان کار را به درجه‌ای رساندند که باید مدارا با یک نفر ضابطیه نمود از بس که آنان تملق مینمودند ملاحظه شد که باید اوقات را جمیع به هدر داد و شب و روز به مدافعه مفتریات پرداخت و حضرات آشنایان به جمیع وسایل متصل متشبثند که عبدالبهاء را به تهمتی عظیم اندازند تا او را از مدینه عکاً تبعید نمایند و میدانی وسیع بدست آرند و جولانی عظیم کنند حال من خود سفر به این اقلیم نمودم و میدان را برای آنان گذاشتم تا معلوم گردد که من ولو مفقود گردم آنان را عرضه ادنی حرکت جز تملق به زید و عمرو نبوده و نیست. اگر مرغ سحر ترك گلشن نماید زاغ و زغن را جلوه‌ای حاصل نگردد.

باری حال ما در این کشور به خدمت آستان مقدس مشغولیم و امید چنان است که از این سفر به ثمری مؤید شویم و در میدان عبودیت جنبش و حرکتی نمائیم شماها دعا کنید و به ملکوت تقدیس تضرع و زاری نمائید که در عبودیت آستان بهاء این عبد از شرمساری اندکی نجات یابد بلکه انشاءالله به قطره‌ای از دریای عبودیت موفق شود تا حال که جز خجالت مقصدی حصول نیافت بلکه انشاءالله من بعد از ملکوت ابهی تأئید و توفیقی رسد و اندکی این آرزو حصول پذیرد...

### هوالله

۵۷. ای دو ستاره فرقدان الحمد لله به نور هدایت روی تابان دارید و خوی مشکین و مقبول درگاه یزدان. اجازه حضور خواسته بودید البته ارض مقدس مشکاة نور است و زجاجه شعله طور، جمال مبارک در این خاک پاک پرده از رخ بگشود و به جمیع ملوک و سلاطین ارض مخاطبه و مکاتبه فرمود زیارتش آرزوی عشاقان و طوافش نهایت آمال مشتاقان ولی خدمت به آستان در آن سامان نیز از اعظم آمال مقربان باوجود این اختیار با شما است و عليك البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس، حیفا، ۱۰ صفر ۱۳۴۰

### هوالبهی

۵۸. ایها الثابت الرأسخ فی امرالله جمال قدم روحی لاحبائه الفدا وقتی در ذیل

جبل کرمل در حيفا تشریف داشتند از آن ارض چندین قصص انبیا ذکر فرمودند و بعضی بشارات که به آن ارض داده‌اند و جمیع آن بشارات و اشارات تحقق یافت. در این ایام روزی من به حيفا رفتم دوست داشتم زمینی به شما در آنجا نسبت پیدا کند چون ملاحظه نمودم قطعه زمینی بسیار باصفا و در محل مرغوب و خوش هوا و وسیع و ارزان لهذا به اسم شما خریدم، سی هزار ذرع می‌شود به چهار صد لیره عثمانی و کسری چون دو قطعه بود که حکم يك قطعه دارد يك قطعه را خریدم قطعه ثانیه نیز انشاءالله دو سه روز بعد تمام می‌شود. حال علی‌العجاله دویست و بیست هشت لیره عثمانی از جبران سعد قرض شد و داده شد شما اگر ممکن بشود تمام مبلغ را ارسال دارید با پساپورط مصدق تا به اسم شما حجت دفتر خاقانی گرفته شود در تلغراف مرقوم شد که بیست هزار ذرع به چهار صد لیره حال به وسائلی سی هزار ذرع شده است و ذرعی شصت و پنج پاره، اول قرار بود که ذرعی دو غروش. باری زمین بسیار ارزان تمام شد مبلغ را صره بفرستید با واپور نمسه پساپورط نیز لازم است زیرا قانوناً باید پساپورط مصدق از حکومت محلیه که صحیحاً این رعیت ایران است در دست داشته باشد تا در معالک عثمانیه تملک اراضی کند.

در خصوص مسئله اسکندریه ما منتظر انتهای این مسئله بودیم که رفع اختلاف شود باز نشد البته حکمتی در این هست باری از فضل و توفیق خدا امیدواریم

که به زودی این مشکلات حلّ شود و اسباب آسایش و راحت قلوب احبّاً حاصل گردد تا من نیز از این جهت از فکر راحت باشم زیرا باوجود جمیع محن و آلام و افکار و احزان و هجوم اعدا از این جهت نیز فکرم مستریح نیست جناب میرزا محمود و جناب میرزا محمد جواد را تکبیر برسانید و البهائ علیکم ع ع

### هو الاهی

۵۹. ای فرع جلیل سدره مقدّسه مبارکه جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبّانه الفدا در وقتی که در حیفا تشریف داشتند موقعی را در جبل کرمل به کرات و مرّات تعریف فرمودند که آن محلّ بسیار با صفا و لطافت و نضارت و نظارت است و امر فرمودند که آن محلّ را به هر قسم است بگیرند بسیار بسیار میل مبارک به گرفتن آن محلّ بود چهار سال پیش به هر وسیله بود آن محلّ گرفته شد و جزئی ترتیبی داده شد و مهیّا گشت پس سفارش مخصوص به رنگون داده شد و مکاتیب متعدّده مرقوم گشت و نقشه صندوقی از رخام آن صفحات که در جمیع جهات معروف است کشیده شد و ارسال گشت و به مشقّت زیاد یک پارچه منبتّ اتعام شد و بوسائظ چندی حمل به اینجا گشت و البتّه در بین راه در ورود به بعضی از شهرها چه شد مسموع آن جناب گشته خلاصه با صندوقی از بهترین خشب هندوستان چندی پیش وارد گشت و یک سال قبل از اینجا جناب آقا میرزا اسدالله را مخصوص فرستادیم تا آن که با تخت روان

جسد مطهر و هیكل مقدّس و عرش عظیم روحی لتربته الفدا را از ایران با کمال توقیر و خضوع و خشوع و احترام با چند نفر احباب حمل نموده وارد ارض مقدّس نمودند حال در جبل کرمل مشغول بنیاد مقام مقدّس هستیم و انشاءالله شما را نیز میخوایم تا با ما در سنگ و گل کشی در آن مقام مقدّس مبارک شریک و سهم گردی و اقتباس فیوضات غیرمتناهیة نمائی و به این شرف اعظم موفق گردی و هذه بشارة لاتقابلها سلطنة الملك و السموات. فیالحقیقه چنان سرور و حبوری دست داده که وصف نتوانم زیرا آن عرش مقدّس بسیار مورد اهانت اهل ظلمت شده بود الحمد لله به عون و عنایت جمال قدم چنین اسباب فراهم آمد که در نهایت عزّت جمیع اسباب مهیا گشت که محلّ حیرت کلّ خواهد شد و البهاء عليك و على افنان السّدرة المقدّسة هناك. ع ع

### هو الله

۶۰. ایها الفرع الکریم من الشجرة الرّحمانیه از کثرت مشاغل و غوائل غیرمتناهیة جواب نامه آن حضرت تأخیر افتاد البتّه معذور خواهید داشت زیرا مشاغل نه چندان که شرح و بیان توان نمود مع هذا الحمد لله که مخابره و مکاتبه عبدالبهاء با حضرات افنان دوحه مقدّسه متتابع و متواصل است این از شدّت تعلق این قلب به محبت جمال اعلی روحی له الفداست الحمد لله مقام مقدّس طبقه تحتانیّه در نهایت متانت و لطافت و ظرافت بنایش تکمیل شد و قطعاً

جسیمه‌ای زمین بالای مقام مقدّس بود که اگر دست بیگانگان باقی میماند  
 یمن در آینده در آنجا بنائی انشا مینمودند و محذوری عظیم حاصل میشد و  
 آن زمین به کرات و مرات موطی قدم مبارک شده بود و چند سروی در آن  
 موجود و جمال قدم روحی لأحبّآئه الفدّاء مراراً در سایه آن سروها نشستند و  
 احبّای الهی به حضور مشرف گشتند آن قطعه زمین نیز در این ایام مجبوراً به  
 دو هزار تومان خرید شد و به مقام مقدّس ملحق گشت.

اما آب انبار چون قبل از بنایش این عبد مسجون شد لهذا در متانت و ترتیبش  
 چنان که باید و شاید مهندسه‌های فرنگی و عثمانی از عهده برنیامدند کار را  
 ناقص گذاشتند لهذا دیوار آب انبار از طرف دریا سقط شد و زحمتها قدری  
 به هدر رفت لکن عیبی نداشت دوباره به مهندسی خود این عبد در کمال  
 متانت ساخته گشته و عنقریب تمام میشود هرچند از جهت مسجونی نتوانستم  
 که خود به مقام مقدّس روم ولی از دور به مهندسی پرداخته در نهایت متانت  
 عنقریب اتمام خواهد شد ولی آب انبار نیست دریاست.

اما در خصوص حضور ورقه مقدّسه شجره مبارکه انشاءالله عنقریب حکمت  
 اقتضا خواهد نمود و اذن و اجازه خواهد داده شد و عليك التّحیة و الثّناء.



## هو الله

۶۱. ای اهل جنت ابھی نامہ شما رسید الحمد لله دلیل بر ثبات بر امر عظیم و استقامت بر محبت نور مبین بود جمیع مشمول لحاظ عنایت ربّ جلیل جمال مبارکد و غریق دریای الطاف آن دلبر مهربان الحمد لله مفتون روی او و مجنون موی او و معتکف کوی او و متوجّه به سوی او و تشنه لب جوی او و مستمع هوی او هستید. این چه موهبت عظیمه است و این چه الطاف ربّ کریم سزاوار هزار شکرانه است و سبب عزّت ابدیّه هر دوست و هدایت هر بیگانه آن دلبر آفاق نهایت صدمه و مشاقّ مالایطاق را تحمل فرمود در تحت شمشیر بود و اسیر زنجیر شد گهی در نیالای مازندران تاراج و تالان شد و دست عوانان افتاد و ضرب شدید دید و به هجوم علماء رسوم مبتلا گشت گهی به زندان تنگ و تاریک مانند بثر عمیق افتاد و گهی سرگون از وطن مألوف به عراق گردید و دمی از عراق به مدینه مشهوره آفاق تغریب و تبعید شد و روزی به سرگونی به بلاد بلغار گرفتار گشت و عاقبت بیست و پنج سال در زندان عکّا مسجون ظلم و عدوان گشت و مسجوناً صعود فرمود و تحمل جمیع این بلایا میفرمود تا یاران و امّاء رحمان را نورانی فرماید رحمانی نماید ربّانی کند سبحانی نماید. پس باید شب و روز به شکرانه این الطاف زبان گشود و ربّ لك الشکر و لك الحمد بر زبان راند و علیکم و علیکن البهآء الأبهی.

## هوالبهی

۶۲. ای ثمره شجره عرفان جمال رحمن و فاکهه حدیقه جنت ایقان آنچه مرقوم نموده بودید در انجمن رحمانی قرائت شد و به بصر نورانی ملاحظه گشت از معانیش نفحه خوش محبت الله استشمام گشت و از مضامینش اشتعال به نار موقده از سدره سیناء هنیئاً لك آیتها الثمرة الزکیة الشهیة اللطیفة علی شجرة الفردوس فی حدیقه الافریدوس بما ثبت علی عهد الله و میثاقه و نبت من فیوضات غمام رحمت الله و جوده و وفیت بایمانك و استقامت علی ایمانك بعد ما تزلزلت ارکان اهل الامکان من صعود نیر اوج الرحمن و غروب شمس البهآ و طلوعها من آفاق ممالکه الاخری و زلت اقدام الضعفاء من الرجال و ظنوا تزلزل ارکان امر الله و خمود نار محبة الله و اطفاء سراج معرفة الله فبس ما هم یظنون. عنقریب کلّ خائب و خاسر گشته ملاحظه خواهند نمود که از عروج جمال مبارک سراج الهی روشن تر شد و آفتاب حقیقی باجلوه تر گشت بحر اعظم موجش شدیدتر گردید و نفحه ریاض الهی منتشرتر شد صیت امر الهی در آفاق عالم بلند گشت و سطوت قدرت ربّانی ارکان امم را به حرکت آورد. بگو ای بی هوشان عنقریب جوش و خروش دریای الهی را مشاهده خواهید نمود و تأثیرات ندای سروش غیب را به گوش هوش استماع خواهید کرد. در مظاهر احدیه که از قبل بودند ملاحظه نمائید صعود حضرت روح الله سبب اطفای نار محبة الله بوده و یا علت شدت اشتعال گشت و عروج حضرت رسول به افق ممالک اخری باعث اضمحلال دین الله شد یا خود

بادی اعلآء کلمة الله گشت و همچنين ساثر مظاهر احدیه. يهود عنود از صعود کلمة الله در شوق و شور بودند و طوائف مشرکين حجاز از غروب آفتاب يثرب در رقص و اهتزاز چنان گمان مينمودند که نسائم رياض احدیت منقطع شد و اشعة ساطعة از شمس حقیقت مظلّم و مستتر بعد مشاهده نمودند که موج اين بحر به اوج اعلى رسيد و اشراق اين شمس به آفاق ارض و سما فباطل ما كانوا به يظنون. ع ع...

### هوالابهی

۶۳- ای یاران حقیقی الواح مسطوره و اوراق منشوره و اسماء مذکوره کلّ به بقعه مبارکه واصل ملاحظه گردید و مسموع شد و مضامین دلنشین معلوم و مفهوم گشت حمد خدا را که به فضل و موهبت جمال قدم روحی لاجبائه الفدا عبادی در ظلّ لواء میثاق محشور گشتند که از نفحات رياض قلوبشان آفاق معطر و از انوار وجوهشان اقلیم اشراق منور مظاهر الطاف حیّ قدیمند و مطالع آثار نبأ عظیم مشارق نجوم هدایتند و مطالع رموز عنایت نسائم حدائق توحیدند و روائع جنائن تجرید جبال راسخه عهد و پیمانند و منابع جاریه وجد و ایقان اشجار مثمره فردوس ایمانند و طیور قدس ایکه عرفان سرچ نورانیّه انجمن اسرارند و هیاکل تقدیس محفل ابرار مؤید به جنود ملکوت ابهی هستند و موفق به ملائکه ملاّ اعلى. ای دوستان جمال ابهی و ای یاران حضرت کبریاء لسان به شکرانه این موهبت کبری بگشائید و حضرت احدیت را بستائید که

مظهر این فضل و جود شدید و محشور در زمره اهل سجود کمر خدمت  
 بربندید و در جوق ملائکه ملکوت احدیت داخل گردید تا در ساحل بحر  
 اعظم صید ماهیان لب تشنه بحر عرفان نمائید و در بر وحدت شکار آهوان  
 چمنستان حقیقت نمائید تا به عون و عنایت حضرت احدیت جمیع ملل را در  
 ظل کلمه وحدانیت درآرید تا نفحات الهیه شرق و غرب را احاطه نماید و  
 انجذابات رحمانیه حیز امکان را به حرکت آرد اسرار کور مقدس ظاهر  
 گردد و آثار دور اسم اعظم باهر شود حدیقه کیهان بارور گردد و روضه  
 امکان میوه تر بار آورد شمع توحید برافروزد و حقیقت تحدید به شعله‌ای از  
 نار موقده الهیه بسوزد انوار هدی بتابد و ظلمت جهل و عمی محو و نابود  
 گردد حضرت مسیح چون به جهان فسیح شتافت یازده یار یادگار گذاشت و  
 چون به چشمی بینا و گوش‌شنوا و زبانی گویا و عزمی ثابت جازم بر اعلاء  
 کلمه الله قیام نمودند به آن قسم نابت گشتند که اصلها ثابت و فرعها فی  
 السماء و توتی اکلها فی کلّ حین گشتند. شمعون صفا که بدر آن نجوم  
 هدی بود به ظاهر صیادی در دریاچه طبریاً و چون به کمال استقامت و همت  
 بر نشر آثار و حشر ابرار قیام نمود در افق وجود به انوار سجود چنان  
 درخشید که ماه و خورشید حیران و پروانه آن شمع تابان گشت. حال جمال  
 قدم روحی لاسمه الاعظم الفدا حین صعود قریب پنجاه هزار نفر در این  
 رهگذار برگذار گذاشتند که جمیع را به نفحات قدس تربیت فرمودند و  
 ابواب فیوضات بر وجوه گشودند و در آغوش عنایت پرورش دادند و در

دبستان بینش درس و سبق آموختند حیف نباشد که مخمود نشینیم و مبهوت  
 بمانیم راحت جان بجوئیم راه آسودگی بیوئیم این وفا نباشد این صفا نباشد  
 این هدی نباشد عنقریب ایام به سر آید و مرغان چمن نغمه رحلت بسراید و  
 سراج عافیت منطفی گردد و ظلمت هلاکت مستولی شود و صبح نورانی آخرت  
 بدمد سعی نمائیم و بکوشیم تا با رخی نورانی در ملکوت رحمانی درآئیم و در  
 ملا اعلی در حلقه ثابتان و راسخان داخل گردیم. ملاحظه فرمائید که یازده  
 تن چون تحمل انواع بلا و محن نمودند و به حقیقت قیام فرمودند چه نار  
 هدایتی در قطب امکان افروختند حال ما اگر چنانچه باید و شاید قیام نمائیم  
 با تأئید موعود ملکوت ابهی چه انواری مشهود گردد و چه آثاری موجود  
 گردد قسم به جمال محمود و لواء معقود و ظلّ ممدود که نار وقود در قطب  
 وجود چنان زبانه کشد که حجر و مدر بگدازد. ای دوستان همتی و ای  
 یاران جنبش و حرکتی خود را به روایات و حکایات متزلزلین میثاق مشغول  
 ننمائید چه که اضغاث و احلامست و مقالات صبیان از ثابتین بگوئید و سبیل  
 راسخین بیوئید،

از برای حق صحبت سالها باز گو حالی از آن خوشحالها

۶۴. ...ای جان پاک این کور عظیم و دور کریم برهانش ساطع دلیلش لامع حجّتش  
 قاطع سطوتش قاهر عظمتش واضح است. قوتش شرق و غرب را متحرک نموده  
 و پرتوش جنوب و شمال را منجذب کرده در هر کشوری به برهانی ظاهر و

در هر اقلیمی به حجّتی غالب زیرا در خاور اسرار کلمات خواهند و در باختر آثار بینات جویند ملاحظه فرما که مطلع ظهور مجلی طور در سجن مطمور تحت سلاسل و قیود امر عظیم بلند نمود و یاران قدیم ارجمند کرد و علم نور مبین برافراخت و در شرق و غرب ولوله انداخت آیا این قدرت و قوت شبه و نظیر دارد و در قرون قدیم مضاهی و مثیل دارد؟ لا واللّه. زیرا مظاهر الهیه در ازمناه قدیمه در ایام خود اعلاء کلمه به سیف شاهر نمودند و ضرب قاهر و یا آن که بعد از سیصد سال انتشار یافت، اما اسم اعظم در زیر زنجیر و شمشیر به تسخیر شرق و غرب برخاست امرش نافذ شد و ذکرش غالب گشت آوازه اش جهانگیر شد و صیثش به ملکوت ائیر رسید در زندان ایوان سلطنت آسمانی داشت و در چاه اوج ماه بیاراست چه قدرتی است اعظم از این و چه سطوتی است اکمل از این و جمیع فلاسفه غرب این قوه قاهره را اذعان نمایند و حیران مانند که چگونه در سجن و محن اسم اعظم قدرت کامله ظاهر فرمود و قوه قاهره باهر شد هذّه آیه من آیاته و حجّه من حججه و بیناته طوبی للعارفین ...

### هوالله

۶۵. ای طالب حقیقت، قوت و عظمت بهاءالله را ملاحظه نما که در اندک مدّت شرق و غرب را به حرکت آورده و علم محبت و الفت و یگانگی و صلح و دوستی و آشتی و راستی و درستی در قطب عالم بلند نمود و جم غفیری را از

ملل مختلفه متباغضه و ادیان متنوعه متنازعه از بغض و عداوت بیزار نموده و در سایه خیمه الفت و محبت و یگانگی آورده این چه قدرت است و چه قوت چه برهانی اعظم از این خواهی شرق و غرب را دست در آغوش یکدیگر آورده و وحیداً فریداً مقاومت با جمیع عالم نموده و در سجن اعظم امر عظیمش را بلند کرد و در نهایت ذلت تاج عزت ابدیه بر سر یارانش نهاد اگر انصاف باشد این برهان کفایت است...

### هو الاهی

۶۶. ای متوجهین به نور الاهی جمال قدم و اسم اعظم روحی لأحبائه الفداء هرچند از این جهان صعود فرمود و خیمه در جهان پنهان برافراشت ولی فیضش شامل است و فضلش کامل نورش بازغ است و نجمش لامع کوکبش ساطع است و نیرش لائح در ایامش اشراقش از افق شهود بود و حال سطوعش از مطلع غیب، عالم هویدا تنگ است و جهان غیب بسی واسع و پرگشایش پس توجه به آن جهان باید تا فیض از جمیع جهات بلکه مقدس از جهات رسد ذلك ما بیناه لكم یا احبآء الله. ع ع

### هو الاهی

۶۷. ای ورقه خَضِرُهُ نَضِرُهُ مستبشره، از مصیبت کبری اگر صد هزار سال ناله و فغان کنیم و آه و زاری آغاز جامه پاره کنیم و گریبان بدریم و اشک بریزیم و خاک

بر سر بیفشانیم و بسوزیم و بگدازیم این درد درمان نیابد و این زخم التیام  
نپذیرد و این شعله ننشیند پس باید خود را در هر نفسی عازم عالم عدم دید  
و به امری قیام نمود که سبب حیات باقیه گردد و علت صعود و فوز به  
ملکوت و مشهد لقا شود و البهاء عليك. ع ع

### هوالبهی

۶۸. ای هوشیار، جهانیان مدهوش اوامند و بیهوشان صراحی و جام مدام عکسی  
از پرتو تجلی در خمخانه عاشقان افتاد جوش و خروش در خیل آشفتهگان  
افتاد و فریاد و فغان در قلوب عارفان حال که آن مجلی طور با رخی تابان و  
جعدی عنبرافشان و زلفی مشکین و لعلی نمکین و جمالی ظاهر و حسنی باهر  
ساقی بزم امکان گشت و درهای میکده الهی را بر جهانیان گشود و می تجلی  
خوشگوار سبیل فرمود و الحان بدیع به گوش میکساران رساند خاموش و  
محبوب و محروم ماندند و چون حال را چنین یافت روی منیر را در پس پرده  
کرد و جمال عظیم را در سحاب غیب متواری فرمود. ع ع

### هوالبهی

۶۹. ای نهال باغ وجدان، یوم الله آفتاب حقیقی از افق الهی مشرق و ظاهر و لائح  
بود و انوار ساطعه از شمس حقیقت زمین و آسمان را روشن مینمود حال در  
فلك لامکان لامع و از افق امکان غارب لیل الیل احاطه نموده باید احبای



رحمن هر يك چون شمع برافروزند. ع ع

### هو الاهی

۷۰. ای ناظر به ملکوت ابهی آفتاب حقیقت هرچند از افق عالم به سبحات جلال مخفی و مستور گردید لکن در افق اعلی طالع و لائح است و در ملکوت ابهی مشرق و ساطع فیضش عظیم است و اشراقش شدید افقش مبین است و مطلعش اعلی علیین شهابش ثاقب است و کلمه‌اش نافذ آثارش باهر است و قوه‌اش قاهر آیاتش لامع است و رایاتش مرتفع عهدش قویم است و میثاقش وثیق شمعش پرنور است و لمعه‌اش جلوه‌طور. پس ای احبای الهی بکوشید که وقت ظهور شتون رحمانی است و هنگام نشر نفحات الهی افسرده منشینید و پژمرده نمانید جذوه پرشعله باشید و حدیقه پرنفحه بعد از صعود جمال معبود خاک بر سر وجودی که دقیقه‌ای راحت جوید و در بستر راحت بیاساید ...

### هو الله

۷۱. ای ناظر به ملکوت جلال، پرتو جمال آفاق عالم را نورانی نمود و فیض رحمانی مبذول داشت دلبر آفاق اشراق کرد و عاشقان را مفتون جمال خویش نمود حال هرچند آن شمس افول نمود ولی از ملکوت پنهان اشراق دارد و فیض ابدی بر آفاق مبذول داشته و میدارد صاحبان بصیرت جهان را به پرتو شمس حقیقت روشن بینند ولی ناهینایان از مشاهده نور محروم

گردیدند روز را گویند شب است و صبح را فریاد برآرند که شام است. بگو ای بینوا آن آفتاب را افولی نه و آن نیر ملاً اعلی را غروبی نیست افول و غروب بالتسببه به اهل ارض است اما در آفتاب چه طلوعی چه غروبی همواره در نقطه احتراق مشرق است و در اعلی ذروه فیض ساطع و لامع و عليك البهَاء الأبهی.

### هو الله

۷۲. ای یاران الهی جمال قدم و اسم اعظم با ید بیضائی از صلح و صفا در بین اهل عالم ظاهر گشت جمیع را به صلاح دعوت نمود و از نزاع و جدال منع فرمود ابواب حبّ و الفت گشود و اساس یگانگی و محبت بنهاد ظلمت جنگ و جدال را مکروه داشت و نور و داد و روح و ریحان را ممدوح شمرد پنجاه سال در تربیت نفوس به صبر و بردباری و اصلاح و بی‌آزاری کوشید تا آن که این جهان تنگ و تاریک را ترک فرمود و به جهان روشن و وسیع صعود نمود. از خدا بخواهید که به مدد ملکوت ابهی مظهر محبت و مودت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید و محبوب آئید و البهَاء علیکم یا احبّاء الله. ع ع

۷۳. ...الیوم که آتش فرقت پرحرقت محبوب آفاق دل و جان دوستان حقیقی را سوخته و بنیاد حیات جسمانی و روحانی و قلبی و فوادی عاشقان جمال

حقیقی را برانداخته اگر سیل اشک چون سیحون و جیحون جاری و ساری گردد آتش سوزان دل خفت نیابد و آلام و احزان و حسرت وجدان ساکن نگردد این از تأثیرات شدیدۀ مصیبت کبراست ...

### هو الاهی

۷۴. احبای الهی که از خلیج کلیم به بحر ربّ عظیم و طمطام جمال قدیم توجه نموده‌اند در جمیع احیان در ساحت جود و حضور ربّ جنود مذکور بودند حال چون آفتاب افق تقدیس به ملکوت اعلیٰ صعود و از مطلع ملأ ابهی طلوع فرموده جمیع احبای ثابت راسخ در آن محضر عظیم و عالم قدس بین یدی المحبوب مذکورند. از رزیه کبری و مصیبت عظمی مایوس مشوید زیرا اگر جمال قدم از افق عالم پنهانند ولکن در ملکوت اعظم و سماء قدم طالع و لائح انوار قدیم که از مطلع کلیم ظاهر بود بعد از عروج آیا افول نمود؟ لا واللّه بلکه طلوع و ظهورش بیشتر گشت و شعله نورانی ذکر الهی بلندتر شد حال مشاهده خواهید نمود که انوار احدیت الهیه چگونه ملکوت وجود را عنقریب احاطه مینماید و رایات کلمات الهیه بر جبال عالیّه حقائق موجودات بلند میگردد. استیر زنی بود چون موفق به نیت خالصه گشت و توجه الی الله نمود به چه خدمتی موفق شد و موید گردید حال شما مرقد آن پاک زاد را ملاحظه کنید ببینید که صد هزار پادشاه عظیم در ایران و توران و سائر ممالک عالم بر سریر سلطنت حکمرانی نمودند حال اثر و ذکر و رسمی از

هیچیک آنها نه کلّ معدوم صرف شدند و مذلول بحت و لکن این فخر رجال چون نفسی در سبیل رحمن کشید هنوز آثارش باقی و ذکرش در میان انجمن دوستان الهی مذکور فاعتبروا یا اولی الابصار. ع ع

### هو الله

۷۵. ای مظهر هدایت، نور حقیقت چون در قطب عالم بتافت در مشرق احدیت علم افراخت بینایان به جوش و خروش آمدند و بانگ یابشری یابشری زدند وجد و طرب نمودند و دیده روشن کردند جشن اعظم گرفتند بزم سرور آراستند و به خدمت برخاستند تا صیت جمال ابهی جهانگیر شد و شام شب یلدا صبح منیر گشت جنبش و حرکت در جهان آفرینش افتاد و ظلمت جهل به پرتو دانش مبدل گشت ولی صد حیف که اولو الفرقان و اهل بیان به وادی جهل و حرمان افتادند و مانند خفاشان انکار آن مه تابان نمودند پس تو حمد کن خدا را که به آن نور مبین مستنیر گشتی و به درگاه احدیت مستجیر شدی و به آن موهبت موفق و مؤید گردیدی و عليك التّحیة و الثّناء. ع ع

### هو الابهی

۷۶. ای عاشق جمال ذی الجلال این احزان و اشجان و حسرت و اندوه و بلایا و رزایا، اگرچه اعظم از حدّ بیان و تعریف لسان است و جبال و تلال و زمین و آسمان تحمل نتواند لکن باید به قوت تأیید الهی و قدرت توفیق صمدانی و

تحسین ربّانی از اوج عزّت سلطنت الهیه در ملکوت ابهی توفیق خواست و تحمل نمود و کمر خدمت به منتهای استقامت محکم بریست و زبان بگشود و تأئید روح القدس طلبید و به هدایت من علی الارض برخاست. الیوم یومی است که باید ثابت و مبرهن کرد و در انظار عموم عالم مشهود و معلوم نمود که عروج و صعود شمس حقیقت مورث وهن و هوان در امرالله نشد بلکه اشراقش در افق ادنی بود حال از افق اعلاست و نورش تابانتر گشت و شعاعش روشنتر شد و البهاء علیکم و الثناء. ع ع

### هوالاتی

۷۷. ای سرمست باده عرفان تجلیات شمس حقیقت از مشرق بقا دادم و مستمرّ و امواج بحر اعظم بر سواحل امکان از لامکان متتابع و متواصل بوی پیراهن یوسف مصر الهی به کنعان عاشقان منتشر و فیضان سحاب رحمت رحمانی مترادف و شمع توحید در زجاجه قلوب ابرار روشن و منیر و نفحه مشکبار آن یار بی نشان در صحرای دل و جان متهیج و محیط. پس چرا افسرده و خاموشید و پژمرده و مدهوش آواز سروش میرسد و بانگ پرخروش از عرش قدم به گوش اهل هوش میآید صلاهی الهی از ملکوت باقی بلند و ندای ربّانی از فلک اعظم مشتهر و مستمرّ وقت است که احبّای الهی چون شمع برافروزند و از حرارت آتش عشق بسوزند و چون عندلیب گلشن تجرید بر شاخسار گلزار توحید به ابداع الحان بخوانند تا جمیع خفتگان بیدار گردند و بی نصیبان

بهره برند و بی همتان پر شور و وله گردند و کوران بینا شوند و کران بشنوند و گنگان بسرایند اگر به این خدمت موفق گردی در افق ابهی با رخی نورانی و وجهی رحمانی و فیضی سبحانی طالع و لائح گردی و البهآ علیک. ع ع

### هو الله

۷۸. یا من عتبتک السّامیة ملجئى و ملاذی و ساحت قدسک مرجعی و معاذی اتضرّع بقلب مضطرم بنار محبتک و دمع منسجم فی شوقی الی لقائک و توفی الی ملکوت بهائک و ذوقی حلاوة وفائک ان تؤید بنفحات قدسک و جذبات انسک و تنصر بافواج احزاب ملکوتک الابهی و امواج بحور موهبتک الکبری هذا العبد المنجذب الی ملک الاعلی المشتعل بلظى نیران محبتک بین الارقاء المشتغل بخدمة امرک بین الوری الناطق بثنائک بین الوزراء و الامراء الناشر لنفحاتک فی محافل الذکری و الرافع للوائک فی الملاء المتوجه الی ساحة الکبریاء الساطع بنور الثبوت فی عهدک و میثاقک و الساعی فی تثبیت الاقدام علی ما امرت به جمیع اصفیائک و حتمت علی اولیائک و ختمت به خطابک ای ربّ ایده بجنود لن یروها خلقک و شیده بهجوم من ملائکة قدسک و اجعله نجماً ناجماً و نیراً منیراً و نوراً مبیناً و نسیماً من ریاض احدیتک و شمیماً من عرار نجد رحمانیتک و سطوعاً من انوار ملکوت ربانیتک و بزوغاً من شمس جبروت فردانیتک و علماً متموجاً علی صروح عزک و وحدانیتک ای ربّ اشدّد ازره بشدید القوى و قوّ ظهره بعظیم سلطانک

بین الوری و اجعل الافئدة تنجذب الیه و العقول تذهل بین یدیه و الآذان  
ممدودة لاستماع بیانہ و الابصار شاخصة من مشاهدة بشاشته و القلوب هائمة  
فی ملاحظة نظرة وجهه انک انت المقتدر المتعالی العزیز الغفور الرحیم الودود.

## ع ع

در این ایام هرچند این مستمند ابداً فراغت و فرصت مکاتیب ندارد ولی  
نفحات محبت احباء الله چنان این قلب را منجذب نموده که در تحریر زمام از  
دست به کلی می‌رود من دون اختیار مرقوم می‌گردد و بالاخص چون به یاد آن  
منجذب الی الله افتم تحریر سبب روح و ریحان می‌گردد و کتابت بادی مسرت،  
مشقت راحت جان گردد و زحمت رحمت وجدان. باری الیوم باید جمیع در  
ظل کلمه توحید جمع شویم و در هر انجمنی چون شمع برافروزیم و در آتش  
عشق بسوزیم بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت به چه عالمی  
دل بندیم و به چه راحتی چشم داریم و چگونه بیاساییم و به چه امید محفل  
قلب بیارائیم؟ صد هزار حسرت اگر دقیقه‌ای آسوده نشینیم و صد هزار افسوس  
اگر به جز بلایا و محن و آلام سببش راحت و نعمتی بجوئیم. آن جان پاک  
ایامش را تحت سلاسل و اغلال بگذراند و اوقاتش در تحت تهدید تیغ و  
شمشیر منتهی گشت دمی نیاسود و نفسی راحت نیافت شبی در بستر راحت  
نیارمید و بر بالین آسایش سر نهاد جمیع طیور و وحوش در لانه و آشیانه  
خویش آرمیده و جمال مبارک در آتش اذیت اعداء محترق و کل نفوس در

بستر راحت غنوده و اسم اعظم دمی نیاسوده و نفسی راحت نیافته دیگر به چه انصاف راحت و آسایش طلبیم و به چه وفا آسودگی جوئیم حمد خدا را که آن جناب لیلأ و نهارأ به خدمات امرالله مشغولند و در نشر نفعات الله ساعی و در انتشار انوار معرفت الله جاهد. لعمرک هذا لموهبة من مواهب الله الّتی لاتعادلها موهبة فی عالم الوجود فسوف تتشعشع انوارها و تفوح نفعات مسک نوافجها و تمرّ نسائم ریاضها و تتدفق میاه حیاضها عند ذلك ترى الشّامتين شاكرين و تجد الشّاكين حامدين و تنظر الآسفين حاسدين و تقطع ايديهنّ اللّاتمات و يقلن حاش لله ما هذا بشر ان هذا الا ملك كريم و العاقبة للمتقين.

باری حضرت قیوم بعد از صعود آنچه وعد فرمود وفا نمود و شفای صدور عطا کرد و نسائم سرور به مرور آورد احبای خویش را به جنود غیب تأیید کرد و به قوای ملکوت نصرت فرمود در جمیع نقاط ارض دوستان را یاری کرد و در کلّ اقالیم یارانش را یآوری نمود در شرق انوارش ساطع شد و در غرب آثارش باهر گشت اعدایش در جمیع اقالیم ذلیل شدند و دشمنانش در کلّ ممالک بی ناصر و معین. هر ذی قوتی ضعیف شد و هر ذی فساد و سطوتی حقیر و بی مجیر ملاحظه فرمائید که اسباب غیبی فراهم آمد که جهلای ارض بر فساد و فتنه برخاستند و حکومت دولت ایران را به ستوه آوردند و شورش نمودند و آشوب افکندند تا معلوم گردد که اسّ فسادند و اصل عناد و تا آن که مصلح از مفسد ممتاز شود و وقوعات کاشف راز و اثبات شود که



گرگانند در لباس شبان و دزدانند در صورت نگهبان جهان وجود را ظلمت  
 شدیدند و راحت و آسایش عمومی را مانع عظیم به همچنین در مدینه کبیره  
 جمعی معاندین اجتماع نموده و به انواع حیل و خداع و مکر در تضييع امرالله  
 بوده و تشتيت شمل احباء الله و تفریق جمع حزب الله. قسم به جمال قدم که  
 آن حزب الداء چون به جمال الدین بی‌حیا ملحق شدند چنان آتشی در مدینه  
 کبیره افروختند که بیم آن بود که نائره‌اش به کنگره مطاف عالمیان رسد و  
 صدمه‌اش به بنیان امرالله دستی از ملکوت غیبش درآمد و آن جمع را چنان  
 پریشان کرد که هباء منبثا شد و به هلاک ابدی گرفتار گردید. پس این  
 عباد باید به شکرانه تأییدات الهیه‌اش شب و روز در اعلاء کلمه‌اش بکوشیم  
 و در آتش محبتش بجوشیم و به ذکر و ثنایش بخروشیم باوجود این عنایت و  
 این موهبت و این نصرت و این تأیید چگونه صامت نشینیم و ساکت گردیم  
 فوالسفا علینا لو مکثنا و صبرنا و ما فدینا الارواح و تعلقنا بالاشباح و ما شربنا  
 ذلك الرّاح و واحسرةً علینا اذا اشتغلنا بهوی انفسنا و التهینا بشئون دنیانا و  
 ابتلینا باهواء تحرمننا عن تلك الفیوضات و تمنعنا عن هذه التجلّیات لعمری ان  
 هذا لخسران مبین. ع ع

### هو الابهی الابهی

۷۹. ای دردمند خردمند در هر دمی چشم به ملکوت ابهی باز نمائیم که ای  
 محبوب یکتا و پروردگار بی‌همتا محض فضل و جود درهای بخشش گشودی و

رخ برافروختی و دلها ربودی و غمها زدودی و نغمه‌ای سرودی که قلبها مفتون شد و عقلها مجنون چه شد که پرده نشین گشتی و روی دلنشین پوشیدی جانها محزون شد و یاران دلخون بساط سرور برچیده شد و شاخ حبور پژمرده و خمیده نسیم جانبخش ساکن شد و آب حیات را کد پس ای پروردگار نفحات اسرار از ملکوت ابهات منتشر نما و پرتو انوار از جبروت اعلایت لامع فرما تا آفاق معطر و منور ماند. ع ع

### هو الاهی

۸۰ الھی الھی تسمع ضجیجی و صریخی و انینی و حنینی فی جنح اللیالی و تری ذلی و انکساری و صبری و اصطباری و فقری و اضطراری و توجعی و تفجعی و بثی و حزنی فی ایامی المتوالی. ای ربّ لك الحمد علی هذا البلاء الذی اعدّه من اعظم النعماء و الآلاء لآنه فی سبیل محبتك الملهبة لظی نیرانها بین الضلوع و الأحشاء هذا منائی و رجائی یا الھی و هذا برد لوعتی یا محبوبی و هذا روآ غلتی یا طیبی و هذا کاشف غمتی یا حبیبی و انی ابسط الیک اکف الدعاء و اتضرع الیک فی کلّ بکور و مساء مستجیراً بعبتک السامیه العلیا مستشفعاً بکلمه وحدانیتک النقطة الأولى الّتی تشبک صدرها فی سبیلک بألف رصاص مرشوق من ید الأعداء و بجمال القدس الذی آنسته بطلعتک الرّحمانیه عند طلوع شمس ساطعة الفجر علی الأفق الأعلى ان تقدّر لعبدک هذا كأس الفناء من ید العطاء و اکشف الغطاء بالصعود الی عبتک السامیه البناء فی ملکوتک

الأبھی و خلّصنی من هجوم اهل الجفأ و رشق سهام الطعن و البغضاء و تتابع  
 نبال الشحناء و تكسر نصال الافتراء بعضها على بعضها من الزعماء انك انت  
 العطوف الرؤف الرحمن. ع ع

یا حبیب عبدالبهاء شمس حقیقت هرچند از افق ناسوت افول فرمود و له الفضل  
 و الجود که از افق غیب ملکوت جهان جان عالم پنهان در نهایت سطوع و  
 اشراق است. بعد از صعود جمیع دول و ملل منتظر آن بودند که کوکبش  
 غارب گردد و ظلّش زائل، علم مبینش سرنگون شود و نور جبینش محو و  
 نابود شود له الفضل و الاحسان که سراج امرش لامع شد و صبح عنایتش  
 ساطع طور احدیتش شامخ شد و طود وحدانیتش باذخ رایت سلطنتش بلند  
 شد و آیت قدرتش ثابت و واضح نزد هر هوشمند کوس الوهیتش ولوله در آفاق  
 انداخت و ناقوس ربوبیتش ندای یابهاآء الأبھی از شرق و غرب برافراخت گاه  
 شعله به امریک زد گاه پرتو به افریک و ترک و تاجیک گه نعره در سقلاب  
 انداخت گه آتش به قبچاق زد. الیوم در آفاق عالم این صیت ذائع و شایع و  
 جمیع طوائف و امم در جستجو ولی بیفکرانی چند فریاد برآرند که لیلہ یلدا  
 شده است و ظلمت دهماء امرالله از میان رفته و شریعت الله منسوخ گشته  
 مدعی ظهور جدیدی پیدا شده ندای انی انا الله بلند شده و تفوق به جمال  
 قدم نموده مقصود به این اراجیف نقض خویش مستور دارند و به لعاب  
 عنکبوت پرده بر سرادق میثاق حی لایموت کشند در غمرات اوهام مستغرقند

و کلمه توحید بر زبان رانند نقض میثاق کنند اسم نیر آفاق بر زبان رانند در لیل دیجور شبهات متوقفند و این النور من ملکوت الغیب الأبهی الساطع علی الجهات گویند. باری نفوس پاک چون جناب میرزا ابوالفضل علیه بهاء الله الأبهی شب و روز در اثبات امر مبارک به دلائل قاطعه و حجج ساطعه و بیان واقع و کشف قناع و ترویج دین الله و نشر نفحات مشغول و نفوسی چون طیور لیل در نشر شبهات جاهد و منفور، ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. ما را مقصود چنان که آفاق مشکبار گردد و بعضی را مراد چنین که رایحه کریهه اختلاف مشام عالم و دماغ ام را معذب نماید. باری گاهی نسبت به این عبد ادعای ربوبیت دهند و این را اساس مخالفت بیان کنند و حال آن که عبدالبهاء سلطنت دو جهان را به عبودیت آستان مقدس تبدیل ننماید و تاج و هاجش خاک عتبه مقدسه است ولی مفتری به خط خویش و مهر خویش مرقوم نموده است و الآن حاضر است که ادعای شمسیت و ظهوری اعظم از جمال مبارک نموده و این نص عبارتی از عبارات اوست که میگوید تالله الحق قد ظهر شمس الله الأكبر و کل شمس عنده من کل صغیر اصغر الی قوله و نزلت علی هذه الآیات و انا صغیراً و جمال مبارک این قول او را رد فرمودند و از همان وقت آن توقیع صادر که اگر آنی از ظل امر الخ.

بلی در نوشته جات این عبد عبارتی موجود که شمس حقیقت از برج حمل طلوع نمود و اینک از برج اسد مشرق، این عبد حاضر باید به فرمایش شما از من سؤال نمایند نه به اوهامات خویش و اغراض نفسانیه تأویلاتی نمایند و

حال آن که مقصد این عبد کور حضرت اعلی و کور جمال مبارک روحی لهما الفداست. ظهور نقطه اولی سطوع آفتاب از برج حمل بود و اینک شمس حقیقت جمال مبارک از برج اسد طالع و لائح یعنی این کور مبارک به انوار شمس حقیقت از برج اسد که در اشد شعاع و حرارت و ظهور است مزین است.

اما کلمه چشم همه روشن، آن از حضرت ورقاء شهید روحی له الفداست همچنان که مرقوم فرموده‌اند آن جناب درست است.

و اما کلمه من یدعو الناس باسمی فهو منی، این کلمه مبارک جمال ابهی روحی لأحبائه الفداست دخلی به این عبد ندارد اخطأ الراوی و الناشر و الناقل ضعف الطالب و المطلوب.

باری آن جناب باید انشاءالله به قوه‌ای ملکوتیه و قوتی میثاقیه و الهاماتی ربانیه مقاومت شبهاات اهل فتور نمایند زیرا همسات حضرات به کلی نار موقده ربانیه را در قلوب مخمود مینماید. شعله‌ای بزن و آتشی از محبت الله برافروز و

البهاء عليك ع ع

۱۶ صفر ۱۳۱۷

۸۱...جناب اسم الله آنچه مرقوم نموده بودند ملاحظه گردید، زاد اخروی و توشه راه ملکوت الهی طلب گردیده، در نزد آن جناب واضح است که الیوم زاد و توشه ثبوت و رسوخ دادن نفوس ضعیفه است بر عهد و میثاق و نشر نفحات

الله و صون حصن امرالله و حفظ معالم دين الله چه که در ملکوت ابهی  
 هدیه‌ای خوشتر از این نه و در ملاً اعلی ارمغانی دلکشتر از این نیست. پس  
 آن جناب باید در این امر مهمّ شب و روز نهایت جهد را مبذول دارند که  
 وحدت کلمه الهیه به تشتیت نینجامد و تفریق در این عهد محکم و پیمان وثیق  
 حاصل نگردد، و اسفا علی الكلّ اذا زلت الاقدام و تزلزلت القلوب و این عبد  
 را منتهای آمال و اقصی الامانی این که جمیع در ظلّ کلمه وحدانیت مجتمع  
 شویم و هر اوهامی را فراموش نمائیم جز روی او نجوئیم و جز در کوی او  
 نپوئیم و به غیر از راز او نکوئیم، فی الحقیقه به کلی فدای او گردیم و فنای  
 سبیل او شویم و در نشر طیب حبیب بکوشیم. سالهای دراز این بندگان را  
 در آغوش الطاف پرورش داد و به ظهور رحمانیت و فرط عنایت تربیت فرمود و  
 تفهیم کرد و تعلیم داد و چون مشفق مهربان طفلان آموزگار را رسم ادب  
 بیاموخت و در دبستان الهی درس و سبق داد که بعد از صعود جمال منیرش  
 بر روش و سلوک اهل وفا قیام نمائیم و به خدمت امرالله و اعلاء کلمه الله  
 بکوشیم و عده تأئید فرمود و نوید توفیق داد و نریکم من افقی الابهی و ننصر  
 من قام علی نصره امری بجنود من الملاً الاعلی و فریق من الملائکه المقربین  
 فرمود حمد و شکر حضرت احدیتش را که به آنچه وعد فرمود وفا کرد و  
 هرچه نوید داد مهیا ساخت جمیع سبیل و عره را مستوی فرمود و کلّ راههای  
 سنگلاخ را هموار کرد ابواب فتوح گشود و نفحات روح القدس مبذول داشت  
 جنود ملکوت ابهایش هجوم نمود و سپاه بی‌پایان ملاً اعلایش با سیف مسلول

نزول فرمود صفوف اعدایش در هم شکست و جند احزاب را مهزوم کرد در هر نقطه عالم آثار قدرتش را ظاهر فرمود و در هر اقلیمی امر عظیمش را آشکار نمود در ملک فرنگ آهنگ تقدیش بلند شد و در بلغار و سقلاب آثار ظهورش نمودار گردید در امریک سراجش نوربخش شب تاریک شد و هادی هر دور و نزدیک در ایران صیت عظمتش بلند شد و در طهران بندگان به حقیقت ارجمند گردید به قسمی که قیاس به سابق نتوان نمود در مدینه کبیره در این ایام صنایع شیطان را اسیر خذلان کرد و فسادشان را واضح و عیان به کلی آن آتش را خاموش نمود و بتمامه آن داستان را از اذهان فراموش فی الحقیقه تجمع اعظم مفسدین عالم و مفتترین بر جمال قدم در چنین نقطه مهمه‌ای و شب و روز و به انواع وسایط و وسائل در هدم امر الله سعی و مجتهد و به انواع وساوس و دسائس متشبث، خطر عظیمی بر امرالله بود و اسباب فساد شدیدی در حق احباء الله جمیع یمین مؤکد نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و به واسطه جمال الدین افغانی در جمیع محافل وزراء راه یافته حتی در خلوت پادشاهی که مابین گفته میشود به واسطه آن شخص بار جسته بودند و داماد یحیی کاتب خصوصی جمال الدین شده بود و شیخ احمد از اعضاء دائمی مجلس او وسیله‌ای نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و اذیت این آوارگان تشبث نمودند و افتراضی نمایند که نزدند و ما متوکلاً علی الله به حبل تسلیم تشبث نمودیم و به قلب سلیم صبر و توسل عاقبت دستی از غیب درآمد و پرده تزویر و خداع آن قوم پرلوم را

بدرید فسادشان آشکار شد و فتنه‌شان پدیدار اوراق فسادشان نمودار شد و به جزای اعمال خویش گرفتار شدند به پنجه عدالت درافتادند و به ایران ارسال گشتند. شما ملاحظه فرمائید که در نزد ناس عوام کار مشتبه نشود مقصود این است که بعد از صعود صد مرتبه امر مبارکش را بیشتر تأیید فرموده و این عاجزان را توفیق عنایت کرد و لمثل هذا الرَّبِّ يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّقْدِيسُ وَ التَّمْجِيدُ.

باری منتها آرزوی این عبد این مقصد جلیل و آن خدمت امرالله، از خود خیالی نداشته و ندارم و در تلقاء آیات احدیتش وجودی به جهت خویش نشمارم اما در صیانت حصن حصین دین مبینش میکوشم و از تحریف و تأویل و تفریق و تشبیهت هراسانم که مبادا هزار سال بعد این گونه امور واقع گردد و در کلمه توحید تفریق حاصل شود چه که این کیفیت هادم بنیان است و قانع و قانع اصل و اساس ایوان یزدان، کلّ مایوس شویم و محروم و مدحور و مذموم تشبیهت شمل و تفرّق جمع چنان واقع گردد که هر یک از احبّاء در مفاوز هلاک گم و ناهود گردد و از هیکل امرالله اسم غیر مهمّی در زاویه تاریخ عوام ماند پس باید به جمیع قوا تشبیهت نمود که حصن امر مصون ماند و بنیان دین الله مأمون.

اما در خصوص عقد مجالس عهد مرقوم فرموده بودید هیچ قضیه‌ای اعظم و



اقوی و اشدّ و اکبر از نفس میثاق الهی و ایمان و پیمان ربّانی تصوّر نتوان نمود چه که در هیچ کوری چنین امری واقع نشده که در کتاب اقدس بیست و پنج سال پیش از صعود این نصّ صریح صحیح منصوص گردد و جمال قدم جمیع احبّایش را به این فیض الهی پرورش و تربیت فرماید و بعد به اثر قلم اعلیٰ عهدی به این محکم متین بگیرد در جمیع الواح و زبرش ذکر این عهد را بفرماید و تشویق و تمجید متشبّثین را بنماید و تبرّی از ناقضین بکند اگر کسی به این حبل متین و زنجیر حدید مرتبط نگردد به چه حبلی او را توان بست سلاسل و اغلال عالم وجود او را نبندد ولی آنجناب اگر بخواهند که در این خصوص اسبابی فراهم آرند که سبب شدّت تشبّث گردد آیات و کلماتی که در این خصوص عهد و میثاق در جمیع الواح الهی نازل جمع فرمائید و بعد از قرائت کتاب عهد در مجلس آن کلمات را تلاوت فرمائید که شأن ثابتین چه و شأن متزلزلین چه، این از جمیع امور اعظم است.

### هو الله

۸۲ حمداً لمن ادار اقداح الهدی فی محفل اهل الرّفاء و سقاہم خمر العطاء فثملوا من الرّحیق الاحلی و نطقوا بالثناء وانجذبوا الی الحدیقة النوراء و اقتبسوا من النار الموقدة فی سدرۃ سیناء و سمعوا نداء اللّٰه من تلك الشجرة الخضراء و خرّوا مغشياً علیهم فی صقع التّجلی عند مسجد الاقصی ثم افاقوا عندما تکرر النداء من الافق الابهی و بعثوا عن مرقد النّفس و الهوی بید بیضاء و ایدوا بسطان مبین

بین الوری نفسی لهم الفداء روحی لهم الفداء کینونتی لهم الفداء بما سعوا الی  
مشهد الفداء و انفقوا ارواحهم فی سبیل الله و لم تأخذهم لومة لائم حباً بالجمال  
الاعلی و علیهم التحیة و علیهم البهاء و الثناء.

ای ثابت بر میثاق، بارقه کوکب اشراق مانند پرتو صبح منتشر در آفاق گشته  
و ظلمات جهل و نفاق محو و نابود گردیده نیر اعظم چون از افق عالم  
درخشید پرتوش در جمیع اقالیم منتشر گردید و حال آثار آشکار گردید قوم  
جهول در آن عهد اسیر اوهام و ظنون بودند و چون بیان مبارک را استماع  
مینمودند سخره و استهزا میکردند که این شخص سرگون به عراق چگونه  
شعله به آفاق زند و این نفس مظلوم را چه قدرت که بنیانی رحمانی و قصری  
آسمانی تأسیس نماید حال واضح و مشهود شد که بیان او برهان مبین بود و  
سبیل او صراط مستقیم معاندان مانند حشرات به زاویه حسرات خزیدند و به  
خسران مبین رسیدند جمال احدیت پرده گشود و در قطب آفاق جلوه نمود  
صیت الهی شرق و غرب را احاطه کرد و ولوله و زلزله در خاور و باختر  
انداخت باوجود این حشراتی چند باز آغاز جدال نمودند و خفّاش صفت  
تیرگی آفتاب میثاق خواستند و جعل آسا حدیقه پیمان را مبعوض داشتند و به  
رائحه کریهه گلخن نقض الفت یافتند این چه نادانی است این چه  
سرگردانی این چه جهالت است و این چه غباوت این چه کوری است و این  
چه مهجوری؟ یا اسفا علی ما فرطوا فی امر الله و قد رموا انفسهم فی خسران

مبین.

حال یاران الهی باید در آن سامان این اذکار را به کلی فراموش نمایند و  
 ذرهم فی خوضهم یلعبون گویند، به تبلیغ امرالله پردازند بر عزت ابدیه جمال  
 ابهی اقامه دلیل کنند و هدایت به سبیل نمایند و ذکر ربّ جلیل بلند کنند و  
 مانند اسرافیل حیات جدیده در قلوب و نفوس بدمند این است مغناطیس تأئید  
 این است قوت جاذبه در این دور جدید این است واسطه کبری این است  
 سبب وصول به منظر اعلی این است کوکب لا افول له و سراج لا خمود له و  
 بحر لا سکون له و عليك التّحیة و الثّناء.

ربّ ربّ لك الحمد بما حطمت اجنحة طیور اللیل و منعتهم عن السیر و كشفت  
 الظلماء و اظهرت فجر الهدی بشعاع ساطع على الارحاء و لك الشکر بما رفعت  
 اللوآء و اعلنت الندآء و وققت على التقى و انقذت من الشقى و ادرت كأس  
 الصّفآء و سقيت الكلّ من حمیآء الوفاء و اسكرتهم فى محفل اللقآء. ربّ عجزت  
 الالسن عن الثّناء و قصرت النفوس شكراً على الموائد والآلاء شاخصة الابصار  
 عند سطوع النور من الافق الاعلى. ربّ آیدنا على خدمتك و وفقنا على عبودیة  
 عبتك و ارزقنا اثمار دوحه معرفتك و ادخلنا فى حديقه موهبتك و اخلدنا فى  
 جنه احدیتك و اجعلنا ارقآء لك نبهآء فى امرك و ورثآء انبیائك و رسلك عباد  
 مكرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ يعملون. ربّ اهد ثلّة المحرومین و عصبه

المجرمین و نجّهم من غمار الهوی و انقذهم من بحار الشقی و نور و جوههم بنور  
المیثاق و اجعلهم آیات الحبّ تتلثلاً علی الآفاق و ارفع عن اعناقهم الأغلال انک  
انت الکریم العزیز الوهاب و انک انت الرّحیم عظیم الآلاء لا اله الا انت العزیز  
المتعال ع ع

### هو الله

۸۳ ای احبای الهی و امآء رحمن شمس حقیقت که از افق تقدیس بر آفاق اشراق  
نمود انوار وحدت افکار وحدت آراء وحدت عقائد و وحدت حقیقت مبذول  
داشت تا عالم انسانی از جهت افکار و عقائد در نقطه واحده اجتماع نماید و  
به کلی اختلاف و نزاع و جدال از عالم انسانی برخیزد و نور واحد که ساطع  
از شمس حقیقت است جمیع قلوب را روشن نماید و به جهت این وحدت تامه  
و الفت کامله جمیع بلایا و رزایا و مصائبی را به نفس مبارک تحمّل فرمود که  
چشمها گریان و قلبها الی الأبد بریان است. الحمد لله در سائر ممالک شرق  
احبای الهی اعتقاد واحد و فکر واحد و قول واحد دارند و به حقیقت واحده  
متمسکند ولی از قرار مسموع در صفحات امریکا احبای الهی اختلاف در  
عقائد دارند و این اختلاف هادم بنیان الهی است. لهذا به عبارت صریح و  
صحیح مرکز میثاق بیان این مسئله را مینماید تا ابداً اختلافی نماند کلّ متحد  
و متفق شوند و به سبب این اتحاد نورانیت حقیقت عالم انسانی را روشن  
نماید و آن این است که حضرت اعلی روحی له الفداء موعود قرآن است یعنی

مهدی و قائم موعودی که بعد از حضرت محمد ظاهر خواهد شد و صبح روشن افق هدی بودند و مبشر به جمال ابهی. و جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء من ینظره الله موعود جمیع کتب و الواح حضرت باب است و عبدالبهاء مرکز میثاق الهی لکن غصن فرع شجره است. اما اصل شجره است اساس شجره است و حقیقت کلیه شجره است. در کتب جمیع ملل به دو موعود وعده داده شده چنانچه در انجیل آمدن ایلیا و حضرت مسیح است و از آن مراد حضرت باب و حضرت بهاءالله است دیگر ظهور ثالثی نیست تا هزار سال هر نفسی که پیدا شود ولو در نهایت کمال باشد در ظل جمال مبارک است بنده اوست تلمیذ اوست و مقتبس از انوار او و مستفیض از فیوضات او. او به منزله ستاره و ماه است و جمال مبارک به منزله آفتاب، ماه از آفتاب اقتباس انوار نماید. این است اعتقاد صمیمی قلبی عبدالبهاء و جمیع مکلفند که آنچه از قلم میثاق صادر کلّ به آن متمسک گردند و معتقد شوند. این است اساس امر الهی این است نور حقیقت این است عقیده عبدالبهاء. لهذا عبدالبهاء را نهایت آرزو چنین است که در آستان جمال مبارک خادم امین و بنده صادق باشد هر نفسی که محبت تامه به من دارد و ثابت بر میثاق است باید مرا بنده آستان جمال مبارک داند ولی مرکز میثاق مرجع کلّ اهل آفاق است و مبین کتاب و بهائیان کلّ در ظلّ او. اگر نفسی به خودی خود کتاب الهی را مخالف نصّ صریح قلم میثاق تفسیر نماید مقبول نیست و سبب اختلاف در میان احبّاء الله است. مقصود این است که جمال مبارک مثل و

نظیری ندارد متفرد در ذاتست و منزّه و مقدّس در صفات من در ظلّ او هستم و بنده آستان او. امیدم چنان است که بعد از این نصّ صریح که از قلم میثاق صادر است دیگر ابدأً اختلافی نماند و احبّای امریک نظیر یاران ایران کلّ در عقائد متحد و متفق شوند تا این سبب سرور قلب عبدالبهاء گردد و باعث علوّ امر الله در امریکا و این نامه را طبع کنید و در جمیع امریکا انتشار دهید و علیکم و علیکن البهائ الأبهی.

اگر نفسی ایرانی از شرق به آن صفحات آید ولو فرض محال پسر من باشد یا دختر عبدالبهاء باشد و سندی مأذونی به خطّ و امضای من نداشته باشد ملاقات و مکالمه با او حرام است زیرا هرکس بدون اذن آید جز فساد و نقض میثاق مقصدی ندارد. عبدالبهاء عباس *abdul Baha abbas*

### هو الابهی

۸۴ ای مدهوش صهبای الهی و پرجوش در آتش محبت ربّانی در شب و روز آنی نمیگذرد مگر آن که در خاطر مشتاقان گذری و به یاد یاران آنی باوجود این چگونه گمان کنی که محرومی و مهجور و منسی و متروک و حال آن که مخصوص آن جناب ورقه‌ای ارسال شد همچو مدان که آنی فراموش شوی و یا دقیقه‌ای از فکر بروی همیشه مذکور بوده و هستی و در مجامع قلوب حاضر و موجود بوده و خواهی بود. این روابط معنویه حبل متین الهی است و هن و فتور

و سستی و قصوری در آن ممکن نه. به یقین مبین بدان که احبای باوفای حق در این محضر ذکرشان چون شمع ساطع است و یادشان چون شمس لامع. از فضل اعظم جمال قدم امیدواریم که روابط قلبیه ایشان یوماً فیوماً شدیدتر گردد و انجذابات روحیه‌شان عظیمتر شود از مواهب این قرن مبارک مطلع عنایات حضرت احدیت گردند و از الطاف عظیمه ایام مشرق کواکب افق رحمانیت شوند. کور عظیم است و صاحب کور جمال مبین سمایش شریعت تقدیس است و فائض بر مزرعه هر عزیز و خسیس و شمسش حقیقت ذات الوهیت است که جمیع مظاهرش در سائر اکوار به مقام عبودیت بودند ارضش ارض حقائق کلیه مستفیضه از اشعه ساطعه از نیر اعظم است و بحرش محیط اکبر است حدائقش جنان فردوس است و شقائقش معطر به نفحات قدس چشمه‌اش عین تسنیم است و کوثرش ماء معین فیه شفاء للشاربین. اثارش ما لارات عین و لاسمعت اذن و لاخطر علی قلب بشر و نغماتش الحان طیور بقا است و اصواتش ترنمات حمامه وفا نغمه‌اش حقائق و معانی است و رنه‌اش بدایع آیات رحمانی بحرش عذب فرات است نهرش زلال آب حیات قطره‌اش چون دریا در جوش و خروش است و ذره‌اش چون آفتاب مشهور و معروف. مقصد از این اذکار آن که ما منتظریم که انشاءالله مؤید به خدمت امرالله گردی و موفق بر اعلاء کلمه الله در این صورت چگونه فراموش شوی استغفر الله عن ذلك مطمئن به عنایت باش و البهاء عليك. ع ع

## هو الله

۸۵ ای ثابتان ای صادقان نامهای مبارک شما در نامه حضرت سَمیّ معنوی عبدالبهاء مرقوم و مذکور بود لهذا قلب در نهایت انعطاف و جان و وجدان متضرع به درگاه خفیّ الألفاف تا از ملکوت ابهی فیضی جدید ظهور یابد و در انجمن مشتاقان و لانه و آشیانه عاشقان سطوع فرماید در این قرن نورانی چون به دقت نظر نمائید ذرات کائنات در جنبش و حرکت است و حقائق کلّ شیء در اهتزاز و بشارت ولی از محرک و موجد بی خبر آهنگ بدیعی به گوش جان و وجدان کلّ میرسد ولی از مغنی خبر ندارند حرکت فائقه وجود و عقول را معترفند و قوه شدیده سرّ وجود را مشاهده نمایند ولی مرکز این فیض عظیم را ندانند و غافلند که هرچند انوار اسرار آفاق را نوربار نموده ولی مرکز نور شمس حقیقت است که از ملکوت اسرار تجلی و اشراق فرموده. الحمد لله یاران الهی از این خواب بیدار شدند و از این غفلت هوشیار گشتند توجه به آفتاب آسمانی نمودند و اقتباس انوار از نیر رحمانی کردند در پی شعاع ندویدند به مرکز انوار توجه نمودند لهذا هر بصر و بصیرت آنان سطوع انوار استمرار دارد ولی دیگران چون سرگرم شعاعند اگر فی الجمله حاجبی در میان آید فوراً محروم گردند از جمیع خلق اگر سؤال شود گویند که این قرن جلیل قرن انوار است و مستثنا و ممتاز از قرون اولی ولی از مرکز محروم و محتجب در لیل و نهار پس باید هر دم سر به سجود نهید و شکر ربّ ودود نمائید که ما را مستفیض از این مقام محمود نمود، سرگشته کوی



یاریم و دلبر آفاق و به جان و دل بکوشیم که اقتباس فیوضات از ملکوت ابهی نعائیم و به موجب تعالیم و وصایا و نصایح الهی رفتار کنیم و علیکم و علیکن البهآء الأبهی. ع ع

### هو الله

۸۶ ای محمود محمود چون یوم موعود رسید و نور جمال معبود درخشید صبح هدی دمید و نسیم گلشن معانی وزید نفوسی از این بشارت کبری چنان به وجد و طرب آمدند که صیحه زنان و دستافشان و کف زنان و پاکوبان به مشهد فدا بی محابا شتافتند و هرچند در مشکاة ترابی خاموش شدند اما در زجاجه ملأ اعلی افروختند و چنان ساطع و لامع گشتند که افق وجود را تا ابدالآباد روشن نمودند و نفوسی چون ندا بلند شد روی گرداندند و اصابع خویش را در گوش نهادند تا آن ندا را نشنوند يجعلون اصابعهم فی آذانهم حذر الموت افسوس که خود را محروم نمودند و معدوم کردند و از رزق مقسوم مایوس شدند پس تو حمد کن خدا را که از این فیض مشهود نصیب موفور بردی و از این رفد مرفود سهم مفروض گرفتی و بر این ورد مورود وارد شدی و از عین تسنیم ماء معین نوشیدی و عليك التحية و الثناء. ع ع

### هو الله

۸۷ ای متمسک به عهد و میثاق، جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبانه الفداء اعظم

اشراق و تجلیش به نور میثاق از افق عهد بود پس به شکرانه این فضل عظیم باید کلّ چنان به عبودیت جمال مبین قیام نمائیم که چشم آفاق روشن گردد و حقیقت تبّتل و توجّه و تضرّع شمع این انجمن شود و مقامی اعظم از این جوهر هدی و نور تقوی نه، لو عرفتم شأن هذا المقام لبهر الوجوه فی مطلع الجمال بنورِ اشرق به الآفاق. ع ع

### هو الله

۸۸ ای طالب حقیقت آنچه نگاشتی ملاحظه کردید ملکوت الهی شفاخانه روحانی عالم انسانی است هر دردی را درمان موجود و هر زخمی را مرهمی حاضر توجّه به جمال ابهی نما که ملّیک ملکوت است و طبیب ارواح و قلوب تعالیم الهیه و وصایا و نصایح بهاءالله سبب نجاح و فلاح در ملک و ملکوت است هر نفسی به آن تعالیم رفتار کند و محبّ عالمیان گردد و خیرخواه کلّ طوائف از نوع انسان، قلب را از بیگانگی کلّ پاک و مطهر نماید و روح را به یگانگی با کلّ مستبشر فرماید آن وقت نار محبت الله شعله زند و شمع ملکوت در دل برافروزد و ابواب عرفان مفتوح گردد و تأییدات ملکوت برسد و نفثات روح القدس تأثیر نماید و عليك البهاء الأبهی.

### هو الله

۸۹ ای افنون سدره مبارکه در ادوار سابقه یا ظهور تجلی جمال بود و یا سطوع

انوار جلال یا طلوع شعاع و آنک لعلی خلق عظیم بود و یا سطوع انوار ان الله  
 بری من المشرکین یا پرتو نیر باهر بود و یا بارقه سیف شاهر ولی در این  
 کور عظیم و قرن کریم باوجود آن که نه قوه قاهره بود و نه قدرت ظاهره نه  
 تیغ باهر و نه سیف شاهر جلال و جمال دست در آغوش نموده در یک طلعت  
 نوراء تجلی و ظهور نمود باوجود آن که جمال قدم روحی لاحبائه الفدا فرید و  
 وحید در دست اعداء اسیر و در زیر زنجیر و شمشیر مبتلا و سرگون بلاد و  
 دیار آسیا و اروپا و عاقبت در سجن اعظم و الیه المنتهی در کمال جلال و  
 جمال از افق عزت قدیمه طالع و لائح و ساطع و مشرق و نوریخشا خضعت له  
 الاعناق و ذلت له الرقاب و عنت له الوجوه و خشعت له الاصوات. ع ع

### هو الله

۹۰. ای مهتدی به نور هدی الحمد لله در شبستان دل و جان شمع هدایت روشن  
 گشت و ساحت خاطر رشک گلزار و چمن شد یزدان پاک تجلی خاص فرمود  
 و دلها را تابناک کرد بندگان خویش را غافل از بیگانه و خویش نمود و به  
 نفحات قدس مانوس فرمود این چه فضل است و این چه موهبت که خاک را  
 تابناک کرد و ارض غبرا را حدیقه غلبا فرمود شجره پژمرده را برگ و بار  
 بخشید و میوه خوشگوار احسان فرمود این نیست مگر صرف عنایت و مجرد  
 موهبت شکر کن خدا را و عليك التحية و الثناء. ع ع

## هو الله

۹۱. ای مهتدی به نور هدی پرتو شمس حقیقت مانند صبح نورانی از افق ایران طلوع نمود نور هدایت در ساحت دل و جان برافروخت بر زجاجه قلب و مشکاة ارکان پرتو انداخت جمیع روشن گردید امید چنان است که روز به روز نورانی تر گردد و ربّانی تر شود ملاحظه نما که از مواهب الهیه چه تاج و هاجی بر سر نهادی که جواهر زواهرش درخشنده گوهر هدایت الله است که بر قرون و اعصار بتابد پس شکر کن خدا را. عبدالبهاء عباس

## هو الله

۹۲. ای احبای الهی شمع میثاق روشن است و عرصه آفاق گلزار و گلشن جنت ابهی بهشت برین است و فیوضات ملکوت ابهی نور مبین فیض ملاً اعلی دمبدم است و سیل غمام رحمت ابهی دما دم انوار تقدیس ساطع است و آیات توحید واضح ملکوت وجود در حرکت است و عرصه شهود در نهایت لطافت و طراوت ولی چشمها کور است و گوشها محروم عنقریب این پرده برافتد و این حجاب هتک شود و این نقاب برداشته شود آن وقت انظار مشاهده آثار مواهب جمال ابهی نمایند و حیران گردند و پشیمان شوند که این چه موهبتی بود و ما ازو غافل و این چه عنایتی بود و ما ازو ذاهل صبح نورانی بود و ما گرفتار شام ظلمانی نیل و فرات گوارا بود ولی بر ما جیحون خون زلف مشکین بود ولی ما را زنجیر سنگین مانده آسمانی بود ولی ما را مضرت جاودانی این چه

بدبختی بود و این چه بی طالعی؟ نعمت الهیه ما را نعمت بود و رحمت ربّانیه ما را زحمت بود و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خساراً. پس ای احبّای الهی در هر دمى به شکرانه جمال ابهى همدم گردید که فضلش عظیم است و نورش مبین محض عنایت شما را در ظلّ شجره رحمانیت آرام داد و در جنت احدیت کامران گردانید از بیگانگی آزاد گردیدید و به فیض یگانگی او در کمال اتحاد و اتفاق در جنت ابهائش محشور شدید و به اعلاء کلمة الله پردازید و به نشر نفحات الله و البهاء علیکم. ع ع

### هو الابهی الله ابهى

۹۳. ای دوستان الهی ایوم انوار جمال قدم و اسم اعظم از افق وجود بر هیاکل توحید تابیده و نفحات قدس مشام اهل سرادق عزّت را معطر نموده و امواج محیط الهی بر سواحل وجود مهاجم و لثالی الطاف و احسان می افشاند. پس دامنی از این درّ و گهر پر نمائید و بر اهل آفاق نثار کنید. و این لؤلؤ لالاء درّ معانی الهی و حقائق اسرار رحمانی است که در صدف کنز مخزون پرورش یافته و در دریای قدم تولید گشته و به لطافت و صفائی ظاهر شده که روشنی چشم کروبیان و قوت قلب روحانیان است. حال از فضل جمال ابهى روحی لاحبائه الفداء درج این دراری نوره مملوّ از فرائد غراست و رایگان نثار میشود و البهاء علیکم یا احبّاء الله. ع ع

## هو الاهی

۹۴. ای ناظر الی الله چه نویسم زیرا تجلیات عنایت جمال ابهی ملکوت وجود را احاطه نموده و ندای هاتف الطاف از ملاّ اعلی بلند است که ای طالبان، باب موهبت کبری مفتوح است و فیوضات سبحان رحمت عظمی مشهود توجه به قلوب نمائید تا مظاهر تأیید حضرت محبوب گردید و مطالع الطاف جمال مطلوب تا در مشاهد کبریا انوار رخشنده افق اعلی مشاهده نمائید و البهآء علیک و علی کلّ ثابت نابت. ع ع

## هو الاهی الاهی

۹۵. ای موقن به آیات الله و منجذب به نفحات الله در این قرن اعظم و دور اکرم که حقائق لطیفه صافیه از اشعه ساطعه از شمس حقیقت مستفیض گشته و هیاکل توحید از این فضل کامل و فیض شامل در عرصه وجود محشور شده‌اند باید نفوس مستعدّه این لطف جلیل و فیض عظیم را غنیمت شمرند و در این کور اعظم به انوار تجلی شمس قدم منور شده از مشرق عالم بر سائر امم بذل و کرم فرمایند. پس ای عاکف کوی الهی و آشفته روی محبوب حقیقی همّتی کن که نور مبین گردی و مطلع الطاف ربّ العالمین شوی شجر بارور پرثمری گردی و گوهر رخشنده پرهنری شوی همّت را بلند و مقصد را ارجمند کن روز امید است و تجلی تجلی فعالّ لما یرید حقائق نحاسیه به تماس این اکسیر اعظم ذهب ابریز گردد و صدور طالبین که اوعیه استفاضه هستند از

این فیضان چون جام لبریز شود وقت را از دست مده و عنایت را از کف منه سعی بلیغ کن و جهد عظیم نما تا به این مقصد جلیل رسی. ع ع

### هو الابهی

۹۶. ای ناظر به ملکوت ابهی جمال قدم و اسم اعظم روحی لعنته الطاهرة فداء به نفحات قدس شرق و غرب امکان را معطر فرمود و روایح مشک جان ارجاء امکان را معنبر کرد و بوی خوش رحمن از یمن یزدان بر مشام جهانیان مرور نمود ولی بعضی نفوس مرده که به شئون احتجاب و اوهام پژمرده بودند از این فیض قدیم بی نصیب شدند و از این لطف عمیم محروم و بعید پس خوشا به حال تو که بر این بحر بی پایان ره بردی و از این بخشش بی منتها نصیب گرفتی و البهاء عليك و علی کلّ ثابت علی الميثاق. ع ع

### هو الابهی

۹۷. ای مشتعل به نار محبت الله از قرار مسموع آتشی افروخته داری و جانی چون پروانه بال و پر سوخته در زجاجه دل شمعی روشن داری و در خلوتخانه قلب دلبری شاهد انجمن. سبحان الله این چه سرّ سر بسته بود و این چه حقیقت عجیبه که یار خلوتی شهره کوه و بازار است و دلبر در پس پرده رخ گشوده هر دیار. آن جمال باقی به ملکوت جاودانی صعود نمود و آن آفتاب اوج توحید در غیم غیب پنهان گشت مع ذلك انوار تقدیش از مطلع قلوب مظاهر

تسبیح در سطوع و بحر عظیمش در غیوم متراکمه امکان مستور ولی امواج  
جلیلش بر سواحل وجود و مناهل شهود واضح و موجود پس در عین پنهانی  
آشکار است و در بحبوحه غیبت از جمیع مطالع و مشارق و مغارب پدیدار.

ع ع

### هوالبهی

۹۸. ای متوجه الی الله فاطر الارض و السموات عليك بهاء الله فی المبدء و العآل و  
عليك نفحات الله فی الغدو و الآصال احبای الهی را به بشارات معنوی بشارت  
ده که جمال ابهی روحی لارقائه فدا نچنان ابواب فضل و عنایت بر وجه  
احبای خویش باز فرموده اند که وصف توان نمود يك آیه از آیات فضلش طلوع  
شمس جمالش از مشرق امکان و يك اثر از آثار موهبتش فیوضات جلیله عرفان  
و يك نفحه از ریاض احسانش تأییدات روح القدس در جان و وجدان و يك  
اشراق از شمس جودش جامعیت عالم انسان و يك موج از بحر الطافش عزت  
کونین در زمین و آسمان حقیقت عنایتش روشنائی روی و رستگاری ابدی در  
ملکوت ابهی و جبروت اعلی و رفیق اسمی مقام فوز و لقا. ع ع

### هوالبهی

۹۹. ای ناطق به ذکرالله همچو بدان که قلوب این مشتاقان در کلّ احیان به  
نفحات ذکر و فکر دوستان الهی در حرکت و اهتزاز است و به یاد احبای



الهی در ولوله و انجذاب. ای سرمستان باده عرفان وقت شور و نشور است و زمان ندای به امر مکلم طور در این عصر رحمانی که فیض ربّانی ملکوت وجود را احاطه نموده است و تجلیات شمس احدیت آفاق را منور کرده دریای بیکران فضل و موهبت به هیجان آمده و نسیم مشکبوی عنایت منتشر گشته و آیات قدرت سلطان وجود ملکوت موجود را در تحت استیلا آورده باید احبّای جمال قدم چون عقاب اوج عزّت در هوای شوق و عشق و هیمان و غرام چنان پرواز نمایند که شرق و غرب امکان را در نفسی طیّ فرمایند و در لحظه‌ای از حسیض سکون و افسردگی به اوج اشتعال و اهتزاز عروج کنند و البهَاء علی احبّاء الرّحمن فی کلّ الشّون. ع ع

### هو الابهی

۱۰۰. ای ثابت بر پیمان حمد کن خدا را که از مطلع آمال انوار جهانتاب طالع و لامع و از صبح احدیت کوکب الطاف بازغ و باهر آثار مواهب الهیه شرق و غرب را احاطه نموده و آیات فضل و جود در مجامع ملکوت به ابداع الحان ترتیل میشود و به مسامع اهل بها رسیده ظلمات امکانیه محو و زائل شده و انوار لدنیّه واضح و لائح گشته این است که در هر اقلیم این نسیم مرور نموده و در هر کشور این مه انور پرتو افکننده. امروز امرالله چنان نفوذ کرده که از جمیع اقطار نعره یابهاء الابهی بلند است و از قطعات خمسّه عالم نسیم جانبخش محبت الله در هبوب است سبحان الله این سراج قریب شصت سال است در

مشکوة ایران برافروخته و هنوز زجاجه آن کشور مخمود است و چنان که باید و شاید از پرتو تقدیس منور نگشته در این ایام سراج محبت الله در زجاجه کرمانشاه پرتوی ساطع افروخته امیدواریم که جمیع آن اقلیم به همت یاران و انقطاع دوستان و سعی مخلصان و جهد محبان و قوت یزدان روشن و منور گردد و لیس ذلك على الله بعزیز و عليك البهاء. ع ع

### هو الله

۱۰۱. یا من اهتز من نفحات الله نور هویت چون در زجاجه احدیت روشن گشت آفاق و انفس نورانی گردید و خاکدان ظلمانی مطلع آیات رحمانی شد سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق. باوجود این آثار باهره انظار از توجه محروم گشت و ابصار از مشاهده ممنوع و چون به افق عزت عروج فرمود نقض میثاق مشتهر در آفاق گشت فبئس هذا الشأن المذموم.

ع ع

### هوالمحبوب

۱۰۲. ای بنده جمال قدم انوار الطاف از ملکوت ابهی ساطع است و نجوم مواهب از افق اعلی لامع، شمع امرالله در هر محفلی روشن و ذکر جمال قدم در هر مجمعی واضح و مبرهن الیوم قواء ملکوت و وسائط ناسوت کل خادم امرالله و البهاء عليك. ع ع

## هو الله

۱۰۳. ای مستبشر به بشارات الله در هر عصر و قرنی مطلع آفاق به تجلی خاصی مشرق و لائح و آیت کبرائی باهر، در عصر خلیلی افق وجود به انوار خلت ساطع، در عصر کلیمی مشرق شهود به پرتو لمعه طور لامع، در قرن روح اللهی انحاء وجود به نفحات قدس معطر، در یوم طلوع نیر یثربی فجر ابداع به شعاع محبت و عظمت منور و در وقت کشف غطاء از جمال نقطه اولی صبح هدی به اشعه ساطعه بشارت کبری مزین و در ظهور اعظم و طلوع جمال قدم آفاق عالم به جمیع فیوضات و تجلیات و اسماء و صفات محاط و مستفیض و مبرهن و مکمل، چه که محیط اعظم دارنده و جامع جمیع کمالات کل بحور و خلجان و نهور و عیون و شئون است.

به قلم سرشکسته مرقوم شده بود قلم تغییر یافت مطلب تفصیل جست. ملاحظه در آثار جمال مبارک در جمیع مراتب فرمائید حقیقت واضح و مشهود گردد اشاره میشود در آثار قلم اعلی ملاحظه شود و موازنه با سائر آثار گردد و ظهور عظمت و اقتدار دقت شود که فرداً و حیداً من غیر ناصر و معین در سجن اعظم در کمال سلطنت و عزت مقاومت با جمیع ملل و دول عالم فرمودند. مثلاً منکرین در زمان حضرت رسول روح العالمین له الفداء به صریح آیه قرآن و اذا راوک ان یتخذوک الا هزوا و ا هذا الذی بعثه الله رسولا میگفتند و در این ظهور اعظم کل السن از مقبل و مدبر و معرض و منکر به عظمت امر ناطق و بزرگواری جمال مبارک، نهایت مؤمن و موقن به اصل امر نه

چنانچه ملاحظه فرمودید که جمیع اوراق منشوره عالم شهادت داده و میدهند و خضوع و خشوع اعدا در جمیع مواقع حتی در سجن عظیم اکبر دلیل است و همچنین آثار ظهور و علو طلوع که پرتوش بر جمیع وجود افتاده چنانچه جمیع مورخین این عصر مجید و قرن جدید را سلطان اعصار و قرون شمرده و آثارش را فائق و زاید بر جمیع اعصار اولیه مشاهده کردند یعنی آثار صد قرن را چون موازنه به آثار این يك قرن کتی مقابلی ننماید. باری این ظهور در جمیع شئون مستثنا و ممتاز است پس به شکرانه این الطاف و عنایات باید جمیع مراتب را به قوه شغف حبّ جمال مبارک فراموش نمود و به کمال قوت و قدرت فکر و ذکر را در تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله حصر کرد. الیوم این امر مؤید است یعنی تبلیغ امرالله و موعود به نصرت جنود ملکوت ابهی قسم به جمال قدم روحی لثراب اقدام احبانه فداء که اگر اضعف موجودات الیوم قیام بر این امر اعظم یعنی نشر نفحات الهی نماید اقوی الممکنات گردد قطره حکم دریا یابد و ذره قوت آفتاب. هدهد اگرچه طیر ضعیف و طائر نحیف بود لکن سپاه سلیمانی در عقب ظهیر بود لهذا بلقیس با جمیع جنود مقاومت نتوانست و جز تسلیم چاره ندانست حال اگر نفسی بر انتشار راحه رحمن قیام نماید جنود ملکوت ابهی ظهیر و معین است و ربّ عظیم پناه و مجیر.

## هو الاهی

۱۰۴. ای طبیب روحانی جسد امکان به امراض شدید و عوارض مزمنه و علل ساریه و حمای مطبقه مبتلا گشت دریای بخشش الهی به جوش آمد و ابر حقیقت و عنایت در جهان آفرینش به خروش آمد آفتاب فلك توحید بدرخشید و نفحات جانبخش از حدائق تجرید بوزید و نفس مسیح الهی برسید پزشك دانا کشف نقاب نمود و طبیب حاذق صادق پرده بدرید اجزائی از جواهر مکنونه و عقاقیری از لطائف مخزونه ترتیب داده دریاق فاروق اعظم عطا فرمود و بادزهر درمان اکمل احسان کرد معاجین روحانی ترکیب فرمود و مفرحات از لثالی و یواقیت رحمانی ترتیب نمود معرفات و مخدرات و محللات از جواهر توحید و خلاصات تجرید تعریف و تعلیم داد تا این جسم علیل و جسد ذلیل از حرارت و غلیل ضلالت و جهل و شدت و اضطراب آلام غفلت و عقر نجات یافته به صحت تامه الهیه و عافیت کامله ربانیه فائز گردد لکن طبیبانی جاهل و حکیمانی کاهل در میان افتادند و ادویه برالساعه الهیه را منع و آنچه سبب طغیان مرض و عصیان عرض است بذل مینمایند تو که به اجزاخانه لاهوتی و ادویه قاطعه رحمانی پی بردی همتی فرما که بلکه راحت کبری و صحت عظمی چون نور هدی از مطلع شفا لائح گردد و ظلمت حالک امراض و مصیبت مهلك اعراض زائل شود. ع ع

## هو الله

۱۰۵. ای بندگان و کنیزان عزیزان الهی عالم انسانی از عجز و ناتوانی خاک سیاه، چون ابر رحمت خداوند آگاه ببارد تراب اغبر لاله احمر برویاند و خاک سیاه گلشن روشن ملاً اعلی گردد هرچند ما عاجز و ناتوانیم ولی الطاف جمال مبارک بی حدّ و بی پایان در شکرانه چاره‌ای جز اعتراف به قصور نداریم و علاجی غیر از صمت و سکوت ندانیم زیرا عاجزیم و قاصر کلیم و علیل پس ستایش خداوند آفرینش را که به موهبتش این موران ضعیف سلیمانی نمایند و این پشه‌های عجز و نیاز شهباز اوج راز گردند و سبب ظهور الطاف حضرت بی‌نیاز شوند.

اما حدیث وارد که در آیام سابق دو حرف صادر ولی در آیام قائم جمیع حروف دیگر ظاهر گردد. مقصود این است که آنچه از آثار و علوم و احکام و قانون و بدایع و صنایع و کمالات عالم انسانی در آیام سابق ظاهر شده به منزله دو حرف بوده ولی در این ظهور بدیع و بروز کنز منبع کمالات و فضائل عالم انسانی و علوم و فنون نامتناهی به درجه‌ای رسد که بمثابه جمیع حروف دیگر باشد یعنی این دور بدیع از دوره‌های سابق اینقدر امتیاز و فرق دارد چنان که ملاحظه مینمائید که هنوز قرن اول است در این مدت قلیله چقدر اسرار کائنات از حیّز غیب به عالم شهود آمده چه سرهای مکنون و رمزهای مصون که در غیب امکان بوده ظاهر شده و چه اکتشافها از اسرار و

حقایق اشیا تحقق یافته و چه صنایع و بدایع جلوه نموده دیگر ملاحظه نما که  
من بعد چه خواهد شد،

باش تا صبح دولتش بدمد  
و علیکم و علیکن البهآء الابهی ع ع  
این همه از نتایج سحر است

### هو الابهی

۱۰۶- یا من تحمّل البلیاء و الرزایاء فی سبیل اللّٰه و اشتدّت اریاح الامتحان علیه فی  
محبة اللّٰه و ثبتت و رسخت قدماہ علی عهد اللّٰه و میثاق اللّٰه طوبی لک ثمّ طوبی  
بما فزت بعنایة اللّٰه و شربت من عین التّسنیم و كأس السّلسبیل فی حدیقة الرّبّ  
الجلیل من فیض رحمة اللّٰه لعمرک لو علمت ما قدر لک فی الملکوت الابهی لطّرت  
بجناح الشّوق و اباهر الانجذاب و قوادم الاشتیاق الی الرّفیق الاعلی و الافق  
الانور الاسمی فسبحان ربّی الابهی قال تعالی و لسوف یعطیک ربّک فترضی.

احبای الهی را صلاى حیّ علی الموهبة العظمی حیّ علی المنحة الكبرى حیّ علی  
العطیة الجلاء زن و بگو این عصر قرن حضرت کبریاست و این عهد زمان  
شدت سطوع انوار ملاّ ابهی وقت جوش و خروش است و زمان اشتعال در  
قطب عالم قدم قدم در سبیل رحمن نهید و علم بر اعلی قله جبل آفاق زنید  
از اشراق نیر اعظم جهان پرغم را فرح و سرور بخشید و آتش عشق به جان  
عالم و آدم زنید هر يك در فلك هدی ستاره روشنی گردید و در فلك نجات

مأمن و مسکن گزینید این آیام را فدای آمال پرآلام مکنید و این جوهر نفیس را تبدیل به شیء خسیس ننمائید فضل عظیم است و جمال قدم روحی لاجسام احبانه الفداء رحیم و کریم فاستخیروا ما تریدون من فضل الرحمن الرحیم و البهاء علیکم یا عباد الرحمن و علی کلّ ثابت مستقیم علی عهد الله و میثاقه الغلیظ. ع ع

### هو الابهی

۱۰۷. ای احبای الهی عنایات و فیوضات جمال قدم چون بحر اعظم ملکوت وجود را از غیب و شهود احاطه نموده است و نسائم جود حضرت معبود اراضی نفوس را زنده فرموده و فیضان سحاب نیسان عنایت خطه قلوب را سبز و خرم کرده و تری الارض هامده فاذا انزلنا علیه الماء اهتزت و ربت و انبتت من کلّ زوج بهیج. بشارات ملکوت ابهی متتابع و نفحات قدس حدائق کبریاء منتشر و ساطع لحظات عین رحمانیت شامل و اودیة حقائق به فیض سیل عنایت و هدایت سائل چشم مشتاقین متوجه ملکوت ابهی است و مشام مخلصین معطر از شمیم ریاحین ریاض افق اعلی بحر بخشایش پرموج است و لثالی حکمت الهیه بر سواحل حقائق منشور و کواکب موهبت از افق سماء رحمانیت مشرق و ظاهر و آیات کبری در ملکوت اعلی طالع و باهر باوجود این محجوبان مخمودند و منجمدان مخمور جسمانیان در برودت شتون فانیه گرفتار و تن پروران به لذائذ دنیویّه مسرور و معتاد فطوبی للمخلصین من الفضل العظیم. ع ع



## هوالبهی

۱۰۸. ای مؤمن بالله و موقن به آیات الله در این ایام که جمیع آفاق امکان از آثار قدرت و عظمت امر حضرت رحمن مشرق و لائح و تأییدات ملکوت اعلی و فیوضات جبروت ابهی متتابع و متواصل و قلوب مخلصین از این انوار چون صبح صادق لامع و ساطع و نسائم جانبخش از ریاض الطاف در هیوب و ظاهر و از جهتی اریاح شدیدۀ افتتان و امتحان در هیجان و امواج بلایا و رزایا متواصل به اوج آسمان و از جهتی اعداء الله از جمیع جهات مهاجم و سهام بغضاء مترادف و آتش ظلم و طغیان ستمکاران شعله‌انگیز و از جهتی دسایس و فساد و فتنه اهل بیان متواصل و این بنده درگاه ابهی فرید و وحید سپر جمیع این سهام گشته و باید لیلأ و نهارأ به مدافعه در جمیع نقاط ارض قیام و مهاجمه کل را مقابله نماید. لهذا باید جمیع احبای الهی که در اطراف و اکناف هستند شب و روز به کمال تضرع و ابتهال به درگاه الهی عجز و نیاز آرند و گریه و زاری کنند که جنود ملأ ابهی از ملکوت غیب نصرت و یاری فرماید زیرا این شدت صدمات را قوتی ملکوتی مقاومت تواند و این کثرت مهاجمات را سدی جبروتی شاید که مقابل ایستد و همچنین نصرت این امر الهی به اعمال خالصه لله و شیم مرضیه اهل الله و اخلاق و روش و سلوک عباد مخلصین درگاه جمال ابهی و طلعت نوراست. باری مشام در کلّ احیان متوجه و در انتظار که نفحات قدس از آن اشطار برسد و سمع مترصد که اخبار روح و ریحان واصل گردد لهذا باید آن جناب به نصائح هر غافل را که تصادف نمائید

بیدار کنید که الیوم ذرّهای از اعمال که لله نباشد خسران مبین است و کلمه‌ای که لله گفته نشود شعله‌انگیز است. روش و سلوک اهل الله در جمیع الواح الهیه نازل به موجب آن عمل شود. ع ع ...

### هو الله

۱۰۹- یاران عزیز عبدالبهاء همواره خبر استقامت و حسن نیت و پاکی طینت و آرزوی خدمت شما به سمع مشتاقان رسد و سبب روح و ریحان گردد عالم هستی مانند دریاست و این تعینات کائنات امواج آن دریا هرچند وجود و شهودی دارد لکن حکم معدوم و مفقود یابد مگر حقائق مقدسه نفوس رحمانیه، هرچند آنان نیز تعینات وجودند ولی مستفیض از مقام محمود و مستمد از ظلّ مدود در عالم وجود تحقق ابدی یابند و تعین سرمدی جویند این است معنی کلّ شیء هالک الا وجهه. لهذا آن نفوس مبارکه باید هر دم به آستان مقدّس حضرت مقصود سجده شکرانه نمایند و به محامد و نعوت آن ذات یگانه پردازند و به موجب وصایت و نصائح او قیام نمایند تا در جهان ظلمانی سرج نورانی گردند و در عالم امکانی نجوم لامکانی شوند افق معانی را انوار رحمانی گردند و گلستان الهی را گل صدبرگ خندانی شوند ریاض هدایت را ازهار حقیقت گردند و حیاض عنایت را حیتان موهبت شوند به جمیع اقوام و ملل عالم آشنا و بیگانه متحد و یگانه گردند یعنی یار مهربان شوند و دوست غمخوار گردند نظر به بغض و عداوت و ظلم و اذیت نفوس

نمایند بلکه توجه به جمال نورانی در ملکوت رحمانی کنند زیرا آن مه تابان آفاق امکان را روشن نموده و نسیم جانپروور آن یار مهربان شرق و غرب را معطر کرده. دریای موهبتش سواحل هستی را مستغرق نموده و آفتاب عنایتش خاور و باختر را روشن کرده فیض عموم است و فضل محیط بر عالم آفرینش یاران حقیقی باید استفاضه از مواهب عمومی الهی نمایند و با جمیع من علی الأرض در نهایت عدل و انصاف و محبت و ائتلاف و صدق و وفا روش و سلوک نمایند این دور عظیم جمال ابهی روحی لأحبّائه الفداء دور مواهب است و کور الطاف روشن است، گلشن است و در مجمع آفاق شاهد انجمن امیدواریم که خلل و فتور و خطا و قصوری که در ادوار سابقه حاصل گشت در این دور عظیم و کور جمال کریم رخنه ننماید و یاران در نهایت صدق و امانت و حسن نیت خدمت به سرور خویش نمایند و متابعت متبوع مفخم فرمایند وفا چنین اقتضا نماید صدق و صفا بر این مجبور کند ایمان و ایقان چنین حکم فرماید و علیکم التّحیّة و الثّناء. ع ع

### هو الله

۱۱۰. ای بنده جمال ابهی چون غضنفر الهی از بیشه رحمانی برون شتافت چنان زئیر و نعره‌ای زد که روبهان جهل و شغالان رنگین از خم رنگ از میدان گریختند و طرح حيله و تزویر ریختند و غبار ظلم و جفا انگیختند و بر فرق خویش خاک مذلت بیختند و حال در زاویه خمول و خمود به ناله و حنین آمیختند ذرهم فی

زاویه التّسیان انّهم نسوا الله فانساهم انفسهم انّهم قوم سوء اخسرین و علیک  
التّحیة و الثّناء. ع ع

### هو الابهی

۱۱۱. ای ناظر به ملکوت الهی در هر دمی از ملکوت ابهی یمی از فیوضات فائض و  
در هر ساعتی هزار ساحتی از غیث هاطلش سبز و خرم و ناضر ابواب فتوحات  
روحانیّه گشاده و اسباب فیوضات رحمانیه آماده مجلس انس به انوار تأئید  
ملکوت ابهی رشک بهشت برین است و محفل قدس به فیض جبروت اعلی غبطه  
جنت نعیم، طوبی للواصلین بشری للواردین علی مناهل موهبة الله و شرایع عنایة  
الله. ع ع ...

### هو الابهی

۱۱۲. ای دوستان الهی و یاران رحمانی در این کور عظیم و نعیم مقیم که فیوضات  
الهیّه و تجلیات رحمانیه شرق و غرب عوالم غیبیه و آفاق شهودیه را احاطه  
نموده است به قسمی که هر شراره‌ای شهاب ثاقب شده و هر ذره‌ای جبل  
باذخ گردیده سرج حکم مشاعل یافته و نجوم سطوع شمس نموده قطرات  
موج بحور یافته مستضعفین ائمه و وارثین گشته هیاکل ساده قمیص دانائی  
پوشیده و رووس با کلاه علم علم برافراخته مستمندان به گنج بی پایان پی  
برده، باید احبای الهی چون دریا به جوش آیند و چون ابر در خروش چون

عندلیب در حدائق تقدیس به لحن حبیب بسرایند و چون نجوم هدی از مطلع صفات و اسماء حسنی بدرخشند اشجار بارور گردند و ازهار لطیف معطر دراری صدف عرفان شوند و مجاری ماء حیوان ایقان، از سلسبیل عنایت بنوشند و بنوشانند و از صهبای موهبت بچشند و بچشانند و این مقام اعزّ اکرم اعلیٰ میسر نکرده مگر به شوق و شغف و انجذاب و ذوق و شغف و اشتعال و اشتغال و ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان ربّ الارباب و البهاء علیکم.

ع ع

### هو الله

۱۱۳. ای بنده حقّ صبح هدایت پرتوی بر شرق زد خاور را روشن نمود و شعاعی بر غرب زد باختر را منور کرد الحمد لله که صیت جلیل جمال ابهی جهانگیر شد و آوازه ظهور اسم اعظم ولوله در آفاق افکند از هر کشوری ندائی بلند و از هر اقلیمی نسیمی جانپرور در مرور ولی افسوس که بیوفایان به کمال جهد میکوشند که سراج منور را خاموش کنند و نسیم معنبر را مقطوع نمایند و راحه معطر را ممنوع کنند هیئات پرتو آفتاب را هرچند غمام حائل شود عاقبت غیوم کثیفه متلاشی گردد و اشعه ساطعه اشراق نماید و عليك التّحیة و الثّناء. ع ع

## هوالبهی

۱۱۴. ای مؤمن به جمال قدم حضرت احدیت و سلطان ربوبیت بر عرش عظمت استقرار یافت و به جمیع اسماء و صفات تجلی و بر سریر الوهیت جلوس فرمود و صلاهی عام داد. سریر در این مقام مراد امر الهی است و شریعت ربّانی و کور عظیم و عصر مجید و جلوس عبارت از ظهور و بروز و سطوع و اشراق و حضور است. جمعی را جبین چون نور مبین مزین از پرتو اشراق گشت و حزبی را این نور سحر سحر مستمر آمد سبحان الله اشراق اشراق واحد و طلوع طلوع واحد و مجلی مجلی واحد و لکن تأثیر بر دو قسم و نازل من القرآن ما هو شفاء للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خساراً و البهآء علیک.

ع ع

## هوالبهی

۱۱۵. ای زنده به نفحات وادی ایمن یمن رحمن، آن شمس هدی نیر اعظم ملکوت اعلی از افق غیب ابهی ناظر و فائض و مشرق و لائح است چه که از برای کینونت ذاتش و هویت اسما و صفاتش غروب و افولی و صعود و نزولی و عروج و هبوطی نبوده و نیست لم یزل معطی فیض بوده و خواهد بود این ظهور و غیاب و ستر و حجاب عبارت از حلول غمام و سحاب است و این به حسب انظار و ابصار این عباد است که گهی محظوظ و مرزوق و دمی مایوس و محروم است فوالسفا علینا من هذا الفراق و واحسرتا علینا من هذا الحجاب

الذی احترقت به کبد الآفاق و این نیز نظر به حکمت بالغه الهیه است و لم یطلع بها الا نفسه العالم الخبیر. و چون به نظر دقیق ملاحظه شود بعضی از اسرار صعود مشهود شود یعنی نفحه‌ای از آن ریاض به مشام رسد مثلاً اگر نیر اعظم آفاق دائماً بازغ در دائره نصف النهار گردد جمیع موالید موجوده و ممکنات و اعیان مشهوده محترق و نابود گردد نه بهاری ماند نه گلزاری و نه شجری و ثماری نه تابستانی نه خزانی نه اردیبهشتی نه آسانی نه طیوری و ذی روحی و انسانی پس واضح است که دلائل حکمت است و البهَاء علیک.  
عبدالبهاء ع

### هوالبهی

۱۱۶. ای بنده الهی صبح است و کوكب مشرق از افق طالع و لائح و عبدالبهاء در ظل شعاع او ساکن حرارتش تأثیر به اجسام مینماید و برودت و رطوبت هوا را زایل میکند امیدواریم که از حرارت شمس حقیقت که در افق غیب طالع و لائح است برودت و رطوبت قلوب و افنده نیز زائل گردد تا حقائق مقدسه به حرکت آید و از حرارت آن آفتاب فلك تقدیس جنبشی نماید که عالم کون را به حرکت و گردش آرد. قسم به جمال قدم روحی لأحبائه الفداء اگر ذره از حرارت آن آفتاب مستفیض گردد عالم امکان را به حرکت آرد و در شعاعش چنان نمایشی حاصل نماید که زینت عالم آفرینش گردد و علیک البهَاء. ع ع

## هو الله

۱۱۷. ای موقن به آیات الله گویند که قوای اعظم عالم قوه سلطنت قاهره و سطوت حکومت باهره است و حال آن که نهایت اقتدارش این است که اجسام را محاصره نماید و قلاع حصینه را مسخر کند و این قوت و قدرت نیز به واسطه جیوش جرّاره و جنود قهاره ظاهر میشود. اما تو در قوت و قدرت و سطوت و سلطنت اسم اعظم ملاحظه نما و تفکر کن که باوجود آن که وحید و فرید و بی ناصر و معین بود به قوتی الهیه و قدرتی ربّانیّه و سطوتی ملکوتیه ملکوت وجود را مسخر فرمود و مدائن قلوب را فتح نمود آفاق امکان را بگشود و کشور هستی را در تحت تصرف آورد یک سواره بر صف عالم زد و تنها جنود عنود ضلالت را شکست داد ولی آثار این فتوح الیوم در غیب وجود است و در استقبال در حیز شهود خواهد آمد آن وقت ملاحظه خواهد شد چند هنالك مهزوم من الأحزاب میفرماید در صحراها سیر و تماشا نمائید مثل مدائن صالح و ثمود و احقاف قرارگاه قوم هود و مدائن لوط و مدینه سبا و مدائن اصحاب رس و مدین و سائر جهات را سیر و تماشا نمائید که مثل اردوهای شکسته در این بیابان ریخته و پاشیده‌اند مقصد این است که انبیای الهی و اولیای رحمانی در هر عهد و عصری ولو این که فرید و وحید بودند و جمیع قبائل و شعوب مهاجم باوجود این نورشان ساطع شد و کوکیشان لامع و سراجهای عالم جمیع خاموش شد. ع ع...



## هو الاهی

۱۱۸. ای یاران حق وقت عصر است و آفتاب پرتوش در تناقص ولی شمس حقیقت از غیب ملکوت تابش و رخشش جهان افروزش روز به روز در تزیید و تکاثر اگرچه از برای اشراق او تزیید و تناقصی نه ولی غمامهای حائل و بخارهای متکاثف هرچه بیشتر متلاشی گردد سطوع شمس حقیقت بیشتر شود و اشراق نیر آفاق عظیمتر گردد خلق جاهل و عوام کاهل را گمان چنان بود که سحابهای متراکم و غمامهای متراکب آفتاب اوج مواهب را تیره نماید و در مغرب زوال متواری کند ولی به یک اشراق پراحتراق از مطلع غیب ملکوت چنان غیوم متکاثفه را مضمحلّ و متلاشی فرمود که عقول حیران گردید و حال خفاشان ملل عالم در فکر آیند که از برای خویش در ظلمات آبار و بطون حفرات تاریک و تار ملجأ و ملاذی و مسکن و مأواهی مهیا نمایند زیرا به کلی مایوس گشتند و قدرت امر الله را محسوس دیدند علی الخصوص بعد از صعود حضرت مقصود زیرا سلطنت جمال قدم اعظم شد و قدرتش اتم ظاهر گشت و السلطنة و الاقتدار و القدرة و السطوة له فی کلّ العوالم و الشئون و الظهور و الکمون. ع ع

## هو الله

۱۱۹. ای دوستان الهی الحمد لله که نسیم مشکبار و شمیم عنبرنثار از حدائق قدس در انتشار است و انوار تأیید از افق ملکوت پرتوافشان است بحر الطاف است

که پرموج است و موج احسان است که رو به اوج است تجلیات رحمن است که پرتوبخشای آفاق جهان است و فیض بخشایش یزدان است که از سحاب رحمت در جریان است نغمه ورقاء طیور است که حیرت بخش عقل و شعور است بوی خوش ریاض حدیقه معانی است که محیی قلوب ربّانی است و مفرّح دلّهای رحمانی. پس ای یاران یزدان شکر کنید که این ابواب مفتوح است و این متون مشروح قسم به جمال قدم که الیوم ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان الهی مقناطیس کلّ خیر است و جاذب جمیع کمالات، روح تأیید است و ظهور توحید عنقریب گردباد شبهات جمیع جهات را احاطه نماید و زلزله تزلزل بر عهد و میثاق نفوس را رجفه آرد و افتتان و امتحان سنه شداد آثارش ظاهر گردد اشجار عظیم منقعر شود و ریح سموم نقض میثاق مستمرّ ای یاران تمسک به عهد محکم مستحکم نمائید. عبدالبهاء عباس

### هو الاهی

۱۲۰. ای دوستان معنوی حضرت احدیت اشراق انوار هدایت فرمود و فیض عنایت مبذول داشت و موهبت بی پایان شایان نمود ظلمت ضلالت متواری شد و غیوم کثیفه متلاشی گردید هیکل هستی به خلعت جدید بدیع مزین گشت و عالم امکان به آثار رحمت رحمن آرایش یافت حال طیور لیلی از حفرات شبهات فریاد برآرند که نور حقیقت معدوم شد و آثار موهبت حضرت احدیت مفقود گشت بساط رحمانی منظوی گردید و خیمه الهی از بن برافتاد نسیم موهبت

مقطوع شد و پرتو شمس هدایت مظلوم و تاریک گشت آفاق از اشراق محروم شد و بر شرق و غرب چون قلوب آن حزب بی ادب ظلمت شب مستولی گشت گلشن الهی گلخن ظلمانی شد و جنت ابهی خارستان جسمانی گردید نعوذ بالله من ذلك کورانند و کران گنگانند و بی خردان خراطین زیر زمینند و کرم مهین اسفل سافلین از جهان روشن علّین خبری ندارند و از سپهر برین رحمة للعالمین اطلاعی نیافته اند در طبقات سفلی های و هوی و حرکتی دارند و از کثافات شبهات فیض و برکتی جویند این است رزق مقسوم اهل شجره زقوم فلیملثوا منه البطون هذا جزائهم بما نقضوا میثاق الحیّ القیوم.

ای یاران الهی به شکرانه ثبوت بر پیمان نامتناهی بر عبودیت آستان حضرت یزدان قیام نمائید و به صلوة و صیام پردازید و در نشر نفعات بکوشید و ترویج آیات بینات نمائید سبحات را بدرید حجبات را خرق نمائید سلسبیل حیات ببخشید و طریق نجات بنمائید هذا ما یوصیکم به عبدالبهاء فی کلّ صباح و مساء و علیکم التّحیة و الثّناء. ع ع

### هو الابهی

۱۲۱. ای ثابت بر میثاق شمع آفاق در شعله و اشراق است و کلمة الله المطاعه چون آفتاب، کلّ وجود از پرتوش روشن و لامع گشته آن کلمه معانی کلّیه الهیه است که در حقائق کلّ شیء چون سریان روح ساری و جاری است کلّ

در ظلّ آن کلمه هستیم و از اسرارش مقتبس و از انوارش مستفید توکل به حقّ کن و توسّل به غنای مطلق نما تا به غنای الهی مستغنی از کلّ شیء گردی و چون عبدالبهاء به عبودیت صرفه محضه و فقر و فنا در آستان مقدّس قیام نمائی ...

### هوالابهی

۱۲۲. ای احبای روحانی و یاران حقیقی جمال قدم، انوار عزّت قدیمه بر آفاق اشراق نموده و شمس حقیقت بر شرق و غرب از افق غیب جلوه کرده بیگانگان به یگانه پی بردند و خویش و آشنا گشته‌اند ندای جمال قدم در جمیع اقطار در انتشار است و صیت اعظم در کلّ اطراف محیط بر آفاق فریاد یاعلیّ الاعلیّ بلند است و نعره یابهاءالابهی متصاعد از هر هوشمند نفحات قدس جنّت احدیت معطر هر مشام است و شمیم نسیم ریاض هویت محیی ارواح و منعش اجسام زیرا جسم متابعت روح نموده در حرکت و اهتزاز است و تن موافقت دل کرده در عجز و نیاز است. پس ای جانهای پاک که جسم امکان را روحید و طالبان راه خدا را باب فتوح همتی بنمائید و سمندی برانید و جولانی بدهید زیرا عنقریب میدان از دست برود و گوی موهبت ریوده شود.

### هو الابهی

۱۲۳. ای بنده شکور، ربّ غفور عنایاتش غیرمتناهی و الطافش بی‌پایان عواطفش محیط است و رحمتش منبسط در بسیط نورش ساطع است و نیرش لامع از جمله الطافش ایمان است ایقان است عرفان است پس چگونه به شکرانه این عنایت بی‌نهایت قیام توان نمود مگر به قدر وسع بشر و مقدار طاقت زبان و بیان چون درّ و گهر پس به قدر مقدور به شکرانه پرداز. ع ع

### هو المشرق من افق الوفاء

۱۲۴. ایها الابتهاج الوهاج، الحمد لله سراج افروخته و منهاج واضح و مشهود گشته نسیم عنایت جان پرور است و شمس حقیقت درخشنده و روشن حضرت مسیح را وقت صعود یازده نفر مؤمن موجود حال ببین چه خبر است الحمد لله نداء در افریک بلند است و در آسیا ترك و تاجیک هوشمند و از امریک شلیک وحدت عالم انسانی گوشزد هر مستمند و ارجمند پس قیاس فرما که عنقریب چه خواهد شد...

### هو الله

۱۲۵. ای مهتدی به نور هدایت شعله نورانیّه هدی در طور سینا برافروخت و حرارتش به همه آفاق رسید حال آن شعله رحمانیه از ملکوت غیب ملأ ابهی اشراق بر آفاق مینماید جهدی تا از اشراقش اشتعال حاصل گردد و از تجلیش نهایت

انجذاب میسر شود...

### هو الابهی

۱۲۶. اگرچه شمس حقیقت به ظاهر به غمام غیبت مجلل لکن چون به چشم بینا نگری و گوش شنوا بشنوی و قلب آگاه بیندیشی انوار نیر اعظم شدیدتر شد و شعاع سراج الهی روشنتر، بحر اعظم کبریا امواجش عظیمتر گشت و فیوضات سماء رحمن قویتر و ظاهرتر چه که تا به حال غمام هیکل بشری مانع مشاهده آفتاب حقیقت بود حال آن بدر منیر و آفتاب فلک اثیر از افق اعلی و ملکوت ابهی فی الحقیقه مقدس از جمیع شئون طالع و لائح است و نریکم من افقی الابهی و نصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائکة الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین نص قاطع، چنانچه در ظهور مظاهر احدیه من قبل مشهود و واضح گشت که بعد از صعود و عروج عظمت امرالله مشهود و سلطنت کلمه الله معلوم و واضح گشت مثلاً در کور روح بعد از عروج معدودی قلیل و به حسب ظاهر عدیدی ذلیل بودند چون این نفوس ضعیفه به استقامت کبری قیام نمودند از تأئید و توفیق الهی و فیوضات روح القدس معنوی از مشرق امکان چنان طالع و لائح گشتند که انوار سرمدیّه اش آفاق جهان فانی و جهان باقی را روشن و منیر مینماید البدار البدار یا احبآء الله و امنائه الی هذا الفضل الاعظم الوحی الوحی یا خیرة الخلق و صفوتهم الی هذا المقام المتعالی المفخّم ع ع

## هو الاهی

۱۲۷. ای دوست الهی اگرچه در جمیع مراتب فیوضات حضرت حیّ قدیم چون غیث هاطل نازل و کلّ ذرات از تجلیات اسما و صفات بانصیب و بابهره ولی تجلیات الهیه چون آیات مستودعه باشد و این عبارت از امر عاریت و عارضه بی ثبات و بی ماهیت است بقائی و نتایج کلّیه‌ای ندارد و اما چون تجلیات حقیقیه که آیات مستقره الهیه است تحقق یابد آثار باهره‌اش آفاق امکان را احاطه نماید و شرق و غرب عالم وجود را روشن و منور کند. مثلاً برق را ملاحظه نمائید که عبارت از نمایشی بود هرچند متتابع ظاهر گردد راه دیده نشود و کوه و دشت و صحرا مکشوف نگردد آنچه آرایش آفاق است و کاشف علی الاطلاق اشراقات نیر اعظم است والسلام. ع ع

## هو الاهی

۱۲۸. ای بنده مبتهل متضرع به ملکوت ابهی در این صبح بقا که انوار ملکوت نهی معالک غیب و شهود را غرق انوار نموده و فیض اعظم عوالم وجود را احاطه فرموده شمس حقیقت از اوج اعظم در دائره نصف النهار اشراق فرمود و چنان فیض و شعاعی مبذول داشت که غیب امکان را به حرکت شوقیه آورد شجر و حجر و مدر به شور و شغف آمدند بحر و برّ مزین و مبهج گردید بحور محلّ آثار قوت ظهور شد هوا محلّ طلوع و پرواز اجسام ثقال گشت جبال عظیم بر صحاری و تلال و قفار دویدن گرفت و شرق و غرب آواز راز یکدیگر شنیدن

یافت صنایع و بدایع چون بحر به موج آمد و حقائق و دقائق اسرار طبیعه معتدله تامه اشياء اوج یافت. باری این آثار ظهور آن نیر اعظم است در نقطه خاک دیگر ملاحظه نما که چه آثار باهره در قلوب و افکار حاصل است.

ع ع

### هو الاهی

۱۲۹. ای مشتاق به نار هدایت الهیه پرتوی از انوار جمال بی مثال تجلی بر سیناء و طور و فاران نمود طور متلاشی شد و سیناء از سناء الهی روشن گشت وفاران به فوران آمد موسای حق بیهوش شد و نقبا و نجبا مدهوش شدند و بنی اسرائیل پریشان گشت. حال به فضل و موهبت الهیه شمس حقیقت از مشرق احدیت طالع شد و به انوار ظهور جهان وجود را روشن و منور فرمود و تجلیات الهیه عالم شهود را غرق انوار جمال ملک مقصود فرمود، فنعم ما قیل وادی ایمن سراسر گلشن توحید اولوب چون که روشن ایلدی نور خدا سینای حق. پس حمد کن خدا را که به این فضل اعظم فائز شدی و به این موهبت حضرت ربّ جلیل واصل شدی. ع ع

### هو الاهی

۱۳۰. ای ناطق به ذکر محبوب آفاق، فیض اعظم و فضل اقدم که از مشرق الطاف جمال قدم ظاهر شد نفوس قدسیه و هیاکل توحید از مراقد استعدادات بیدار



و از مضاجع قابلیات و خواب سکون هوشیار نمود حال وقت حرکت و سیر و سلوک و کوشش و جوشش است که ثمره بیداری و هوشیاری ظاهر شود. ع ع

### هو الابهی

۱۳۱. ای مخمور جام الهی، در بریه ارض مقدسه صحرای سیناء بقعه مبارکه وادی طوی طور تجلی بر موسی سدره منتهی مرتفع گردید و آتش موسی نمود رخ و ندای حق بلند شد و ولوله در اقطار عالم انداخت و گوشزد شرق و غرب گردید. هر اذن واعیه چون استماع این ندای جانفزا کرد لبیک گویان شد و فریاد رینا انا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بریکم فآمنّا از جان برآورد و هر نفسی مظهر صمّ بکم عمی فهم لایرجعون بود ان هذا الا اساطیر الاولین گفت. سبحان الله نفوسی که از شجر و حجر و مدر بلکه علف صحرا به ادعای خویش ندای الهی میشنیدند و چون از سدره انسان در کمال فصاحت و بلاغت به ابداع الحان بلند شد انکار نمودند، اینجا محلّ حیرت است و جای حسرت تا انوار یهدی من یشاء در زجاجه یختصّ برحمته من یشاء روشن و ظاهر گردد هذا هو الحقّ.

ربّ اید عبدک الذی استشرق انوار احدیتک من مصباح هدایتک و سمع نداءک الاحلی المرتفع من ملکوتک الابهی و ایده بشدید القوی و نور قلبه بالآیه الکبری و اشرح صدره بفیوضاتک الاعلی من جبروتک الاسمی انک مالک الآخرة

## هو الاهی

۱۳۲. ای احبای الهی چون شمس حقیقت از افق اسماء و صفات اشراق نمود و آفاق وجود و شهود را به انوار فیض مشهود روشن و منور فرمود ابواب کلّ شیء را بر وجه احبای خویش گشود و صلاهی عمومی بر جمیع من فی الوجود فرمود قومی در تیه کبر سرگردان بود و حزبی در بادیۀ غفلت سرگشته و حیران جمعی مست باده غرور و گروهی مخمور و بی شعور طائفه‌ای به حجاب علم محجوب گشتند و قبیله‌ای به مراقبه و وهم مکاشفه ممنوع و محروم شرمه‌ای به شهوات نفسانی مشغول و فرقه‌ای به هفوات هوائیه مألوف. کسی در این میدان سمند تاخت و علم همت برافراخت که از جمیع شبهات رسته و به حلیۀ انقطاع آراسته بدرقه عنایت رسید و هاتف ربّ عزّت به گوش هوشش رسانید که وقت بخشایش است و هنگام شکر و ستایش بحر اعظم مواج است و شمس قدم طالع از افق بهاج هنگام حشر و نشور است و وقت شوق و شور جمعی از این نفوس قدسیه در ظلّ کلمۀ الهیه درآمدند و به قوتی رحمانیه و قدرتی ربّانیه و انبعثاتی وجدانیه و جذباتی صمدانیه در حشر اعظم محشور شدند و چون کواکب رحمانی از افق تقدیس طالع گردیدند پس شما که از کأس ظهور مزاجها کافور در یوم ظهور نوشیدید زبان به شکرانه بگشائید و بر عهد و پیمان الهی ثابت و راسخ مانید. ع ع

## هوالبهی

۱۳۳. ای مستشرق از شمس هدایت کبری حضرت موسی از شجره خضراء شعله ناری مشاهده نمود و ندائی استماع فرمود مدهوش و بیهوش شد و همراز هاتف و سروش گشت ثعبان مبین آورد و ید بیضاء از جیب عظیم برآورد تو نار موقده ربانیه را در سدره لاشرقیه و لاغربیه مشاهده فرمودی و ندای جانفزای الهی را از شعله نورانی در شجره انسانی شنیدی طوبی لك ثم طوبی لك. ع ع

۱۳۴. ... یاران فاران را مژده به موهبت کبری ده که نظر عنایت آن مهر تابان از ملکوت پنهان شامل جمیع یاران است و آهنگ ملکوتش زلزله در آفاق انداخته و قوت جنودش علم میثاق در قطب امکان افراخته صبح بشارتش خاور و باختر را روشن نموده و رشحات سحاب عنایتش بسیط زمین را گلشن کرده آهنگ یابهاءالابهاست که از جمیع آفاق بلند است و زمزمه یاریالأعلاست که به ملکوت ابهی مستمر دمبدم قوه نورانیتش پرده های ظلمانی را دریده و از سطوت ملك الملوكش قامت سروران عالم خمیده مژده جلوه ربانیتش به جمیع گوشها رسیده و نور فجر رحمانیتش از صبح هدی دمیده فالعزة لله و لأحبائه و امانه الی ابدی الأدهار علی ممر القرون و الأعصار و علیک و علیهم و علیهن البهء و الثناء و التّحیة و السّلام.

## هو الله

۱۳۵. ای دوستان الهی و یاران معنوی خداوند عالمیان در قرآن حکیم میفرماید و لكم فی رسول الله اسوة حسنة، یعنی متابعت حضرت اسوة حسنه است و اقتداء به آن مقتدای حقیقی سبب حصول نجات در دو عالم. امت رسول مأمور به اتباع در جمیع امور و شئون بودند و چون افرادی این منهج قویم را صراط مستقیم دانسته سلوک نمودند در اقلیم راستان و کشور خاصان ملوک گردیدند و نفوسی که در راحت و حصول آسایش کوشیدند خود را از جمیع مواهب محروم نمودند و در اسفل حفرة یأس معدوم یافتند ایامشان به سر آمد و خوشیشان به پایان رسید صبح روشنشان تاریک شد و جام صافیشان دردآلود و غبارآگین نجم بازغشان آفل شد و کوکب لامعشان غارب. اما آن نفوس مقدسی که تاسی نمودند در افق اعلی چون نجوم هدی بدرخشیدند و در مطلع آمال به انوار بی مثال ساطع گشتند بر سریر سلطنت جاودانی نشستند و بر تخت کامرانی رحمانی استقرار یافتند آثارشان باهر است و انوارشان لامع کوکبشان درّی است و موکبشان افواج ملائکه افلاک سرمدی قصرشان مشید است و بنیادشان وطید نورشان جهان افروز است و حرارتشان جهانسوز. حال قیاس نمائید نفوسی که تاسی به آن نور مبین نمودند به چنین مواهب و مراتب فائز شدند حال ما اگر تاسی به جمال ابهی و حضرت اعلی روحی لمن استشهد فی سبیلهما الفدا نمائیم چه خواهد شد. حضرت اعلی از بدایت طلوع جمالش تا یوم شهادت کبری شب و روز را در اشدّ

بلا در سبیل خدا گذراندند و آخر الکأس سینه را هدف هزار تیر بلا فرموده با سینه شرحه شرحه به ملکوت ابهی شتافتند. جمال قدم اسم اعظم زهر هر بلائی چشیدند و جام لبریز هر ابتلائی نوشیدند سینه را هدف هر تیر نمودند و گردن را رهین هر شمشیر فرمودند. اسیر زندان گشتند و بسته زنجیر بی‌امان عرضه هجوم اعدا شدند و هدف رجوم اشرار مقهور سلاسل و اغلال گشتند و مغلول وثاق و اصفاد، بعید از اوطان گردیدند و سرگون بلاد بلغار و سقلاب شدند در سجن اعظم مبتلای بلای مبرم گشتند و اسیر ظلم و ستم. در این زندان جفا و بثر ظلماء ایام مبارکش به سر آمد و صعود به ملکوتش فرمود. حال ای دوستان باوفا و یاران آن طلعت نورا آیا سزاوار است که دیگر دقیقه‌ای ما آسوده نشینیم و صبر پیشه گیریم و آسایش و راحت جوئیم تا در آزمایش و کسالت افتیم و به خیالات خویش پردازیم و به بیگانه و خویش دل بندیم؟ لا والله. باید شب و روز آنی نیاسائیم و دل پاک را به آرایش این عالم نیالائیم، بزم فدا بیارائیم و جشن عشق برپا نمائیم و با چنگ و دف و نی به آهنگ ملکوت ابهی نغمه سرانیم و رقص کنان شادمان خندان به قربانگاه فدا بشتابیم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمائیم. ای یاران وفائی و ای دوستان ثبوت و استقامتی ای مبتهلان تشبث و توسلی ای متضرعان تعلق و تمسکی هر یک باید مشوق دیگری گردیم و محرک سائرین شویم و در نشر نفحات الله کوشیم و به اعلاء کلمة الله پردازیم از نسیم گلشن عنایت دائماً مهتز گردیم و از شمیم گلزار احدیت ملتذ شویم در قلب ابرار شوق و شور

افکنیم و در دل احرار وله و سرور اندازیم حمد خدا را که جنود ملکوت  
 ابهی در هجوم است و نجوم افق اعلی در سطوع و سجور علم هدی در جنبش  
 است و سحاب عنایت در ریزش و نیر افق معانی در تابش جشن و عیش  
 ملکوت در نهایت مسرت است و صبح عنایت ناشر پرتو هدایت آهنگ ملکوت  
 ابهی است که از ملا اعلی میرسد:

ای مرده بی جان و دل جاندار شو جاندار شو،  
 ای خفته در آب و گل بیدار شو بیدار شو،  
 ای مست و مدهوش و مضل هوشیار شو هوشیار شو.  
 آفاق عنبربار شد احداق پرانوار شد،  
 اشراق آتش بار شد از جان و تن بیزار شو بیزار شو.  
 هنگام قربانی بود انفاس رحمانی بود،  
 اسرار ربّانی بود بر عاشقان سردار شو سردار شو،  
 گلبانک مرغ خوش سخن بر شاخ سرو اندر چمن  
 درس معانی میدهد تو محرم اسرار شو تو محرم اسرار شو.

ع ع

### هوالبهی

۱۳۶. ای مشتعل به نار محبت الله در این عالم ظلمانی اشراقات انوار شمس رحمانی  
 آفاق کائنات را به پرتوی روشن فرموده و ملکوت وجود را به اشعه ساطعه

رشک گلزار و چمن کرده انوار تابان و احسان بی پایان عیان لکن کوران  
محجوب و پس پرده نهان والبهاء عليك. ع ع

### هوالابهی

۱۳۷. ای دوستان الهی شمس حقیقت نیر اعظم افق مبین چون در مشرق اعلی طلوع  
فرمود اشعه ساطعدهاش آفاق کیهان را رشک روضه جنان و غبطه جنت رضوان  
فرمود حرارت شعاع چون به سورت تمام تابید اراضی و حدائق حقائق  
موجودات انبات گل و ریاحین و سنبل و نسرین کمالات انسانی کرد طرف  
جویبار سبز و خرّم شد و ساحت چمن مزین به سرو و سمن گردید بلبلان  
الهی درس مقامات معنوی آغاز نمودند و عندلیبان رحمانی با نغمه و ساز  
معانی دمساز گشتند و سلطان گل در صحن چمن افسر شاهنشاهی بر سر  
نهاد و آغاز ناز و دلبری نمود طیور سحری رسم آشفستگی و دلدادگی  
گذاشتند و نغمه انقطاع و آزادگی نواختند و به تمجید مطلع توحید دهان باز  
نمودند و زاغان گلخنی رسم ستمگری بیشتر نمودند و غرابان ظلمانی آهنگ  
جفاکاری کردند و بر اعتراض و انکار لب گشودند و دام حیل گذاشتند و  
صد هزار گونه ظلم و تعدی نمودند آن گل صدبرگ خندان چون این ظلم و  
عدوان مشاهده فرمود به گلشن اصلی خویش شتافت و به ملکوت تنزیه و  
تقدیس بتاخت و با جمال خود نرد محبت باخت و عالم را بر چشم طیور  
حدیقه توحید تنگ و تاریک فرمود لهذا بلبلان گلزار حقیقی آهنگ گلشن باقی

دارند و عندلیبان حدیقه بقا هوای گلبن رحمانی در سر گرفتند هر يك به کمال شوق آرزوی صعود و عروج دارد و تحمل فراق و اشتیاق نیارد. پس اگر فی الحقیقه دل داده آن دلبریم و آشفته آن روی انور باید از جهان و جهانیان بیزار شویم و آهنگ آن گلزار نمائیم. لکن رجوع به دو قسم است، يك رجوع خاک به ساحت لولاك است و رجوع دیگر رجوع شعاع به آفتاب. اگر به خدمت امر موفق گردیم و به نشر نفحات الله بپردازیم و در اعلاء کلمة الله بکوشیم و چون نسائم صبحگاهی بر بلاد الله مرور نمائیم و مرده را جان تازه بخشیم و پژمرده را نشاط و انبساط بی اندازه دهیم هیاکل جهل را به معین علم دلالت نمائیم و حقائق غافله را متنبه کنیم و خفتگان را بیدار نمائیم آن وقت چون سلاطین با شوکت و شکوه و لشکر انبوه طبل و دهل بکوبیم و از افق ادنی به ملکوت ابهی شتابیم و ندای جانفزای الهی را به تحسین تمام از جبروت اعلی شنویم، آن رجوع رجوع ذره به آفتاب است و عود بلبل به گلزار و السلام علی من اتبع الهدی. عبدالبهاء ع

### هو الله

۱۳۸. ای ثابت بر پیمان الحمد لله از مذهب لوثریان به ملکوت بهائیان پی بردی و معانی کتاب مقدس را ادراک خواهی پس به تعالیم حضرت بهاء الله عمل نما تا اطمینان حاصل گردد و شك مبدل به یقین شود آن وقت به جمیع اسرار و رموز کتاب مقدس پیبری ابواب معانی بر رخت گشوده گردد و اسرار ربانی



آشکار شود اگر برهان خواهی الحمد لله به سراج حجّت الهی آفاق روشن است جمال مبارك جميع شونش معجزه بود از جمله در سجن اعظم در حالتی که اسیر بود این امر عظیم را بلند کرد و ولوله در شرق و غرب انداخت. به امتحانات اعتنا منما متین باش و قوی و ثابت باش و مستقیم توجه به ربّ الملكوت کن و در اسحار به ذکر یابهاءالابهی مشغول گرد نورانیت این امر بر تو ظاهر خواهد شد و عليك البهاء الابهی.

### هو الابهی

۱۳۹- ای مهتدی به هدایت کبری شکر کن خدا را که شمس حقیقت نور هدایت مبذول داشت و آفاق دل و جان روشن و منور گشت صبح هدی طلوع نمود و ظلمت ده‌مآء زایل گشت پرده و حجاب برافتاد و دلبر مقصود جلوه نمود پیک عنایت رسید و مرثده موهبت کبری داد فضای جان وسعت و فسحت جنان یافت و نسیم جانفزا وزید ابر رحمت امطار عنایت مبذول داشت و حقائق حدائق تقدیس شد افنده و قلوب ینبوع عرفان گشت و کینونات ممکنه مستفیض از فیض شمس وجوب شد این از فضل و موهبت حضرت بی چون است که جهان را به خون شهیدان گلگون فرموده تا این آثار باهره چون نجوم زاهره به قوتی قاهره در حقیقت امکان تأثیر نماید و عنصر حقیر را غبطه فلك اثير فرماید فافرح بهذه البشارة الكبرى و الموهبة العظمی انک عند ربک امین و مکین و امین و عليك السلام. ع ع

## هو الابهی

۱۴۰. ای مخموران صهبای الهی نفحه رحمانی از ریاض باقی میوزد و صبح نورانی از افق معانی میدمد و صلاهی بیداری از ملکوت ابهی میرسد و گلبانگ هوشیاری عندلیب حدیقه تقدیس میزند گلشن توحید در ریاض تجرید باز و گشوده و گلهای معنوی و ازهار حقایق رحمانی خندان و شکفته اوراد و ریاحین سبز و خرّمند و اشجار حدائق سبحانی بارور و ریشه محکم انهار تسنیم جاری و چشمه فیض جاودانی جوشنده و ساری سرو آزاد در بالیدن است و قمری مشتاق در نالیدن. لیلای حقیقی با رخی افروخته مشهود و مجنونی وجدانی با دلی سوخته مشهور بلبل گلستان الهی به نغمات معنوی دمساز و هزاردستان روحانی با روی گل ربّانی همراز از هر سمت صدای نغمه و آواز است و از هر جهت دلهای عاشقان در سوز و گداز و از هر شاخی صوت رود و ترانه بلند است و از هر کاخی نوای چنگ و چغانه. زمزمه تار و اوتار الهی بشنوید و آواز مثالث و مثانی روحانی استماع کنید عود و بربط بردارید و در این ریاض تقدیس به الحان توحید به تمجید ربّ مجید بنوازید که طیور این حدائق و شتون این حقایق مظاهر الطاف ربّ و دودید و مطالع انوار شمس وجود عون الهی با شما است و فیض نامتناهی شامل حال شما عنقریب آثار عنایت حقّ ظاهر گردد و انوار الهی شرق و غرب را روشن کند و البهآء علیکم یا احبآء الله. ع ع

## هو الابهی

۱۴۱. ای یاران چه خوش بخت و بلند اختر و همایون طالع بودید که در چنین کور و دوری مولود و در چنین قرن و عصری موجود و بر چنین موردی وارد و در چنین آستانی ساجد و در سایه چنین شجری مستریح و از چنین ثمری مستفید شده‌اید. کور کور جمال قدم قرن عصر اسم اعظم مورد مورد شریعت الله آستان درگاه جمال ابهی شجر شجر انیسا ثمر ثمره سدره منتهی. طوبی للفائزین بشری للواردین فرحاً للواصلین سروراً للمستظّلین و الحمد لله رب العالمین. جمیع دوستان را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید. ع ع

## هو الابهی

۱۴۲. ای مستقیمین و ثابتین بر امر جمال قدم و متشبّثین بالعروة الوثقی الّتی لا انفصام لها این بنیان الهی از زبر حدید تأسیس شده و ایوانش بسی عالی و بلند و این حصن حصین حق بسی شاهرق و بنیادش متین و محکم بی خردان چنان گمان کنند که در این قصر مشید فتوری حاصل شده یا در این بنیان رفیع قصوری توان به اوهام انداخت فبئس ما هم یظنون و یقولون و لایشعرون ذرهم فی خوضهم یلعبون و فی وادی الغفلة یتیهون. این بنیان رحمن و ایوان یزدان پایه‌اش در ارض تقدیس است و کنگره‌اش بر اوج آسمان توحید ربّ حامیش حضرت قیوم است و دست بانیش یدالله فوق ایدیهم انی یوفکون. ای احبای الهی بنیان متین است و حصن امر حصین سدره الهیه بارور است و

شجره مبارکه شمر و مخضر به موهبت توتی اکلها فی کلّ حین ظاهر وقت چیدن اثمار است و هنگام ثمره طیبه سائر اشجار زمان حصاد است و حین اتحاد وقت قیام است نه نیام و حین قبول است نه خمول یوم خروش است و دم استماع صلاهی ملکوت ابهی به گوش هوش از فضل جمال رحمن میطلبیم که توفیق عنایت شود و تأئید پیایی رسد تا هر یک شمع اقلیمی شوید و انوار مبین مبذول دارید تا نتیجه مقدسه المقصود من حیّز الوجود حاصل گردد و  
 البهاء علیک ع ع

### هو الله

۱۴۳. ای بنده حقّ صبح هدی چون از افق اعلی طلوع نمود پرتوش بشارت کبری بود و مرده‌اش ظهور جمال ابهی و در احسن القصص قیوم اسما واضح من دون خفا در جمیع بیان جمیع امور منتهی به این ذکر ابداع احلی ان یوم القیامة من اول ما یطلع شمس البهاء الی ان ینغرب و ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیه و ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان. و از جمله واحد بیان خود آن حضرت است، هیجده حروف حیّ و نوزدهم خود حضرت است و یکی از حروف حیّ حضرت قدّوس است که میفرماید سیزده واحد مرآت در ظلّ اوست. پس به محتجبین بفرما که حضرت اعلی باوجود این که میفرماید زنهار زنهار محتجب از آن جمال کبریا به توجه به من مگرد و یا به آنچه که در بیان نازل شده باوجود این ای بیهوشان از هر طرفی فریادی برآید یکی

گوید این ظهور من يظهره الله و دیگری گوید این قصور من يظهره الله دیگری فرماید این مکتب دروس من يظهره الله، و دیگری گوید این مهد نشور من يظهره الله. حضرت اعلى میفرماید ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیه او بما نزل فی البیان. لکن این بیهوشان ظواهر آیات را بهانه نموده و بر آن جمال بی مثال که جمیع بیان به ذکر او نازل شده اعتراض نمایند فما لهؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثا. میفرماید اگر الیوم ظاهر شود فانا اول العابدین ثم انتم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون ثم و ثم الی آخره. اول ملاحظه فرما که به چه استناد فتوی بر خون حضرت اعلى روحی له الفدا دادند ملامحمد ممقانی گفت ایها الناس خدا در قرآن میفرماید ذلك الكتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین یعنی هدایت عالمیان است و به نص صریح میفرماید ولكنه رسول الله و خاتم النبیین. ما چنین نص صریح را چگونه سبب ضلالت دانیم باوجود این که عین هدایت است این شخص که گوید اولاد رسول بنیان رسول را برانداخت پس بعضی از احکامی که در بیان منصوص است و به کتاب اقدس نسخ شده است يك يك را شمرد بعد گفت که علامت سیادت را از سر مبارك حضرت برداشتند و به کمال بغضا آن فتوی را بی محابا داد. بگو آیا قوم یهود به چه متمسک شدند و آن یار را زینت دار کردند؟ جز به ظواهر آیات توراۃ تشبث نمودند و از آن فیض مسیحائی محروم گشتند؟ به نص توراۃ تشبث نمودند و از آن منزل توراۃ محتجب گشتند و فریسیان که اعلم علمای عصر و زمان بودند حضرت مسیح را مسیح نامیدند و آن وجه صبیح ملیح را

قبیح شمردند. این است شأن امم در وقت اشراق نیر عالم و همچنین چون نفحات قدس احمدی شطر بطحا و یثرب را معطر نمود و نسیم جانپرور تعالیم الهی جزیره العرب را معرض بهار روحانی کرد علمای مسیحیین متشبث به ظواهر کتاب مبین گشتند و از اشراق آفتاب علّیین محروم ماندند زیرا به نصوص قاطعه ظاهره انجیل جلیل بشارتی بعد از حضرت مسیح نخواهد بود، کشیشان و قسیسان به این عبارات متمسک شدند و از نور یقین که از افق مبین ساطع و لامع بود محتجب ماندند. خلاصه جمیع ملل در یوم ظهور نور رحمن متمسک به ظواهر آیات کتاب گشتند و از فیض یزدان خود را بی بهره و نصیب نمودند این سهل است اکثر علما از کتب استنباط فتوی بر قتل سلاطین وجود و انوار غیب و شهود نمودند اما آن ملل اگر محتجب از ملیک آفاق گشتند چندان جای تعجب نبود زیرا وصایای صریحه واضحه در کتب و نصایح مکمله در صحف مثل بیان نبود اما حضرت اعلی روحی له الفدا از برای نفسی محلّ توقف نگذاشتند به کلی پرده برداشتند به صریح عبارت در جمیع بیان فرمودند که مقصد از جمیع الواح و زیر آن نیر اعظم است زینهار به صریح کتاب و تأویل خطاب و اشارات آیات محتجب از آن نیر آفاق نگردید. آیا چنین وصایا و نصایحی در تورا و انجیل یا فرقان جلیل موجود؟ لا واللّه. این مختص به این ظهور اعظم است که صبح هدی جمال اعلی روحی له الفدا کشف غطا فرمودند و سبیل هدی در نهایت وضوح و صفا نمودند و از این گذشته بعد از شهادت آن سر وجود و مقام محمود این قوم عنود کجا

بودند؟ هر يك در زاویه خذلان ابدی خزیده و رو را از یار و اغیار پوشیده در نهایت خوف و هراس مخفی از جمیع ناس بودند تا آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی لأحبّائه الفدا امرالله را بلند فرمودند آن وقت این ماران و موران از حفره خفا به در آمده جولان نمودند ولی ایامی نگذشت مگر آن که فساد کردند و علم عناد بلند نمودند و خود را به حفره عذاب انداختند لا تسمع لهم ذكراً و لا همساً. این وقایع اخیره را ملاحظه نما وقتی که این آوارگان در زیر تهدید شمشیر بودند سلطان الشهداء و محبوب الشهداء روحی لهم الفدا و همچنین سائر شهدا به مقام شهادت کبری فائز گشتند. شهداء یزد را پاره پاره نمودند و شهیدان خراسان را سوختند و رماد اجسادشان را به باد دادند و همچنین در شیراز و سائر جهات. رئیس این قوم عنود در منابر اصفهان و طهران به صریح عبارت تبری از حضرت اعلیٰ مینمود آیا این را هم میتوان پنهان کرد؟ داستان اصفهان و طهران شده بود حال که ملاحظه مینماید که آوازه امرالله شرق و غرب را به حرکت آورده و صیت اسم اعظم جنوب و شمال را احاطه کرده قوه کلمه الله قوات عالم را به زلزله انداخته و ندای الهی جهان انسانی را به بشارات روحانی حیات بخشیده دوباره از حفره خمودت بیرون آمده عربدهای مینماید و اظهار وجود میکند که ما اهل بیانیم و اساس این بنیان. هیئات هیئات سنینی چند قبل از این کجا بودند، کدام يك از اینها در سبیل ربّ اعلیٰ جام بلا نوشید یا زحمتی کشید؟ جز تبری و بیزاری ابدأ چیزی صادر و ظاهر نشد و به غیر از فسق و فجور بروز و ظهوری

نگشت. حال نیز اگر امتحانی به میان آید واللّه الذی لا اله الا هو فوراً ملاحظه نمائید که بر فراز منبر برآیند و ندای نحن بریثون بلند نمایند بلکه لعن و طعن فرمایند.

ای جناب یک سوال صواب از این نفوس بنما و بگو ای اهل انصاف باللّه بعد از سفک خون مطهر حضرت اعلیٰ این میرزا یحیی چه کرد جز آن که دما دم به فکر عروسی افتاد هر روز حرمی در بر گرفت حتی تجاوز به حرم محترم نمود که امّ المؤمنین بود و به نصّ جمیع شرایع الهی این بی‌حرمتی قطعاً جائز نه. باوجود این ابدأ مراعات ظاهری نیز ننمود خود تصرف نمود و به این کفایت نکرد به دیگری بخشید، جز این فعل فظیح چه نصرتی در امرالله نمود؟ کدام نفسی را تبلیغ کرد و کدام مسئله را تشریح نمود و در چه موقعی به جانفشانی برخاست و در چه موردی نفس رحمانی اظهار کرد؟ این خواصّ اتباع اوست که ملاحظه مینمائید حتی از آداب ظاهری محرومند یکی پرتستان است و دیگری اندلف در کلیسای رومیان. این چه بلاهت است و این چه حماقت این چه غفلت است و این چه جهالت. یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له انّ الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئاً لایستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب. و همچنین میفرماید یدعوا من دون الله ما لایضره و ما لاینفعه ذلك هو الضلال البعید یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه لبس المولی و لبس العشیر و انّ هذا هو الحقّ الیقین. ملاحظه نمائید که شهاب ثاقب میثاق چگونه به قلب آفاق زد و چه



اشراقی از ملکوت غیب در صفحات سقلاب و افلاق افتاد، شرق منور نما  
 غرب معطر نما نور به سقلاب ده روح به افلاق بخش. باوجود این این  
 منکران مانند خفاشان در زاویه خمول خویش خزیده انکار آفتاب کنند، فنعم  
 ما قال فهبنی قلت هذا الصبح لیل أیعمی الناظرون عن الضیاء؟ لا واللّه. فسوف  
 تسمع نغمات هذا الصّور و نقرات هذا النّاقور من الملائع الأعلی فسیحان ربّی  
 الأبهی و علیک التّحیة و الثّناء.

### هو الله

۱۴۴. ای حضرت امین علیک بهاء الله و ثنائه خدمات آن جناب در آستان الهی چه  
 در ایام ظهور چه بعد از صعود مشهود و این از اعظم فیوضات ربّ جنود است  
 فاشکر الله علی ذلك و اثن علیه. این از فضل جمال مبارک است که چون من  
 و چون امثال من به این مواهب موفق و مؤید می‌گردد پس کفّ ابتهال را به  
 درگاه ذوالجلال باز کن و آغاز این نیاز فرما که پروردگارا محض فضل عظیم  
 و لطف عمیم نابود و تباهی را پناهی عنایت فرمودی و در بارگاه الهی راه  
 دادی و آگاهی بخشیدی و به نور صبحگاهی و فیض نامتناهی هدایت فرمودی  
 و بر خدمت موفق کردی احسان و جودت چنان وجود را احاطه نموده است  
 که ذرات حکم نیرات یافته است و قطرات موج بحیرات پیدا نموده از فضل و  
 فیض دما دمت و پرتو آفتاب موهبتت هر گیاهی درخت بارور شده است و هر  
 اعشایی گل و ریحان و سنبل و ضیمران گردیده است این عبد را تا نفس

پایان بر خدمتت مستدام بدار. ع ع

چند مراسله پیاپی ارسال گردید انشاءالله خواهد رسید عنقریب در این ایام اریاح امتحان از شطر افتتان به هبوب آید و گردباد آزمایش از هر جهت به حرکت آید و آنچه در الواح الهیه اخبار داده شده است کلّ ظاهر گردد و چون امر عظیم است البتّه امتحان عظیم خواهد بود هر سال که بهارش رشک فردوس جنان است و ربیعش لطیف و بدیع و گل و ریحانش و سنبل و ضمیرانش در غایت طراوت و لطافت و میوه و بارش و فواکه مشکبارش در نهایت حلاوت البتّه طوفان بارانش و بوران زمستانش و برف و یخ و طغیان سیل روانش نیز شدید است تا این شدّت برودت احاطه ننماید آن بهار جان پرور جهان را نیاراید و جمال گل چهره نگشاید و مرغان چمن نسراید و کوه و دشت رشک بهشت برین نگردد، باری امرالله آنچه امتحانش عظیم و افتتانش شدید شود قوت و قدرتش در عالم ظهور پدید گردد و انوارش در شرق و غرب جهان ساطع و مضمیء شود.

حمد جمال قدم و اسم اعظم را که ارکان نفاق را در مدینه کبیره از بنیاد برانداخت و ریشه شقاق را به کلی قطع نمود شیخ احمد عنود و آقا خان مردود را با جمیع عونه اسیر ذلّ و خذلان فرمود و در جمیع نقاط عالم امرش را تأیید کرد دوستانش را در کلّ مواقع به جنود ملأ اعلیٰ نصرت کرد و

معاندان را در جمیع مقامات ذلیل نمود صدق طوٓیت و خیریت نیت و صداقت و امانت و دیانتشان را نزد کلّ واضح و مشهود فرمود و فساد و عناد و فتنه و کینه بدخواهان را مشهود و معلوم کرد در نزد جمیع حکومت عالم ثابت و مقرر داشت که این حزب مأمور به اطاعت و وفاقت و ممنوع از مخاصمه و شقاق خیرخواهان دولتند و محبّان و دوستان سلطنت سریر شهریاری را مطیع و منقادند و درگاه خسروی را به جان و دل بنده آزاد، طوعاً خادمند و به طیب خواطر ملازم این کیفیت تا به حال مجهول بود بلکه بر عکس مشتبه و نامعلوم حال الحمد لله به عون و عنایت اسم اعظم حقیقت حال معلوم و مشهود گردید جمیع راهها استوار شد و هر سنگلاخ هموار، از خارج مشکلی نماند و از اعداء صندید معاندی نماند معاندان باقی را شأن و وجودی نه و دشمنان صمیمی را قدر و شهودی نیست این از جهت طوائف ساثره و اعداء خاسره.

اما در امر مبین و نبأ اعظمش نیز بیست و پنج سال پیش در کتاب اقدس عظیمش که لوح محفوظ الهی و امّ الکتاب ربّانی بود به نصّ صریح و فصل خطاب صحیح منهج قویم قدیم و صراط مستقیم را واضح و دلیل جلیش را لائح فرمود و شریک و سهم در امر عظیم و سلطان مبینش نگذاشت و جمیع دوستان را چون طفل رضیع از این ثدی عزیز در این مدت مدیده شیر داد و رکن شدید را آشکار و پدید کرد. پس به اثر قلم اعلی از ملا انشاء و اهل

ملاً اعلی و اهل سرادق قدس خلف حجبات بقا عهد و پیمان گرفت و قسم و ایمان یاد فرمود که ثابتین را به جنود ملکوت ابھی نصرت فرماید و راسخین را به قبیل ملائکه از افق اعلی حمایت، مارقین را اسیر خذلان کند و متزلزلین را اجیر شیطان، امری را مستور نداشت و شبهه‌ای نگذاشت ولی پیمان به این عظیم را البتّه تزلزل شدید حاصل گردد و میثاق به این وثیق را البتّه ناقص ناقص غیر مستقیم مشهود آید این از سنن الهیه است و از امتحانات لاریبیه و لن تجد لسنة الله تبديلاً. امیدوارم که این گونه امور واقع نگردد و از این قبیل وساوس به میدان نیاید. اولاً این که میثاق شدید و بنیان پیمان از زبر حدید، ثانیاً آن که این عبد را با نفسی کلفتی نه و تعرضی نیست تکلیفی ندارم و تمیزی نجویم درگاه جمال مبارک را عبد فانیم و آستان مقدّس را پاسبانی دانی با کسی معارضه نکنم و منازعه ننمایم سر تسلیم دارم و قلبی سلیم من شاء فلیتمسک بعروة الله الوثقی و حبله المتین و من شاء فلیتزلزل فی میثاقه الغلیظ و امره المبین. باری این را بدان اگر کلّ احبّای الهی نعوذ بالله متزلزل شوند این عبد در حقّ نفسی توبیخ روا ندارم و حرفی بر زبان نرانم به خدا واگذارم و به عروه تسلیم و رضا تشبّث نمایم ولی این را بدان که این نور مبین را هیچ حجابی حائل نگردد و هیچ نقابی ساتر نشود فسوف تری المتزلزلون فی خسران مبین. ع ع

## هوالبهی

۱۴۵. ای گل‌های بوستان عرفان در این اوقات که امم عالم مقاومت با امر اسم اعظم خواهند و احزاب ممالک و ملل مقابلی با جمال قدم جویند صعود و عروج آفتاب فلک توحید را وسیله نمودند و به گمان و ظنون خویش بهانه کردند غباری از اوهام برانگیختند و بند عهد و پیمان گسیختند و آبروی انصاف و عدل را بریختند و با حق درآویختند ولی غافل از آن که شمع الهی را بادهای مخالف خاموش ننماید و آفتاب فلک هستی به غبارهای اوهام مخفی و پنهان نگردد بحر بخشش رحمانی از امواج بازنماند و ابر نیسان ربّانی از فیضان ممنوع نشود نسائم جود از مهّب عنایت مقطوع نگردد و روائح مواهب از گلزار رحمت انقطاع نیابد یزیدون ان یطفثوا نور الله بافواهم و یا بی الله الا ان یتّم نوره ولو کره الکافرون. ای دوستان شهاب ثاقب باشید و سیوف قاطع گردید انوار لامع باشید و نجوم ساطع گردید اشجار توحید شوید و اثمار تفرید بار آورید تمسک بعروة الوثقی جوئید و توسّل به ذیل مطهر جمال ابهی نمائید و البهآء علیکم یا احبآء الله و اودآئه فی کلّ بکور واصیل. عبده عباس

## هوالله

۱۴۶. ای خلیل اگر در سبیل الهی رهبر و دلیلی طلبی جمال مبین و سرّ القدیم و کوکب منیر بود چه که هادی و دلیل و مقصود جلیل و کعبه عاشقان روی معشوق حقیقی بود آن کینونت قدم جمیع اهل عالم را دلالت بر ثبوت بر

پیمان الهی فرمود و تمسک به میثاق حضرت غیرمتناهی، حال نوهوسانی چند این عهد که اسم اعظم است بهشتند و به قوه اجتهاد و استنباط خویش تمسک جستند و مبین و ناطق منصوص را فراموش نمودند. ع ع...

### هو الله

۱۴۷. ای کنیز خدا نامه‌ات رسید شکایت از محفلتان نموده بودی که در اضطراب است، هر مرضی را علاجی و هر مصیبتی را فرجی علاج سریع این مرض که به محفل عارض شده تذکر و تفکر در عهد و میثاق است که آیا این عهد و میثاق را جمال مبارک به جهت اطاعت کل گرفته‌اند یا به جهت مخالفت. اگر به جهت مخالفت گرفته‌اند حرفی نداریم و اگر به جهت اطاعت و موافقت گرفته‌اند تزلزل سبب خسران مبین است و عدم اطاعت و عدم توجه ضلالی عظیم. حضرت مسیح روحی له الفداء در حق پطرس يك کلمه فرمودند نه به خط خویش نگاشتند و آن کلمه این است تو سنگی و بر آن سنگ کلیسای خود را بنا نمایم. این يك کلمه است چندان اهمیتی ندارد و این روایت است نه کتابت و نه به قلم مسیح مرقوم شده، باوجود این جمیع حواریین خاضع و خاشع شدند. حال جمال مبارک به خط خود به اثر قلم اعلی و صریح عبارت کل را امر قطعی بر اطاعت و توجه فرمودند یا باید گفت جمال مبارک نعوذ بالله نادان بودند و خطا کردند که کل را امر به اطاعت مرکز عهد فرمودند و مبینی کتاب را حصر در مرکز عهد به صریح عبارت فرمودند

یا باید اطاعت کرد و توجه نمود. عجباً، در ملکوت الهی چه جواب به جمال مبارک خواهند داد همین قدر ملاحظه کفایت است اگر انصاف در میان باشد و اگر انصاف نباشد و به اعتساف سخن رانند مسئله دیگر است. باری این ناقضین و مخالفت جمیع نظیر کف دریاست بقائی ندارد زائل گردد و دریا که سبب حیات است باقی و برقرار. ملاحظه بعد از مسیح را بکنید که چقدر نفوس بر فساد و فتنه در امر حضرت قیام نمودند ولی عاقبت خائب و خاسر شدند و حقیقت علم برافراخت این نقض عهد نیز چنین است مثل سراب است عنقریب محو و ناپود خواهد شد و عليك التَّحِيَّةُ و الثَّنَاءُ. *abdul Baha abbas*  
۲۴ حزیران ۱۹۱۹

### هو الله

۱۴۸. ای کنیز الهی نامه شما رسید مضامین دلالت بر ثبوت بر میثاق داشت لهذا امید چنان است که در جمیع موارد موفق گردی زیرا الیوم اهم امور ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق است زیرا وحدت بهائی به هیچ چیز محافظه نگردد مگر به میثاق اگر چنانچه وحدت بهائی به چیز دیگر محافظه میشد البته جمال مبارک به آن امر میفرمود. در کتاب اقدس که مرجع کل است و کتاب عهد که لوح اخیر جمال مبارک است و اثر قلم اعلی است جمیع را خطاب واضح صریح میفرمایند اول اغصان بعد افنان را بعد منتسبین را بعد سائر احبّاء را که به مرکز عهد توجه داشته باشند آیاتی در کتاب اقدس

نازل شده است که بعد از صعود توجّه به فرع منشعب از اصل قدیم کنید. در کتاب عهد صریح میفرماید که مقصود مرکز عهد است و به صریح عبارت در لوح مخصوص که پیش کلّ مسلم است میفرماید مرکز نقض فلان شخص، اسم صریحش را میفرماید، اگر ادنی انحرافی از ظلّ امر بجوید از غصنیت ساقط است، دیگر چه صراحتی اعظم از این میشود؟ حال یا باید گفت جمال مبارک مخطی بود و سبب ضلالت ناس بود زیرا کلّ را دلالت بر اطاعت نفسی فرمود که جائز نه، یا آن که باید گفت ادنی انحراف از عهد و میثاق سبب محرومیت از الطاف نیر آفاق است، از این دو شقّ يك شقّ صحیح است ثالث ندارد. باری وحدت بهائی را جز به میثاق الهی محافظه ممکن نه امروز قوه محرکه در جسم آفاق میثاق است اگر میثاق مهمل شود به چه قوتی حرکت نماید عبارتی که روایه حضرت مسیح در حق پطرس فرمود انت الصخرة و علی هذه الصخرة ابني کنیستی این کلمه هزار سال وحدت مسیحی را محافظه کرد بعد از هزار سال به اسباب سیاسی اختلاف حاصل شد حال این کلمه از مسیح هزار سال وحدت مسیحی را محافظه کرد دیگر معلوم است کتاب عهد که اثر قلم اعلی است چه خواهد نمود ولی نوهوسانی چند که اول ثابت بر میثاق بودند و در خصوص ثبوت و براهت از ناقضین رسائلی نوشتند ناقضین را مردود درگاه کبریا شمردند و آن رسائل موجود است حال به جهت غرض نفسانی از میثاق منحرف شدند و متابعت اهل نفاق نمودند نظیر یهودای اسخریوطی این به طمع چند درهم در خون مسیح داخل شد فاعتبروا یا اولی



الآلیاب، و اگر چنانچه تو ثابت و راسخ بر عهدی با کنونشن روابط محکم متین داشته باش و از هر نفسی که رائحه انحراف استشمام نمودی بیزار شو و کناره کن تا در صون حمایت میثاق محفوظ و مصون مانی و مانند شمع به نور استقامت برافروزی من به جمیع خلق مهربانم و به هیچ نفسی اعتراض ننمایم در حقّ کلّ دعا نمایم تا نظر عنایت الهی شامل کلّ گردد این عهد و میثاق را جمال مبارک گرفته‌اند من نگرفته‌ام جواب او را بدهند من اعتراضی ندارم بر من است که به کلّ نفوس مهربان باشم انتقام راجع به جمال مبارک است به من نیست من به کلّ مهربانم و اگر کلمه‌ای مرقوم شود مقصد بیان حقیقت است و محافظه دین الله تا وحدت بهائی محفوظ ماند اگر نفسی بخواهند وحدت بهائی را بهم بزنند خود میدانند. اگر جمال مبارک در ملکوت ابهی بفرماید ای احبّاً من به اثر قلم اعلی و صریح کتاب اقدس آیا شما را به اطاعت امر کردم یا به مخالفت آیا نفس مرکز نقض را امر ننمودم که اطاعت کند و توجه کند چطور شما مرکز منصوص صریح مرا مخدول کردید من امر کردم توجه به او نمائید چگونه رو گردانیدید و وحدت بهائی را بهم زدید چه جواب خواهند گفت؟ احبّاً در امور دقت باید نمایند دیگر هر قسم مناسب بدانند مجری دارند من تکلیفی ندارم. در امریکا هر صدائی بلند شود لابد چند روزی چند نفسی پرهوس بیهوش حول او جمع شوند حتی در گرین عکّا ملاحظه شد که شخصی از اهل مالطه نفوس را به شدت گرسنگی دعوت مینمود و اجرت میگرفت باوجود این چند نفر حول او جمع

شده بودند و از گرسنگی مثل مرده بودند و به آن شخص اجرت میدادند...

### هو الله

۱۴۹. ای طالب حقیقت آن عبارتی که مرقوم نمودی از جمال مبارک متمم آیه‌ای است که میفرماید باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الأقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده كذلك اظهرنا الأمر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم. و اگر کسی بدون درج عبارت اول عبارت ثانی را مرقوم دارد آن که نمیداند در شك و شبهه افتد اما غصنیت به صریح بیان مبارک مشروط به توجه و اطاعت مرکز میثاق و نقطه عهد است در صورت عدم توجه غصنیت به کلی ساقط چنان که به صراحت در حق میرزا محمد علی میفرمایند اگر آئی از ظل امر منحرف شود ساقط است و این نص به صریح اسم و رسم بیان مبارک است و خود میرزا محمد علی مقرر و معترف به این نص قاطع دیگر چه انحرافی اعظم از نقض میثاق است بلی غصنیت موهبت الهی است اما به شرط ثبوت بر میثاق و نقض میثاق سبب سقوط است این است که در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا میفرماید من تاك حقیقی هستم و پدر من باغبان است هر غصنی در من که میوه نیاورد او را نزع میکند و دور میسازد و هرچه میوه آرد آن را پاک میکند تا بیشتر میوه آرد تا آن که میفرماید من

تاك هستم و شما شاخه ها، آن که در من میماند و من در او میوه بسیار میآورد زیرا که جدا از من هیچ نمیتوانید کرد اگر کسی در من نماند مثل غصن بیرون انداخته میشود و میخشکد و آنها را جمع کرده در آتش میاندازند و سوخته میشود و همچنین در انجیل یوحنا در فصل هشتم میفرماید جواب گفتند که ما ذریه ابراهیم هستیم و ابدأ بندگی کسی را ننمودیم بعد در آیه سی و نهم میفرماید جواب گفتند به مسیح پدر ما ابراهیم است فرمود یسوع اگر اولاد ابراهیم بودید هرآئینه اعمال ابراهیم را مجری میداشتید لکن شما الآن میخواهید مرا قتل نمائید. باری به صریح نصوص مبارک هرنفس ولو از اعلی درجه باشد و از اغصان باشد به مجرد نقض میثاق ساقط است این نص صریح است و در حق میرزا محمد علی به تصریح میفرمایند به اسمه و رسمه اگر آنی از ظل امر منحرف شود ساقط است و در انجیل ملاحظه فرما که به چه تصریح بیان میفرماید و این شخص نه این است که نقض میثاق نمود و بس، سبب تضييع امرالله در جميع آفاق شد و سبب ذلت امرالله گشت و در خون عبدالبهاء کوشید و سند در دست است و تحریف کلمات جمال مبارک نمود شما رساله آقا میرزا بدیع الله را بدست بیارید و بخوانید و ببینید که چگونه تحریف کتاب الله نموده و برهان موجود در دست و اما مکتوب ثانی شما جوابش را در عالم رویا استماع خواهی نمود مفصل است و عليك

التحية الثناء. ع، ع، ۲۳ اغسطس سنه ۱۹۰۴

## هو الله

۱۵۰. ای بنده بهآء چه نویسم و چه اندیشم جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبانه الفدا از بدو امر اساس عهد و میثاق را از زیر حدید متین و رزین و رصین نهاد و این بنیان بلند پیمان را ایوان رحمن قرار داد هر نفس اندک انصاف دهد ملاحظه مینماید که از بدایت نشئه انسانی تا این کور رحمانی چنین عهد و پیمانی در قطب ملاً اعلی و مرکز ملکوت ابهی تأسیس نگشت از بدایت ظهور شعله نورانی طور تا غروب آفتاب انور جمال مشکور هیچ لوحی نازل نشد مگر آن که صراحةً یا کنایهً یا اشارهً ذکر این عهد الست و میثاق قدیم فرمودند و متمسکین را حمد و ستایش و مدح و نیایش فرمودند و متزلزلین و ناقضین و ناکثین را زجر و نکوهش. پس به اثر قلم و نقوش خط ابهی در صفحات بیضآء از من فی الوجود از غیب و شهود عهد و پیمان گرفتند و کتاب عهدی فرمودند و وصیت الله این که ثبت نمودند. انصاف باید داشت که جمال مبارک چقدر احتیاط مجری داشتند حتی در کتاب اقدس که ناسخ کل کتب است به بیان واضح صریح نه اشاره و کنایه و تلویح در مواضع متعدده به چه قوت و قدرت مشدده بیان فرمودند باوجود این خاک بر سر خلق احمق که ما محلّ ظنون و اوهام گوناگون واقع شدیم بلکه به سهام و سنان شبهات مطعون. ولی اینقدر بدان که سراج الهی روشن گردد و نجم بازغ ساطع بر انجمن بحر الهی بجوش آید و نهنک دریای رحمانی در خروش عندلیب گلستان بهائی در نغمه و شور آید و بلبل گلشن ربّانی در ترانه بی

فتور آن وقت گوش شنوا که معتاد استماع نغمه بلبل است آواز سروش شنود  
 که سبوح قدس این است عندلیب گلزار من این است بلبل باغ من این است  
 شمع آفاق من و البهآء علیک.

۱۵۱. ... در خصوص احبای پیتسبرگ مرقوم نموده بودی که سوء تفاهمی در میان  
 احباب واقع شده، سوء تفاهم ممکن نیست به هیچ قوه‌ای زائل شود مگر به قوه  
 میثاق. قوه میثاق کلمه جامعه است و حلال مشکلات زیرا به نص صریح به اثر  
 قلم اعلی میفرماید هر سوء تفاهمی که حاصل شود مراجعت به مرکز عهد  
 کنید او حلال مشکلات است لهذا هیچ قوه‌ای سوء تفاهم را میان احبای زائل  
 نمی‌نماید مگر عهد و میثاق الهی. لهذا جمیع احبای را تشویق و تحریص بر  
 ثبوت بر عهد و میثاق نما حضرت مسیح در حق پطرس فرموده است تو سنگی  
 و بر این سنگ بنیان کنیسه خود را بنهم. این به اثر خامه حضرت مسیح  
 نیست و صریح بر توجه نیست و در کتاب حضرت مسیح نازل نشده است  
 مجرد يك روایت حواریون است. این روایت سبب شد که کل اطاعت کردند  
 و سوء تفاهم در میان حواریین و مسیحیان نماند. حال این کتاب عهد است  
 نه روایت و به اثر قلم اعلی است نه حکایت و صریح میفرماید که بعد از من  
 توجه به مرکز عهد کنید و آنچه سوء تفاهم در کتاب واقع میشود او مبین  
 است و آنچه او بگوید صحیح است و حصر فرمودند و این لوح اخیر است که  
 از اثر قلم اعلی پیش از صعود ظاهر شده است. جمیع الواح سابقه در ظل

کتاب عهد است چون کتاب عهد مؤخر است و جمیع الواح سابقه مقدم و اسمش را کتاب عهد مرقوم نموده است دیگر ملاحظه کنید اگر احباً بر عهد و میثاق ثابت بمانند آیا ممکن است میانه ایشان سوء تفاهم حاصل شود؟ لا والله، مگر نفوسی که غرض و مرض خصوصی داشته باشند و در فکر ریاست بیفتند که يك حزبی تشکیل کنند آن نفوس باوجود آن که با قلم خود رسائل نوشته‌اند و ناقضین عهد را لعنت کرده‌اند که ناقضین هادم بنیان حضرت بهاءالله هستند و حضرت بهاءالله این عهد را به قلم اعلی مرقوم نموده است هرکس ذره‌ای از مرکز میثاق انحراف کند از اهل نفاق است و سزاوار غضب الهی حال همان نفوس از ارکان نقضند این از روی غرض است زیرا آن نفوس خواستند که ریاستی حاصل نمایند و ثروتی بدست آرند چون ملاحظه نمودند که در ثبوت بر میثاق هوای نفس آنها میسر نشود لهذا منحرف از میثاق شدند این نفوس یا اول صادق بودند حال کاذب و یا اول کاذب بودند حال صادق در هرصورت کذب آنها ثابت باوجود این بعضی نفوس که خبر ندارند از القای شبهات آنها متزلزل گردند شما همه را بیدار کنید...

۱۵۲... امروز مغناطیس تأنید ملکوت الله ثبوت بر عهد و پیمان است و ماعدای آن کلام هذیان زیرا وحدت بهائی به چه چیز محافظه گردد آیا به اقوال مزخرفه بعضی؟ استغفرالله عن ذلك. حضرت مسیح به جهت محافظه وحدت مسیحی يك کلمه خطاب به پطرس فرمود انت الصخرة و علی هذه الصخرة ابني کنیستی.

این کلمه هشتصد سال وحدت مسیحی را محافظه کرد و حال آن که روایت است. اما کتاب عهد روایت نیست اثر قلم اعلی است و مجرد به جهت حفظ وحدت بهائی نازل شده است تا مردم پریشان و سرگردان نشوند و هر روز از برای خود بتی نتراشند و مرجع جدیدی انتخاب نکنند و فتنه جویان میدانی نیابند. سبحان الله باوجود این بعضی نوهوسان و بی خردان میخواهند که به تعلق و حلاوت کلام نفوس را از صراط مستقیم منحرف نمایند و در صحرای اوهام سفیل و سرگردان کنند خود میدانند بر ماست بیان حق هر کسی خواهد قبول نماید و هر کسی نخواهد ان الله غنی عن العالمین و عليك التَّحِيَّةُ و الثَّناء. ۱۸ تموز ۱۹۱۹ abdul Baha abbas

۱۵۳. ...خلق هنوز از قوه میثاق غافلند این عهد نه روایت است و نه حکایت به قلم اعلی از حضرت بهاءالله در نهایت قوت این میثاق تأسیس یافته و البته اگر جمیع من علی الارض جمع شوند و رخنه‌ای خواهند البته عاقبت خائب و خاسر شوند تا چه رسد به معدودی قلیل. قوه میثاق مانند آفتاب است و نفوسی که حرکت مخالف نمودند مانند پارچه‌های ابر خفیف، شمس میثاق ابرهای بسیار کثیف را محو و متلاشی نماید تا چه رسد به این ابرهای وهمی، چنان که ملاحظه میکنی که در جمیع بلاد ندای میثاق بلند است و در نفوذ تام. حضرت مسیح فرموده است به پطرس که تو سنگی و بر این سنگ کلیسای خود را بنا می‌کنم. این کلمه را جمیع اهل عالم مقاومت نتوانست عاقبت ثابت

و محقق شد حال حضرت بهاء‌الله به اثر قلم اعلی در کمال وضوح به صریح عبارت این عهد و میثاق را تأسیس فرمود دیگر ملاحظه نمائید چه قوتی دارد حال بعضی نوهوسان مثل خفّاش در تاریکی با یکدیگر وسوسه مینمایند و به همدیگر خفّیاً میگویند که این آفتاب میثاق کسوف یابد و مه تابان عهد خسوف خواهد یافت، لکن آفتاب عهد به یک اشراق این خفّاشان را خائب و خاسر نماید...

۱۵۴... سراج امر الله را باید بواسطه زجاج از بادهای مخالف حفظ نمود و طیور مظلوم را باید از طیور درنده مصون داشت گل‌های شکفته را باید از دست تطاول محافظه کرد و اغنام الهی را باید از شرّ گرگان محفوظ نمود اگر حصن حصین امر الله به قوه میثاق محفوظ نماند در یک روز در بهائیان هزار مذهب پیدا شود چنانچه در دوره‌های سابق حاصل شد ولی در این دور مبارک محض صیانت امرالله که تفریق در بین حزب الله نشود جمال مبارک روحی له الفداء به اثر قلم اعلی عهد و پیمان گرفت و مرکزی معین فرمود که مبین کتاب است و رافع اختلاف آنچه او بنکارد و بگوید مطابق واقع و در صون حمایت جمال مبارک از خطا محفوظ مقصد از این عهد و میثاق رفع اختلاف از آفاق است...



### الله ابھی

۱۵۵- الہی الہی قد غشت القلوب غاشیة الاضطراب و حجت الابصار سبحات الاعتساف و حُرمت الاعین مشاہدۃ الانوار و مُنعت الآذان من استماع الاسرار ای ربّ اخرج الاستار و اخرج الحجب الساترة للابصار و اکشف الغطاء عن البصائر یا ذا العطاء انک انت الکاشف الخارق للحجاب و السحاب و مظهر الشمس فی رابعۃ النهار.

ای بندہ حق، حق عیان چون مهر رخشان آمدہ، حیف کاندہر شہر کوران آمدہ۔ جمال ابھی روحی لاجبائہ الفداء سی سال قبل از صعود کلّ را بہ مرجع مخصوص دلالت و بہ کرات و مرات احبّاء حاضرین را دلالت، بعد در کتاب اقدس بہ نصّ صریح چون بنیان مرصوص بہ مقام منصوص ہدایت فرمودند و شب و روز احبّاء را گاہی بہ تصریح گہی بہ تلویح گہی بہ کنایہ گہی بہ اشارہ اخطار و ایقاظ میفرمودند تا آن کہ کتاب مبین و لوح محفوظ میثاق الہی بہ اثر قلم اعلیٰ مرقوم شد و مرکز میثاق مشروح گشت آفتاب عہد بتابید نور ہدایت کبری بدرخشید تا باز بعد از صعود اختلاف حاصل نگردد و اجتہاد بہ میان نیاید و ہر کس بہ ہوای خویش نپرد۔ خلیفہ ثانی حسبنا کتاب اللہ نگویند، خلیفہ ثالث انا ذو النورین نفرمایند مرکز میثاق معلوم باشد و مبین آیات نیر آفاق منصوص، صغیر و کبیر کلّ اطاعت نمایند عظیم و حقیر کلّ ہدایت جویند۔ حال مرکز منصوص متروک و مرجع مخصوص مخدول و منکوب

احزاب مهزومه در جولان و شبهات استنباطیه مستولی بر قلب هر جان و هزار افترا ورد زبان، یکی گوید نسخ شریعت نمودند دیگری گوید نماز و روزه را برداشتند حزبی گویند چنین و حزبی گویند چنان. جمیع این روایات و حکایات محض القاء شبهات است والا دین دین الله است و شریعت شریعت لا تتغیر و لا تبدل الی یوم الله. ما کلّ در ظلّ شریعت الهیه مستظلاً و به احکام الهی مکلف تخلف نتوانیم و تمرّد نخواهیم این چه تصوّر است و این چه تفکر؟ از این تدبیر ثمری جز تفضیح خویش نبینند و مفرّی از برای خود نیابند مقصودشان از این افترا تخدیش اذهان است و تشویش افکار این عبد اول من تمسک بشریعة الله و اول من اتبع اوامر الله فاحضر لتری ولی نفوسی که این افترا را میزنند آیا از شریعت الله خبر دارند یا از احکام الهی چیزی عمل نموده‌اند؟ شما استفسار نمائید شریعتشان القاء شبهات و دینشان اتباع متشابهات مثل سائر ملل غابر است. قوم موسی خویش را اول مطیع حضرت موسی میدانند و به جمیع احکام عامل ولی حضرت روح را به صلیب زنند و همچنین دیگران لب و دندان پیغمبر بشکنند، قوم فرقان خویش را اهل شریعت دانند و احکام مجری دارند و شبی هزار رکعت نماز کنند ولی صد هزار گلوله به سینه مبارک حضرت اعلیٰ زنند و اهل بیان نماز کنند و روزه بگیرند اما در هر ساعتی هزاران تیر به صدر منور زدند ولی این عباد مؤمن بالله و موقن به آیات الله و تابع شریعت الله و عامل به احکام الله و ثابت و راسخ بر میثاق الله ولی نزد حضرات هر کس ثابت بر میثاق فاجر است کافر

است خاسر است تارك الصلّات است فاطر الصيام است هاتك الشرع است ولو عبادت اولين و آخرين را بنمايد...

### هو الله

۱۵۶. ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و از مضمون اطلاع حاصل گردید به موجب دستورالعملی که مرقوم میشود بیان نمائید و کلمه‌ای زائد بر آن صحبت مفرمائید و آن این است که حضرت ابراهیم علیه السلام عهد موعود حضرت موسی را گرفت و بشارت به ظهور او داد و حضرت موسی عهد حضرت موعود حضرت مسیح را گرفت و عالم را به بشارت ظهور او مژده داد و حضرت مسیح عهد فارقلیط را گرفت و بشارت به ظهور او داد و حضرت رسول محمد عهد حضرت باب را گرفت و باب موعود حضرت محمد بود زیرا بشارت به ظهور او داد و حضرت باب عهد جمال مبارک حضرت بهاءالله را گرفت و بشارت به ظهور او داد زیرا جمال مبارک موعود حضرت باب بود و جمال مبارک عهد موعودی گرفت که بعد از هزار سال یا هزاران سال ظهور خواهد یافت و آن موعود جمال مبارک است و بعد از هزار یا هزاران سال ظهور خواهد نمود و همچنین به اثر قلم اعلی عهد و میثاقی عظیم از جمیع بهائیان گرفت که بعد از صعود متابعت مرکز میثاق نمایند و سر موئی از اطاعت او انحراف نجویند و در کتاب اقدس در دو موقع صراحتاً امر قطعی فرمودند و به تصریح مبین کتاب را تعیین کردند و در جمیع الواح الهیه

علی‌الخصوص سورة غصن که معانی آن جمیع عبودیت عبدالبهّاء است یعنی عبدالبهّاء آنچه باید و شاید از قلم اعلی نازل و عبدالبهّاء چون مبین کتاب است میگوید این سورة غصن یعنی عبدالبهّاء عبودیت عبدالبهّاء است و بس. باری از خصائص این دور حضرت بهاءالله که در دورهای سابق نبوده است یکی این است که حضرت بهاءالله مجال اختلاف نگذاشت زیرا در یوم مبارکش به اثر قلم اعلی عهد و میثاق گرفته و مرجع کلّ را بیان فرموده و مبین کتاب را تصریح کرده و ابواب تأویل را مسدود نموده جمیع باید شکر خدا کنند که در این دور مبارک کلّ را راحت فرموده و مجال تردّد نگذاشته لهذا باید اطاعت و انقیاد نمود و توجه تام داشت. اما کلام باید حصر در این باشد ابدأ تجاوز از این ننمائید تا سبب اثتلاف و دافع اختلاف باشد و

عليك البهّاء الابهي. ع ع

### هو الابهي

۱۵۷. يا من انجذب من نفحات الله البدار البدار الى مغفرة من ربك و رحمة العجل العجل الى معين الفضل و الرأفة حيّهل حيّهل الى منبع الجود و الموهبة الا و هو القيام على اعلآء كلمة الله و النشر لنفحات الله و السعى فى سطوع انوار الله و الايقاد لنار محبة الله و التمسك بالعهد و ميثاق الله و الثبوت بعون الله على امر الله و لمثلک ينبغي ان تكون كالعلم على الأعلام تخفق باريح القدس الهابة من رياض عناية ربك القديم و تهتز من نفحات منبعثة من الملكوت الابهي فسبحان

## ربی الأعلى ع ع

مسطوره ناطقه به ثبات و استقامت احباء رحمن بر عهد و میثاق قرانت و تلاوت گردید این معلوم و واضح است که در هر کور و دوری محض حفظ کلمه وحدانیت و صون امرالله از خلل و اتحاد جمیع نفوس مستظله در ظل سدره رحمانیت به اشاره امری گشته تا حصن حصین امرالله در تحت ظلال کلمه واحده محفوظ و مصون ماند چون فی الحقیقه اشاره بوده نه به صحیح عباره، مثل من کنت مولاه الخ ولکن در این کور اعظم عهد و میثاق الهی گرفته شده است و به اثر قلم اعلی کتاب عهدی صدور یافته و در جمیع الواح و زبر الهی ذکر این عهد قدیم و میثاق عظیم شده تا کلمه وحدانیت در جمیع مراتب و مقامات در هیئت تفرید جلوه و ظهور نماید و انوار توحید مشرق و مغرب وجود را روشن فرماید و جمیع من علی الأرض بر معین واحد جمع و بر شریعه واحده مجتمع گردند و چون آن جناب بر اسرار مودعه در امرالله مطلع لهذا باید دائماً ملتفت باشند که از جهتی از جهات اریاح افتتان به وجود ضعفا نرسد و سستی تاویلات و شبهات نفوس را متزلزل ننماید و البهآء علیک. ع ع

۱۵۸... ای یاران الهی سراج میثاق نور آفاق است و حقیقت عهد موهبت اشراق کوکب پیمان مه تابان است و اثر قلم اعلی بحر بی پایان رب مجید در ظل شجره انیسا عهد جدیدی بست و میثاق عظیمی بنهاد کل را بر محبت جمالش

دعوت فرمود و جمیع را به آیات بینات بشارت داد اساس خلاف را برانداخت و بنیان موهبت را برافراخت شمع هدی روشن فرمود و جهان را به فیض ملکوت ابهی گلزار و گلشن کرد عهد الست ظاهر فرمود و پیمان به دست در بزم ظهور جلوه فرمود ندای عظیم بلند کرد و آوازه عهد به گوش هر هوشمند رساند تا اهل غرض رخنه در حصن حصین ننمایند و نادانان ماء معین را به طین اوهام نیامیزند در قطب امکان ندا فرمود و صریر قلم اعلی مرتفع گشت جمیع گوشها در شرق و غرب گلبانگ روح القدس را بشنید و بر مضمون عهد و پیمان واقف شد باوجود این توضیح و تشریح و تصریح جمعی لسان تأویل گشودند و به هوی و هوس خویش تفسیر نمودند معانی محکمه را به شبهات رکیکه مشوب کردند و حکم صریح را به قیود قبیح معلق نمودند این چه جهالت است و این چه بلاهت این چه ضلالت است و این چه بلادت از نور مبین چشم پوشند و به ذیل خراطین ارض درآویزند صبح هدی نجویند و در ظلمت جفا پیویند آیات محکمات نخوانند و تأویل رکیک شبهات بگویند ذرهم فی خوضهم یلعبون و دعهم فی سکرتهم یعمهون انهم یؤفکون و یخرصون و یخبطون و لایبصرون الا انهم فی غمار بحار الوهم یخوضون و سیعلمون ای منقلب ینقلبون.

شما ای احبای الهی ملاحظه نمائید که آیا در هیچ عهد و عصری و زمان و قرنی چنین عهدی تحقق یافته و یا میثاقی به اثر قلم اعلی دیده شده؟ لا واللّه. آیا این نفوس در جهان پنهان چگونه جواب حضرت یزدان را دهند؟ محبوب

ابهی اگر بفرماید ای بی‌نویان ندای میثاق را آیا نشنیدید و صریح کتاب عهد را آیا ندیدید و نصوص پیمان را آیا ادراک ننمودید چگونه انحراف جستید و اعتراض کردید؟ آیا مبین مخصوص منصوص نه و مرکز میثاق محسوس نیست؟ وفا ننمودید جفا چرا اقرار نکردید استکبار چرا اقبال ننمودید اضرار چرا؟ تیغ و شمشیر زدید و نصرت هر شریر نمودید تیر و سهام روا داشتید و نیش و سنان بکار بردید اذیتی نماند مگر آنکه مجری داشتید روایتی نماند مگر آنکه افترا زدید حکایتی نماند مگر آنکه مدار شکایت کردید نور را ظلمت گفتید و هدایت را ضلالت شمردید عهد قدیم را ملعب صبیان نمودید و نصوص پیمان را از مقوله هذیان شمردید پیرهن یوسف غیب ابهی خونین است و قمیص جمال قدم رنگین.

باری ای احبای الهی در ملا اعلی فریاد و فغان است و اهل ملکوت ابهی همدم حنین و انین بی‌پایان جمیع ملل عالم مهاجمند و جمیع قبائل و امم مجادل و مخاصم و عبدالبهاء در میدان بلا هدف هر تیر جفا انصاف چه شد و حیا و خجالت کجا رفت به جای آن که زخم خنجر اغیار را مرهم گردید تیغ به خنجر زدید و به جای آن که سهام جفای ملل را سدّ و سپر شوید در هر دمی نشتری روا داشتید و ضربتی شدید بر جسم نحیف وارد آوردید فبش ما فعلتم و یا حسرة علیکم بما ترکتم الوفاق و اخترتم الشقاق و نقضتم الميثاق و اشتدّ الساق بالساق و انّ الی ربکم المساق.

باری ای ثابتان بر پیمان شکر و ثنا نمائید که در ظلّ خیمه میثاقید و در کُهِفِ صون و حمایت نیر آفاق عنقریب ملاحظه نمائید که ناقضین در حفرات شبّهات پرده نشین گشتند و ناکثین چون خراطین در اسفل درکات زمین منزل و ماوی جستند یومئذ یفرح المخلصون...

۱۵۹... شما باید بسیار هوشیار باشید و نفوس را از نفثات خفیه و همسات سرّیه محافظه نمائید و ثابت بر میثاق به نصّ صریح الهی بنمائید که برهان قاطع است تا وحدت بهائی محافظه گردد والا هر روز مذهب جدیدی پیدا شود و به کلی تفرقه حاصل گردد و امرالله محو و نابود شود اگر چنانچه محافظه وحدت بهائی به قوه دیگر ممکن بود همه را به آن میخواندم و لکن ملاحظه فرمائید که آیا وحدت بهائی حفظش به هیچ قوه‌ای ممکن جز به قوه میثاق؟ لهذا کلّ را به تمسک به میثاق وصیت مینمائیم محض محافظه وحدت بهائی اگرچه نظر به وقایع دوره‌های سابق بشود حرکات نقضیه این کور هیچ اهمیتی ندارد بعد از مسیح اریوس باطریک اسکندری مذهب جدیدی ایجاد نمود و بسیار متکلم و متهور و ناطق و مقتدر بود که یک میلیون و نیم از نفوس را به ظلّ خویش آورد حتی امپراطور قسطنطین را ولی چون منحرف از میثاق مسیح بود عاقبت محو و نابود گشت و آن میثاق این بود که خطاب به پطرس میفرماید انت الصخرة و علی هذه الصخرة ابني کنیستی و این روایت است که بعضی از حواریین حکایت از لسان مسیح کرده‌اند باوجود این هشتصد سال



وحدت مسیحی را این میثاق تلویحی محافظه کرد حال میثاق تصریحی موجود روایت نیست به اثر قلم اعلی است که اول خطاب به ناقضین صراحة میفرماید و نام آن را کتاب عهد گذاشتند و این کلمه به اثر قلم اعلی در جبهه لوح مرقوم دیگر حرکات و سکنات و ایما و اشارات و تلویح و تغییر و تفسیر عبارات از اهل شبهات چه حکمی دارد نهایت این است که خود را محروم نموده و مینمایند و عاقبت به بشر ظلماء خسر الدنیا و الآخرة می‌افتند و لابد است که هر دریای پرموجی را کفی و هر ذهب ابریز را در آتش کفی هل رأیت محیطاً مواجاً خالیاً من الزبد او ذهباً ابریزاً بلاغش فی لهیب من النار و صرح بهذا الكتاب قال و قوله الحق وانزلنا من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً و علی الذی یوقدون علیه فی النار زبد مثله (یعنی الذهب الأبرین) فاما الزبد فیذهب جفاءً و اما ما ینفع الناس فمکث فی الأرض. ملاحظه کنید که چگونه تصریح فرموده‌اند، حال بحر میثاق الی الأبد باقی و برقرار است و هذا ما ینفع الناس و به موجی از آن این کفها یذهب جفاءً لیس له قرار ذرهم فی خوضهم یلعبون. الحمد لله تو دوست جانی و یگانه یار وفادار منی باید حامی میثاق باشی و حافظ نفوس از زلت و لغزش و عليك البهاء الابهی. ۱ آب ۱۹۱۹، عبدالبهاء عباس

### هو الابهی

۱۶۰. ای احبای الهی این قرن قرن جمال مبارک است و این عهد از اعصار شمس

حقیقت طلوعی عجیب دارد و ظهوری غریب آفتابش در نقطه احتراق است و  
 مه تابانش در اشد اشراق اخترانش کواکب خاورند و شهب ثاقبه‌اش نافذ در  
 کبد باختر آفاقش روشن است و آثارش شاهد هر انجمن بحورش مسجور است  
 و غیووش ماء منهر مسکوب ریاضش مونتق است و حیاضش متدفق گل‌هایش  
 معطر است و ریاحینش معنبر آهنکش نغمه ملکوت ابهی است و بانگش خروش  
 نهنک ملأ اعلی الحان طیورش محیر عقول و شعور است و نغمات حمامات  
 قدسش مزامیر آل داود دلبرش در نهایت صباحت و ملاحظت است و خطیبش  
 در نهایت فصاحت و بلاغت ادیبش آیات لاهوت ترتیل مینماید و ربیبش اسرار  
 ملکوت تفسیر می‌کند رضیعیش از ثدی عنایت پرورش یافته و وضعیعیش بر سریر  
 عزت ابدیه استقرار جسته با این مواهب و عطا و شواهد و وفا چرا آتش  
 موسی جلوه ننماید و نفس مسیح روح نبخشاید قلوب چرا پرواز نکند و ارواح  
 چرا با عجز و نیاز دمساز نشود موهبت اندر موهبت است و بخشش اندر  
 بخشش و البهآء علیکم. ع ع

### هو الله

۱۶۱. ای احبای الهی کور عظیم است و اشراق شدید و عصر خداوند مجید، امکان  
 در حرکت است و اکوان در وجد و بشارت حقائق کائنات در شوق و  
 شورند و ذرات موجودات در طرب و سرور ارواح در فوز و فلاحند و احباب  
 در علو و نجاج انوار در سطوع است و آثار روشنی بخش اقالیم و ربوع صیت

بزرگواری جمال قدم جهانگیر گشته و نیر عظمت حضرت احدیتش مشرق و  
 منیر جمیع محافل عالم به ذکر اسم اعظم مزین و کلّ مجامع امم به خبر ظهور  
 نیر اکرم مستخبر شرق از انوارش منور است و غرب از نفحاتش معطر بسیط  
 غیرا از فیض سحابش گلشن است و فسیح و رفیع خضرا از انوار آفتابش روشن  
 حقیقت کلّ شیء در حشر و نشور است و کینونت کلّ شیء در شوق و شور  
 اشجار طیبه در نشو و نما است و اثمار لطیفه پر حلاوت و صفا علم میثاق  
 است که منشور بر آفاق است دریای عهد و پیمان است که موجش بی پایان  
 است و طوفانش در نهایت شدت و طغیان و مزلزل ارکان.

جمال قدم روحی لأحبّائه الفداء در این کور اعظم بر جمیع احبّاء حجّت را بالغ  
 و رحمت را سابق و نعمت را سابغ و برهان را واضح و دلیل را لائح فرمودند.  
 در کتاب اقدس که ناسخ جمیع الواح و زیر است و مهیمن بر کلّ به نصّ  
 صریح واضح مبین صراط را معلوم و منهج نجات را منصوص نمودند و بیست و  
 پنج سنه جمیع را از ثدی مقدّس شیر داده پرورش فرمودند و در جمیع الواح  
 و کتب و لوائح و صحف ذکر عهد و میثاق نمودند و ثابتین و متمسکین را  
 تحسین و تمجید فرمودند و متزلزلین را توهین و تزییف بلکه انذار به عقوبت  
 الهیه و تخویف به نعمت ابدیه نمودند و لوح سنه شداد که سنه صعود است  
 نازل گشت و در جمیع اطراف منتشر شد و بیان شدت امتحان و کثرت  
 افتتان را واضح و مشهود فرمودند. بعد به اثر قلم اعلی کتاب عهد مرقوم شد

و لوح محفوظ میثاق مکتوب و کلّ را به توجّه و انقیاد و اطاعت و اتّباع به امر واضح صریح امر فرمودند تا چون دریای امتحان و افتتان سنه شداد به موج آید نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و حیران نشود صراط مستقیم و منهج قویم و نور مبین موضّح و معین و محقّق و منصوص و معلوم باشد و مجال همسی برای نفسی نماند و وحدانیت کلمه الهیه محفوظ ماند و اختلافی حاصل نشود حال نوهوسانی چند پیدا شده‌اند در سرّ سرّ زمزمه‌ای بنا گذاشته‌اند و چون مطمئن گردند از نفسی، واضح نیز ذکر نمایند یکی گوید جمال مبارك کلّ را غنی فرمود احتیاجی باقی نگذاشت، مقصد سرّش این است که به مقام منصوص احتیاجی نیست. دیگری گوید که عصمت محصور در جمال مبارك بود دیگر کسی معصوم نیست، مراد باطنیش این است که من اراده الله جائز الخطا است، دیگر نفسی که در ایام مبارك مقبول بود یا معرض بود یا لوحی به جهت او نازل نمی‌شود که مردود گردد. مقصد حقیقیش این است که اگر مخالفت رضا کند و به خصومت اجتسار ضرّی ندارد و از این قبیل اقوال در سرّ و اجهار ترویج نمایند و مقصد از این اقوال کلّ نقض عهد و میثاق است و این آن نعاقی است که در جمیع الواح محبوب آفاق خبر داده است. ای احبّای الهی بیدار باشید بیدار هوشیار گردید هوشیار چه که امتحان و افتتان بسیار شدید است و متزلزلین در نهایت تدبیر و تدمیر به ظاهر گویند که ما اول متمسک به میثاق هستیم و در باطن تیشه به ریشه شجره عهد و میثاق زنند. ع ع

۱۶۲-...اليوم اكثر ناس از قوت عهد و ميثاق الهی غافل و ذاهلند باوجود آن که در هیچ عهد و عصری اخذ عهدی واقع نگشت اولی الفرقان میگفتند که حضرت رسول روح العالمین له الفدا در غدیر خم فرمودند من کنت مولاه فهذا علی مولاه و نصارا میگفتند که حضرت روح الوجود له الفدا فرموده‌اند مخاطباً لشمعون که معروف به پطرس است انت الصخرة و علی هذه الصخرة ابنی کنیستی. حال در این کور اعظم به نص صریح و بیان واضح و لائح من دون تفسیر و تأویل در کتاب اقدس که ناسخ جمیع کتب و احکامش ناسخ احکام جمیع الواح که مطابق نباشد، به بیان شافی کافی بیان شده و در کتاب عهد و ميثاق الهی به اثر قلم اعلی اخذ عهد از من فی الوجود گرفته شده و کتاب عهد نامیده شده و در جمیع الواح و مناجات تشبث به عهد و ميثاق الهی را اعظم وسیله موهبت شمرده تا کلّ به عظمت عهد و پیمان الهی پی‌برند حال بعضی ملتفت قوت این عهد و پیمانند و بر صراط مستقیم ثابت و راسخ و بعضی چنان که باید و شاید ملتفت نیستند. احبّای خلص جمال مبارك باید ناس را بیدار نمایند چون این حصن حصین متین و محفوظ و مصون ماند شما اندوه ننمائید جمیع امور فروع است به کمال سهولت به دو کلمه درست میشود مطمئن باش و امیدوار باش و ثابت و راسخ باش و البهاء عليك و علی احبّاء الله. ع ع...

## هو الابهی

۱۶۳- ای ثابت راسخ بر عهد و میثاق الهی ای روی تو در ملکوت ابهی روشن و ای خوی تو در انجمن عالم گلشن چه که بر عهد و میثاق ثابتی و بر ایمان و پیمان چون جبل راسخ. الیوم عروۃ وثقی و وسیله عظمی و سفینه نجات و معین حیات و جبل الله المتین و کتاب مبین و آفتاب علّیین و لوح محفوظ و رق منشور و رکن شدید و سدّ زبر حدید عهد و پیمان الهی است که از اول ابداع تا به حال عهدی چنین به اثر قلم اعلی توأم به کتاب اقدس که باحکامه المذكورة فيه ناسخه لكل ذکر و حکم لم تطابقها فی سائر الزبر و الالواح گرفته نشده است ملاحظه فرمائید که جمال قدم روحی لاقدام احبائه الثابتین فداء مثل سائر کورها امر را به قدر شعری رخنه نگذاشتند که احدی بتواند نفسی بزند باوجود این اهل شبّهات پیدا شده و به کنایه و اشارات میخواستند که وهنی به این اساس اعظم وارد شود هیئات هیئات فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین و انک انت تمسک بهذه العروة الّتی جعلها الله ممدودة من هذه العُدوة الدنّیا الی الملكوت الابهی و استبشر بفضل ربک الاعلی و استقم علی الامر و ثبت قدمیک و کن حصناً حصیناً و سدّاً منیعاً مقاوماً لیأجوج الشّبّهات و مأجوج الاشارات قل تالله الحقّ ان الامر اظهر من ان یتستّر بالروایات الخفیة و الشّبّهات السریة. الحمد لله آن حضرت در جمیع احوال مطلع و در حین و ایام صعود حاضر بودید و بر کلّ امور واقف دع هذه الاذکار و توجه الی لاهوت ربک المختار و استمدد من جنود الملكوت الابهی فسوف یؤیدک بقبیل من

الملائكة المقربين. ع ع...

۱۶۴... جمال مبارك به قلم اعلى نصّ قاطع کتاب عهد مرقوم فرمودند اول از اغصان و افنان و منتسبین و بعد از عموم احباب عهد گرفتند که کلّ توجه به مرکز میثاق داشته باشند و به صریح عبارت در کتاب اقدس میفرمایند، یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ايك الثناء و قصدت المقصد الاقصى الاخفى ارجعوا مالا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القويم و همچنين میفرماید، اذا غيض بحر الوصال وقضى كتاب المبدء فى المال توجهوا الى من اراده الله الذى انشعب من هذا الاصل القديم و قلم اعلى به صریح عبارت در کتاب عهد مرقوم فرمودند که مقصد از این دو آیه مبارکه غصن اعظم است و در حقّ مرکز نقض در الواح مرقوم فرمودند که اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود ساقط است. حال یا باید به مرکز عهده تشبّث نمود و یا گفت نعوذ باللّٰه که جمال مبارك خطا فرمودند و عالم نبودند و واقف نبودند لهذا جمیع را به توجه به مرکز عهد فرمودند و مبین کتاب مقرر داشتند و این خطای محض بود و جهل صرف، نعوذ باللّٰه من هذا الظن. در هیچ کور و دوری کتاب عهد در میان نبود و به اثر قلم اعلى نبود به این صریح عبارت نبود...

## هوالبهی

۱۶۵. ای یاران الهی ای مقبولان درگاه حضرت غیرمتناهی حضرت شهید چون نور سعید از مطلع توحید ساطع و لامع و واضح و مشهود ولی بصائر محروم با چهره تابان و جبین مبین و جمال دلنشین از اعلیٰ افق علیین ندا میکند، ای یاران من ای بزرگواران من، من کأس طافح از موهبت کلبه نوشیدم و شهد ملکوت ابهی را از دم شمشیر چشیدم پیراهن کهن برانداختم و در افق عزت علم افراختم و از عالم خاک به اعلیٰ افق افلاک سمند شهادت تاختم از این افق روشن ندا مینمایم ای عزیزان من ابواب موهبت کبری مفتوح است و صدور اهل بها مشروح و کأس عطا در دوران است و نغمات طیور فردوس اعلیٰ واصل به آذان. نسیم ریاض ملکوت ابهی عنبرشمیم است و ندیم خلوتگاه حق هر شخص حلیم، صلاهی عام است که بلند از درگاه عزیز علام است ندای یابشری است که متتابع از ملا اعلیٰ است قدر این فضل را بدانید و قیمت این موهبت را بشناسید رحمت حق بحر بی پایان است و الطاف جمال ابهی چون مه تابان اگر بدانید چه فیضی شامل است و چه فوزی کامل قسم به روی دلجوی محبوب ابهی و آن تبسمهای جان فزای آن دلبر بی همتا رقصکنان جان فشانی کنید و پاکویان به میدان قربانی میشتابید یک دست جام لبریز شهادت را در دست گیرید و یک دست صید موهبت کبری را به شست آرید و طوبی طوبی گویان و بشری بشری فریادکنان در میدان فدا دست در آغوش دلبر شهادت کبری کنید. ای یاران دل و جان من دمی مخسبید و



نفسی میارمید و آنی تآنی نکنید به کمال فرح و سرور و ثبوت بر عهد و میثاق ربّ غفور و امید وصول به افق پرنور در نشر نفحات الله کوشید و در ترویج امرالله منادی میثاق گردید و مبشّر به عهد و پیمان. از ثدی عنایت بنوشید و به کمال همت بکوشید و در آتش محبت الله بجوشید و به جان و دل بخروشید تا محرم این سروش گردید و همدم این ادراک و هوش. این جهان جهان سلطنت جمال ابهاست و این عالم مقرّ سریر حکومت حضرت اعلی آفتابش طالع من دون غروب قمرش لائح من دون افول نجومش ساطع من دون نزول افقش روشن من دون غیوم بحورش پرموج و طیورش در اعلی مرکز اوج انهارش تسنیم و سلسبیل است و اشجارش نهالهای باغ ربّ جلیل فسحتش وسعت لامکان اقلیمش کشور جهان جان سرورش لقای ربّ غفور ماندهاش فیوضات جمال مشکور کأسش کان مزاجها کافور عنوانش منشور حیات ابدی مقدّس از کرور دهور. ای یاران من بانگ بانگ میثاق است و عهد عهد محبوب آفاق و موهبت موهبت نیر اشراق تأیید ابدی است توفیق سرمدی است قدرت حضرت الهی قوت موهبت حضرت رحمانی دیگر چه خواهید و چه جوئید و در چه راهی پوئید البدار البدار یا اصحاب، البدار البدار یا احباب و البهاء علیکم.

ع ع

۱۶۶... از جمله اخبارات به ظهور مبارک در کتاب دانیال در اصحاب ثانی عشر در آیه یازدهم، ومن وقت ازالة المحرقة الدائمة و اقامة رجس المخرب الف و مئتان

و تسعون يوماً. طوبی لمن ينتظر و يبلغ الى الألف و الثلاث مئة و الخمسة و الثلاثين يوماً. اما انت فاذهب الى النهاية فتستريح و تقوم لقرعتك في نهاية الأيام. محرقة محل آتشی بود در قدس به موجب شریعت تورات قربان را بر او میسوزانیدند. میفرماید از ازاله آن محرقة یعنی نسخ شریعت تا هزار و دویست و نود روز وعده داده و این به حساب بعثت حضرت رسول است که ده سال با هجری تفاوت دارد و این حساب در سنه هزار و دویست و هشتاد واقع میشود که سنه ثمانین است و ورود جمال قدم به ارض سرّ و اعلان امر مبارک واضحاً مشهوداً. و در اخبار از حضرت رسول در کتاب مکاشفات یوحنا در باب دوازدهم در آیه اول میفرماید، و ظهرت آیه عظيمة في السماء امرأة متسريلة بالشمس والقمر تحت رجلها وعلى رأسها اكليل من اثني عشر كوكباً. این امرأة در اصطلاح یوحنا به معنی شریعت الله است و در بعضی مواقع شریعت الله را به مدینه مقدسه اورشلیم تعبیر مینماید، میفرماید متسريلة بالشمس، آفتاب علامت دولت ایران است و قمر علامت دولت عثمانیان، یعنی آن شریعت الّهی که دو دولت شمس و قمر در ظلّ او هستند، بعد میفرماید، و على رأسها اكليل من اثني عشر كوكباً. تاجی از دوازده ستاره که ائمه اطهارند و در آیه ششم میفرماید، والمرأة هربت الى البرية، یعنی شریعت الله به بادیه عرب رفت، حیث لها موضع معدّ من الله، محلّی خدا از برای او مهیا کرده است در آنجا، لکی یعولوها تا آن که خدا از او نگهداری کند و در آنجا باقی الف و مأتین و ستین يوماً، در هزار و دویست و شصت روز و هر روز

عبارت از يك سنه است و از عبارت رأيت سماءً جديدة و ارضاً جديدة لأنّ السّماء الأولى و الأرض الأولى مضتا و البحر لا يوجد في ما بعد و انا يوحنا رأيت المدينة المقدّسة اورشليم الجديدة نازلة من السّماء من عند الله مهياًة كعروس مزينة لرجلها، كه مقصود از اورشليم الجديدة و الامراة المتسربله شريعت الله جديدة است واضح گردد و اخبار ظهور جمال مبارك در آخر اصحاب مذکور يعنى بيست و يكم از مكاشفات يوحنا ملاحظه نما، ثمّ رأيت سماءً جديدة و ارضاً جديدة لأنّ السّماء الأولى و الأرض الأولى مضتا و البحر لا يوجد في ما بعد و انا يوحنا رأيت المدينة المقدّسة اورشليم الجديدة نازلة من السّماء من عند الله مهياًة كعروس و سمعت صوتاً عظيماً من السّماء قائلاً هو ذا مسكن الله مع الناس و هو سيسكن معهم و هم يكونون له شعباً و الله نفسه يكون معهم الها لهم.

و در اخبار از حضرت رسول در اصحاب تاسع عشر از مكاشفات يوحنا ميفرمايد، ثمّ رأيت السّماء مفتوحة و اذا فرس ابيض و الجالس عليه يدعى اميناً و صادقاً (الصّادق الأمين اسم و لقب آن حضرت است) و بالعدل يحكم و يحارب و هو متسربل بثوب مغموس بالدم و يدعى اسمه كلمة الله والأجناد الذين في السّماء كانوا يتبعونه على خيل بيض لابسين بزاً ابيض نقياً فمن فمه يخرج سيف ماض لكي يضرب به الأمم و هو سيرعاهم بعضاً من حديد و هو يدوس معصرة خمر سخط و غضب الله القادر على كلّ شيء و له على ثوبه و

علی فخذہ اسم مکتوب ملک الملوک و ربّ الأرباب.

در کتاب ایوب فصل بیست و نهم آیه بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم که آن شخص استدلال به تناسخ کرده است چقدر منافی حقیقت است و واضح است چرا میفرماید من میدانم که ولیّ من زنده است و در ایّام آخر بر زمین خواهد برخاست. این عبارت از بعث روحانی است زیرا میفرماید بعد از انگاه این پوست من تلف شود بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید، میفرماید بدون جسد خواهم دید این مشاهده روحانی است و این بیان را جمال مبارک در رساله ایقان فرموده‌اند که مراد عود و رجوع صفات است و تشبیه میفرماید که این گلی که در این بهار شکفته چون نظر به لطافت و رائحه و لون کئی بعینه گل پارسال را ماند چنانچه گفته میشود بهار آمد و باز گل آمد نه مقصود حقیقت مرگبه آن است.

و اما قضیه شاخه نابت از یسه در فصل یازدهم آیه اول از کتاب اشعیا میفرماید از دوحه یسه بیرون آمده شاخه‌ای از ریشه هایش خواهد شکفت. حضرت مسیح از طرف مادر از دوحه یسه پسر یعقوب نبودند بلکه مریم از سلالة هارون بود و هارون از نسل لاوی و میفرماید روح خداوند بر آن غصن قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند تفسیر کرده و میفرماید او به دیده خود حکم و داوری

خواهد نمود نه به مسموعات و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد کرد و جهان را به عصای دهان خود زده اشرار را به نفخه لبهای خود خواهد کشت. یعنی به بیان حکم خواهد نمود امانت و عدالت از خصائص اوست و در ایام او وحوش و طیور و درنده جمیع باهم مانوس خواهند شد یعنی اقوام مختلفه متنوعه متجاده متعارضه متباغضه باهم معاشرت و سلوک خواهند نمود. یسه به معنی اجر و مزد است و دوحه ربانیه به جهت ربانیان اجر جزیل است و فضل عظیم و از آن جمله در آخر میفرماید که قوم اسرائیل را از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شنعار و حماة و از جزیره های دریا در ارض مقدس جمع خواهد نمود، یعنی آوارگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان اولاد یعقوب را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد و این وقوعات بعد از حضرت مسیح نشده است ولی در این ایام آوارگان اسرائیل در اجتماعند.

و اما آیه چهاردهم از فصل ثالث یوئیل تا آیه هفدهم اخبار به ظهور جمال مبارک است و تفسیر آفتاب و ماه تاریک میشوند و ستاره ها از نور باز میمانند و زمین متزلزل میشود معانی این آیات در کتاب ایقان موجود ملاحظه کنید میفرماید پس خواهید دانست که من بیهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن میباشم.

و اما بشارات ظهور نقطه اولی و بشارات اشراق شمس ابهی در کتب مقدسه جناب آقا میرزا ابوالفضل جمع کرده‌اند عبدالبهاء اینقدر صدمات و بلا دارد که فرصت دقیقه‌ای آرام ندارد تا به تألیف کتب و رسائل پردازد. ای ثابت بر پیمان نمیدانید که چه خبر است واللّه الذی لا اله الا هو که اگر جبال راسیات تحمل این مشقات را تواند.

و اما مسئله حضرت آدم و شجره مراد نه چنان است که عوام میفهمند. مقصد از شجره مقام ظهور بلوغ هیکل امر الهی است به اعلی المقامات و آن مشروط به یوم موعود و قبل از یوم موعود ظهور بلوغ و رشد ممکن نه. حضرت آدم خواست که شریعت الله به نهایت درجه بلوغ رسد ممکن نشد زیرا بلوغ و رشد امرالله منوط و مشروط به یوم موعود مبارک بود. مثلاً طفل در سن شیرخواری ممکن نه که کمالات انسانی به تمامها در او ظاهر شود و از اطعمه لذیذه تناول نماید بلکه باید به شیر اکتفا کند تا به سن رشد رسد و کمالات عالم انسانی در او ظاهر و لائح گردد والا نه این است که حضرت آدم عصیان نمود و خطا کرد. این عصیان عبارت از حسنات الأبرار سیئات المقربین است نه خطا و عصیانی که عوام میفهمند و حضرت اعلی نیز یک معنی نزدیک به این معنی بیان فرموده‌اند و مراد از حوا حقیقت نفس آدم است این بیان مختصر است مفصل ابداً فرصت ندارم و باقی جواب مسائل شما انشاءالله در پوسته آتیه.

الهی الهی اید عبدك هذا على اعلاء كلمتك و ترویج دینك و نشر نفحاتك و قو  
 ظهرك و اشد د عضده واجعله سراجاً يتلأ بنور الأنقطاع و شجرة نامية بفيض  
 الألفاف وانصره على الذين نقضوا العهد والميثاق واجعله منادياً باسمك في كل  
 الجهات أنك انت الكريم الرحيم الرحمن.

از جمله اخبارات از حضرت رسول در انجیل یوحنا در فصل اول در آیه بیست  
 و پنجم، فما بالك تعمّد ان كنت لست المسيح و لا ايليا و لا النبی، یعنی مقصود  
 تو چیست اگر مسیح نیستی و ایلیا نیستی و آن نبی معهود نیستی الف و لام  
 عهد است یعنی آن پیغمبر معهود از این واضح میشود که منتظر سه شخص  
 بودند یکی مسیح و دیگری ایلیا و دیگری نبی معهودی.

و در فصل سابع از یوحنا آیه چهارم، فكثيرون من الجمع لما سمعوا هذا الكلام  
 قالوا هذا بالحقیقة هو النبی. آخرون قالوا هذا هو المسيح، میفرماید بعضی از  
 حضرات یهود که وعظ آن حضرت را شنیدند به دو فرقه شدند فرقه‌ای گفتند  
 فی الحقیقه این شخص آن نبی معهود است فرقه دیگر گفتند مسیح موعود  
 است و البهاء عليك. ع ع

هو الله

۱۶۷. ای یاران عزیز عبدالبهاء مکتوب مفصل که مرقوم نموده بودید رسید و به

کمال دقت قرائت گردید از گلشن معانی نفحه معطری به مشام رسید و از عبارات و اشارات آثار خلوص نیت واضح گردید که الحمد لله هر یک از آن جمع مانند شمع روشنند و به نار محبت الله افروخته و از جهان و جهانیان دیده دوخته و پرده اوهام سوخته و کثر حقیقت اندوخته لسان شکرانه به درگاه احدیت گشودم و پاک یزدان را حمد و ستایش نمودم که آن نفوس را موفق بر خدمت ملکوت نمود و چنین محفلی در نیویورک تشکیل گردیده که عاقبت سبب هدایت آن اقلیم گردد.

در خصوص رجوع ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان احبّاء اختلاف است، سبحان الله به کرات و مرات از قلم عبدالبهاء جاری و به نصّ صریح قاطع صادر که مقصود در نبوّات از ربّ الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کلّ مرکوز بر این نصّ صریح قاطع باشد. اما نام من عبدالبهاء ذات من عبدالبهاء صفت من عبدالبهاء حقیقت من عبدالبهاء ستایش من عبدالبهاء زیرا عبودیت جمال مبارک اکلیل جلیل من است و خدمت کلّ بشر آئین دیرین من از فضل و عنایت جمال مبارک عبدالبهاء رایت صلح اکبر است که در اوج اعلی موج زند و به موهبت اسم اعظم مصباح سلام عام است که به نور محبت الله درخشد منادی ملکوت است تا شرق و غرب را بیدار نماید و صوت دوستی و راستی و حقیقت پرستی و آشتی است که ولوله در آفاق انداخته و هیچ اسمی و رسمی و ذکری



و نعتی جز عبدالبهاء ندارد و نخواهد داشت. این است آرزوی من و این است اوج اعلای من و این است غایت قصوای من و این است حیات ابدیه من و این است عزت سرمدیه من. آنچه از قلم من جاری همان را بگوئید این است تکلیف کل. لهذا باید یاران الهی در عبودیت حق و در خدمت بشر و خیرخواهی عالم انسانی و محبت و مهربانی رحمانی عبدالبهاء را موافقت و معاونت نمایند.

ای یاران الهی الفاظ به ظهور جمال مبارک منسوخ شد و معانی مشهود گشت زمان مجاز گذشت و حقیقت جلوه نمود باید عبودیت مجسم شد و محبت مشخص گردید و روحانیت مصور شد و رحمانیت محقق، سبب حیات گردید و غافلان را نجات داد نفوس را به کمالات انسانی خواند و امم را به اتحاد و یگانگی دلالت کرد بیگانگی را بنیاد و اساس برانداخت و کل را یار و آشنا نمود این نفوس غافله را مانند اطفال خویش دید و در کمال محبت نوازش و تربیت نمود تا نادانان دانا گردند و کوران بینا شوند و کران شنوا گردند. ای یاران الهی زنهار زنهار از اختلاف زیرا بنیان الهی از اختلاف برافتد و شجره مبارکه از اریاح اختلاف از ثمر باز ماند گلشن توحید از زمهریر تباین افکار پژمرده گردد و نار محبت الله افسرده شود.

ای یاران الهی، عبدالبهاء مظهر عبودیت است نه مسیح خادم عالم انسانی است نه رئیس مفقود است نه موجود فانی محض است نه باقی و از این مباحث نتیجه و ثمری نه بلکه باید ما کل این گونه مباحثات و منافسات را

در کنار نهم بلکه فراموش کنیم و به آنچه که امروز واجب و لازم است قیام نمائیم زیرا این مباحث لفظ است نه معانی مجاز است نه حقیقت. حقیقت واقع این است که کلّ متحد و متفق شده این عالم ظلمانی را روشن نمائیم و این عداوت و بیگانگی بین بشر را بنیاد براندازیم به نفحات قدس خلق و خوی جمال ابهی جهان را معطر کنیم و به نور هدایت شرق و غرب را منور نمائیم خیمه محبت الله برافرازیم و جمیع را در سایه آن درآوریم و کلّ را در ظلّ شجره مبارکه راحت و آسایش بخشیم دشمن را از شدت مهربانی حیران کنیم و گرگان درنده خونخوار را آهوان صحرای محبت الله نمائیم. ظالم را حلاوت مظلومی بچشانیم و قاتل را تمکین و تسلیم مقتولان بیاموزیم آیات توحید منتشر نمائیم و محامد و نعوت ربّ جلیل ترتیل کنیم نعره یابهاء الأبهی به اوج اعلی رسانیم و فریاد اشرفت الأرض بنور ربّها به مسامع اهل ملکوت رسانیم. این است حقیقت این است هدایت این است خدمت این است علویت عالم بشریت. ای احبای الهی هر نفسی باید مردم را به عبودیت عبدالبهاء خواند نه مسیحی و هیچ نفسی نباید سرّاً و جهراً مخالف و مابین تعالیم عمومی تنطق نماید و نباید عبدالبهاء را ظهور ثانوی مسیح داند بلکه او را مظهر عبودیت و مرکز وحدت عالم انسانی شمرد و منادی حقّ در جمیع آفاق به قوه روحانی داند و مبین کتاب به نصّ الهی شمرد و فدائی هر یک از احبّاء الله در این جهان فانی داند و این مکتوب را طبع نموده انتشار دهید و علیکم البهّاء الأبهی. ع ع

۱۶۸... مسئله سرّ التّکیس لرمز الرّیس تتکیس دو معنی دارد یکی به معنی عود است و دیگری به معنی سرنگونی، میفرمایند یوم ظهور موعود کور سابق به جمیع شوّن عود مینماید یعنی در کور سابق چه قیامتی برپا شد کتاب جدید آمد و شریعت جدید نازل شد آسمان ادیان منظوی گشت به همچنین در کور لاحق عیناً مثل سابق عود خواهد کرد این است که حضرت رسول علیه السّلام میفرماید طابقوا النّعل بالنّعل و معنی ثانی که سرنگونی است مقصد آن است که در یوم موعود يجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم این مختصر بیان است که ذکر شد...

۱۶۹... قد ظهر سرّ التّکیس لرمز الرّیس این اشارت به عبارت حضرت شیخ احساسی است که در اخبار به ظهور میفرماید سرّ التّکیس لرمز الرّیس، این دو معنی دارد یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم حاصل میشود اعلاکم ادناکم میشود و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود مینماید طابقوا النّعل بالنّعل...

اتّصال نهر اردن به بحر اعظم بیانش واضح و مبرهن است، از جمله اشاره به تشریف جمال مبارک بحر اعظم به شواطی نهر اردن است و آن نهر در این بلاد است یعنی حضرت مقصود ربّ الجنود در بقعه مبارکه ارض مقدّس وادی

ایمن آید و به انوار تقدیس تجلی و جلوه فرماید...

۱۷۰... از آیه مبارکه قرآن آتیناک سبعاً من المثنائی سؤال نموده بودی، سبعاً من المثنائی را علمای رسوم حوامیم سبع و یا سوره فاتحه تفسیر کرده‌اند و مثنائی به جهت آنکه گویند سوره فاتحه دو مرتبه نازل شد یک دفعه در مکه و دفعه دیگر در مدینه و هفت آیت است لهذا مثنائی است و همچنین گفته‌اند که چون سوره فاتحه در صلوات قرائتش تکرر می‌یابد لهذا بالسبع المثنائی تعبیر شده یعنی دوباره ولكن حقیقت معنی مقصد سر احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت به ظهور بعد است که ذو الحروف السبع تکرر پیدا کرده است حروف سبع اول علی محمد و سبع مکرر ثانی حسین و علی. این است معنی سبع مثنائی یعنی هفتی که دوباره تکرر یافته یا آن که مظهر کلی در کور فرقان جمال محمدی بود با سیزده بزرگوار چهارده میشود چهارده مکرر هفت است فرصت نیست این معنی مختصر مفید است...

### هو الابهی الابهی

۱۷۱. ای ثابت بر پیمان در عنوان مکتوب خطاب یا عبدالبهآ بود این چه نداء بود که جان را به هیجان آورد و روح را مهتز کرد بشارت از جمیع جهات احاطه نمود چشم روشن شد و جان و وجدان نفحه گلزار و چمن یافت این نداء چون آهنگ ملاً اعلی عبدالبهآ را به وجد و طرب آورد فوالذی نور وجهی بنور

العبودية الصرفة لعتبه المقدسة که هیچ ترانه‌ای این مشتاق را به وجد و طرب نیارد مگر آهنگ یا عبدالبهاء و الحان طیور گلشن سبب سرور و حبور نگردد الا گلبانگ یا عبدالبهاء، این نغمه به رقص و طرب آرد و این لحن بدیع وله و جذب دهد ولی به شرط آنکه مرادف نعت دیگر نباشد و مقرون به لقب دیگر نگردد عنوان مجرد عبدالبهاء باشد تا جان و وجدان را بهجت بی پایان بخشد هذا صفتی و هذا سِمَتی و هذا لقبی و هذا منقبتی و هذا منائی فی اولائی و اخرائی. از احبای الهی ستایش فرموده بودید که در نهایت پرستش و نیایشند و پیمانۀ پیمان به دست گیرند و سرمست در بزم الهی لسان به شکرانه حضرت رحمان گشایند البتّه باید چنین باشند و جز این الیوم سبیلی از برای یاران نه و دلیلی از برای پاکان نیست از فضل عمیم ربّ کریم مستدعی و راجیم که قلوب دوستانش را مهبط الهامات ربّانیّه فرماید و مطلع اشراق فیوضات نامتناهیّه تا کلّ در کمال الفت و اتحاد و یگانگی از بیگانگی عالم غرور بیزار شده در نهایت خضوع و خشوع با یکدیگر محشور گردند ابدأ راتحه وجود از اعمال و اطوار و رفتار و گفتارشان استشمام نشود بزرگواری در خاکساری است و عزّت ابدیه در تذلل و انکسار و عبودیتّ بندگان حقّ هذا هو الفوز العظيم فی هذا الیوم المبین.

از آیه مبارکه یدبر الامر من السماء الی الارض ثمّ يعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدّون سئوال نموده بودید این یوم یوم قیامت کبری و

طامه عظمی است زیرا در آن یوم آثار و وقایعی و انوار و حوادثی و شئون و بدایعی و حقائق و اسراری و احکام و آثاری ظاهر گردد که پنجاه هزار سال گنجایش ظهور آن انوار و آثار را نداشته باشد و دیگر آن که در آن یوم که میقات یوم معلوم بود احکام و شرائع و آثار و فیوضات و تعالیمش هزار سال بلکه پانصد هزار سال جاری و ساری است این هزار سال یا پنجاه هزار سال حدود تقریبی است و کنایه از احقاب و دهور است و در آن یوم موعود فیوضات الهیه واضحاً از ملکوت رحمانیت و سماء فردانیت نازل و چون آن فیوضات در عالم ادنی الی الابد استقرار نیابد بلکه آن نور ساطع باز به کوکب لامع عود نماید و آن باران رحمت که از فیوضات بحر احدیت است باز به محیط عظیم راجع گردد چنانچه ملاحظه نمودید که در یوم ظهور نقطه فرقان روحی له الفداء انوار فیوضات از آن نیر لامع بر عالم امکان واضح و مشهود و ساطع گشت و هزار سال آن فیض رحمانی بر تلال و دیار و حقائق ممکنات فائض بود و چون دور منتهی شد آن آثار و انوار راجع به ملکوت غیب گشت پس اشراق جدید شد و نور بدیع طلوع نمود صبح احدیت دمید و نیر آفاق درخشید محیط عظیم به موج آمد و امواجش اوج ملاً اعلی گرفت ابر رحمت برخاست و باران موهبت بارید نور حقیقت طلوع نمود راه هدایت واضح گشت دلیل جلیل ظاهر شد و سبیل حضرت رحیم مکشوف و آشکار شد بهار الهی چنان بذل و بخشش نمود که در آغوش تربیت جنت ابهی را زینت بخش ملکوت اعلی کرد این نور جدید که در یوم سعید عَلم افراخت فیوضات

و انوار و اسرار و آثار و آیات و بیناتش تا پانصد هزار سال حکمش جاری است. بیش از این به جان عزیزت فرصت تحریر ندارم و آلا این آیه مبارکه را شرحی بدیع در سفری جلیل مینمودم و عليك البهاء. ع ع

۱۷۲. ...جمال مبارك بر سریر ربوبیت مستوی و جمیع ما در سلك عبودیت مبتدی و در بندگی آستان مقدس در يك سلسله‌ایم امری اعظم از این از برای یاران تصور نتوان کرد که شريك و سهیم عبدالبهاء در عبودیت آستان مقدسند هر زمان که سوره یوسف میخوانی چون در احسن القصص یعنی تفسیر سوره یوسف حضرت اعلیٰ روحی له الفداء یوسف را به یوسف حقیقی جمال مبین تفسیر فرموده‌اند و به سیدنا الاکبر تعبیر نموده‌اند هر دم بخوانی گریان گردی و بر مظلومیت جمال مبارك سوزان و بریان شوی...

### هو الله

۱۷۳. و انت الّذی یا الهی تقدّست اسمائک الحسنی و تنزّهت امثالك العلیا عن ادراک عقول زهت و ادركت حقائق الأشياء لأنّ عناکب الأوهام انّی لها یا الهی ان تنسج بلعاب ادراکها علی اعلیٰ قباب کلت عن الوصول اليها اطيّار الأفكار مع ذلك هل یقتدر اولو النّهی و الأفهام ان یعرفوا اسرار حقیقتک المکنونة عن حیّز الأکوان ربّ انّ حقیقة الامکان تعجز عن ادراک اسرار حیّز الکیان فکیف یا الهی لها ان تدرك السرّ المصون و الرّمز المکنون الّذی ما اطلع به الحقائق

النورانية في حيز الوجود في عالم الكمون الهى الهى كَلَّت اجنحة الأفكار عن الصعود الى ملكوت الأسرار و ذهلت عقول الأبرار عن الوصول الى الجواهر المكنونة خلف الأستار ربّ انّ حقيقة الادراك في حيز الامكان من حيث هي هي قاصرة عاجزة بالبرهان عن الاحاطة بسرّ من اسرار الرّحمن لأنّ كلّ ادراك محيط بالحقيقة المدركة في حيز الوجود فكيف الحدوث يحيط بالسرّ القديم الآ ان يكون القديم محاطاً و الحدوث محيطاً و هل يمكن ذلك لأنّ المحيط اعظم من المحاط و العالم محيط بالمعلوم مع ذلك كيف الطريق اليك و السبيل الى ملكوت قدسك فليس لنا الا العجز و الفقر عند ظهور اسرار الابداع فكيف الحقيقة المنيعه الغائبة عن حيز الأوهام و الأفكار و لكن انك بفضلك العظيم و جودك المبين و رحمتك الّتي سبقت العالمين قد ابدعت حقيقة نورانية و كينونة صمدانية و هوية رحمانية و جعلتها مرآة صافية لامعة حاكية مستفيضة عن غيب الامكان و مشرقة لاثحة فائضة على الأكوان حتى تنقذ عبادك المخلصين من عبادة اوهام انطبعت في قلوب العارفين اذا ما دون الأصفياء يا الهى عندما يناجون او يسجدون او يركعون تتصوّر في اوهامهم حقيقة موهومة محاطة مدركة للعقول و الأفكار و يعبدونها و هم خائضون في بحور الظنون و الأوهام لأنّ غيبك المنيع لا يدرك و ذاتك البحت لا يوصف السبيل مسدود و الطلب مردود و مهما تعارج اهل العروج انما يرجعون الى آية اودعتها في حقيقة الأشياء سرّ الوجود و هذا منتهى الارتقاء لأهل الشهود و تلك الآية عالية من ان تعرف بجميع شئونها في حيز الصعود فلك الحمد بما هديتنا الى مركز الجلال معرض



الجمال مطلع الأنوار مشرق الآثار مهبط وحيك بين الأبرار و انقذتنا من الظنون و  
الأوهام و نجيتنا عن عبادة الأصنام التي تصوّرها العقول و الأفهام و لك الشكر  
على ما فتحت ابواب العرفان على اهل الايقان و انزلت من سماء الطافك ماءً  
طهوراً و سالت اودية القلوب بذلك الفيض المدرار و السيل المنحدر من مركز  
الأسرار ربّ ربّ قد اظهرت السبيل و اقامت الدليل و هديت الكلّ الى ملكوتك  
الجليل قد شاعت الآثار و ذاعت الأسرار و تزلزلت ارض الحقائق و ارتعدت  
الفرائص و اكفهرت النجوم و انتشرت الكواكب و اظلمت الشمس و تساقطت  
الثوابت و ظهر البرهان و اشرق شمس العرفان و بانّت كلّ سرّ غامض في حيز  
الأكوان و تجلّى جمالك بقوة قاهرة على الآفاق و قدرة محيطة على الملوك و  
المملوك في يوم الاشراق ما من اذن صاغية آلا سمعت النداء و ما من نفس  
قدسية آلا اهتزت من النفحات قد سبقت نفوذ كلمتك بين الأبرار و الأخيار و  
شهدت الألسن بعظمة ظهورك في عصر الأنوار مع ذلك يا الهى احتجبت عن هذا  
النور المبين عصبه الانكار و اعرضت عن جمالك المنير ثلّة الأغيار أنّهم ما آمنوا  
بجمالك الأعلى و مظهر نفسك الجامعة لفيوضات لاتتناهى كم من آيات نزلت و  
كلمات تمّت و آثار دونت فما اقتعت تلك القدرة العظيمة الغفلاء و ما اعنت تلك  
القوة القديمة البلهاء و لانفعت تلك الآيات البيّنات و لا افادت تلك الصّحف و  
الزّبر الجامعة الكلمات ثمّ بعد ذلك بما اظهرت قوتك القاهرة على الكائنات  
فقاوم مطلع الأنوار كلّ الملل و الأمم في هذا السّجن العظيم و اعلى كلمته تحت  
السّلاسل و الأغلال في هذا الحصن المنيع و انتشرت آثاره في الآفاق و شاع و

ذاع صیت امرک فی الأقالیم الشّاسعة الأقطار و هذا برهان ساطع و دلیل قاطع  
 لاولی البصائر و الأبصار. الهی الهی اسئلك بالطافک الّتی اخترت بها المخلصین  
 بین العالمین و بها فضلتهم علی من فی السّموات و الأرضین بان تکشف الغطاء  
 عن الأبصار و تجزل العطاء علی الأبرار و تهدی الغافلین الی الماء المعین و  
 تسلك بهم فی هذا الصّراط المستقیم انّک انت الکریم انّک انت العظیم انّک انت  
 الرّحمن الرّحیم.

ای ثابت بر پیمان در جمیع صحف و الواح الهی که از حضرت نقطه اولی روحی  
 له الفداء نازل حجت کلیه آیات الهیه است و در جمیع الواح بیان به ظهور من  
 ینظره الله بشارت فرموده و ظهور آن نیر اعظم را به هیچ شرطی مشروط  
 نفرموده بلکه جمیع امور را منتهی به تحریص و تشویق ایمان به جمال رحمان  
 فرموده. بیان را مطالعه نمایند در هر فصلی از فصول منتهی به آن گردد که  
 مبادا در یوم ظهور نفوس محجوب مانند و معاذالله به نفس بیان احتجاج و  
 اعتراض بر جمال رحمان کنند. از جمله میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب  
 بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان لانه خلق عنده، و واحد بیانی نفس  
 مقدّس است و حروفات حی ثمانی عشر یا به آنچه که در بیان نازل. ملاحظه  
 فرمائید که به صریح عبارت میفرماید و به چه تأکید بیان میفرماید که مبادا  
 به واحد بیان محتجب از آن شوید و یا به آنچه در بیان نازل محتجب گردید.  
 این معلوم است که حضرت نقطه اولی نفس مقدّسه روحی لترتبه الفداء واقف بر

یوم ظهور و جمال موعود و سر مکنون و رمز مصون بودند این تصریح به جهت تأکید است تا مبادا نفسی اعتراض نماید که فلان شخص چون موقن به این ظهور اعظم نشد محلّ شبهه و ریب است حال اهل بیان را ملاحظه کن که به چه اوهامی تشبّث نموده‌اند فریاد برآرند این مکتب من ینظهره الله و این ملوک البیان و این المعابد و این شهداء البیان و حال آن که اگر کار بر این منوال باشد اهل فرقان نعره زنند و فریاد برآرند و بگویند این الطّامة الکبری و این القيامة العظمی و این تکوّر الشّمس و این انشقاق القمر و این انتشار النّجوم و این تزلزل الأرض و این انفطار السّماء و این سیر الجبال و این حشر الوحوش و این تسجّر البحور و این الحشر و این النّشر و این الصّراط و این المیزان و این ملائکة العذاب و این یوم کان عند ربّک خمسون الف عام این التّعیم و این الجحیم و این النّار الموقدة و این الجنّة المزلفة و این الکوثر و السّلسبیل و این عین التّسنیم و الماء المعین و این ملائکة العذاب و این زبانیة النّار و این و این و این. حضرت اعلیٰ روحی له الفداء میفرماید جمیع این وقایع در یوم ظهور در طرفه العین منقضی شد خمسین الف عام در ساعتی منتهی گشت پس چون جمیع این وقایع عظیمه در لحظه‌ای از لحظات وقوع یافت آیا مکتب من ینظهره الله در خمسین عام منتهی نمیشود؟ ملاحظه کنید که چقدر اسیر اوهامند. این که میفرماید او بما نزل فی البیان مقصود همین است که اهل بیان نگویند این ملوک البیان و این مکتب من ینظهره الله. سبحان الله این قوم آن ظهور اعظم را مشروط به این قضیه مینمایند که مانند طفلان در دبستان

صبيان داخل شود و اين برهان ثبوت حقیّت اوست فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً. سبحان الله بعد از شهادت حضرت اعلى روحى لتراب اقدامه الفداء شخص معهود چه قیامى نمود و چه اقدامى کرد و چه لسان فصیحى گشود و چه بیان بلیغى ظاهر کرد؟ جميع یاران الهى شاهد و گواهند که بعد از شهادت حضرت اعلى روحى له الفداء غیبوبت نمود مختفى شد به صفحات نور فرار کرد و از آنجا با لباس درویشى در نهایت ابتدال به صفحات مازندران و گیلان حرکت نمود تا به کرمانشاه رسید. در وقتى که جمال مبارك را از ایران اخراج نمودند باوجود سطوت پادشاهى و عداوت و بغضای جميع اهالى در نهایت وقار به کرمانشاه وارد شدند شخص معهود ابدأ جسارت ملاقات ننمود و چون جمال مبارك وارد عراق شدند آن شخص خفياً با لباس تبدیل وارد بغداد گردید و در محله عرب منزل و ماوى نمود و ابدأ جسارت ملاقات به نفسى نکرد، کارى که از ایشان حاصل شد، خدمتى که ظاهر گشت این بود که از اطراف بنات معدوده طلب نمود و به آنان اقتران کرد من جمله امّ المؤمنین همشیره ملاً رجبعلی که از زوجات مطهره حضرت اعلى بود و ابدأ اقتران به صریح بیان جائز نه باوجود این مؤانست کرد و بعد از ایام معدوده به سید محمد مشهور بخشید و آن مخدره تا نهایت حیات در تحت نکاح سید محمد بود این قضیه در نزد کلّ معلوم و مشهود است. ملاحظه فرمائید که جوهر وجود آن حقیقت نورانیّه و کینونت صمدانیّه و لطیفه ربّانیّه در میدان فدا جانفشانی فرمود و دم مطهرش میدان آذربایجان را

رنگین کرد بعد از این مصیبت کبری و رزیه عظمی اگر در آن شخص معلوم ذره‌ای وفا بود دیگر خود را به موانست نساء و الفت زوجات و تعدد قرینات هیچ آلوده مینمود؟ جمال مبارک از بدایت امر الی یوم صعود واضحاً مکشوفاً من دون ستر و حجاب در مقابل جمیع امم و ملل و ملوک مقاومت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و الواح ملوک نازل شد و سرّ سجود ظاهر گشت و واضحاً مشهوداً من دون تأویل خطاب شدید صریح به اکثر ملوک فرمودند و آنچه از قلم اعلی نازل پی در پی ظاهر گشت و اخبارات واقع شد و بشارات لامع گشت و اندازات واضح گردید هل یتوی الظلمات و النور لا و ربک الغفور ولكن الناس فی خوضهم یلعبون و لا یبصرون و لا یسمعون و لا یفهمون یدعون من دون الله ما لا یضرهم و ما لا ینفعهم ذلك هو الضلال البعید یدعو لمن ضره اقرب من نفعه لبئس المولى و لبئس العشیر و عليك البهء الأبهی. ع ع

### هو الله

۱۷۴- الهی الهی هولاء عباد کشفتم عن اعینهم الغطاء و جزلت لهم العطاء و نورت ابصارهم بمشاهدة آیاتک الکبری حتی ترکوا الضلالة و العمی و اهدوا الی نور الهدی و انقذتهم من غمار الضلالة و الغوی و نجیتهم من ظلام حالک مستول علی الوری ربّ کلّ واحد منهم رضیع ثدی عنایتک و غریق بحر هدایتک و متوجه الیک و منجذب الی ملکوت فردانیتک لك الحمد بما هتکت الأستار و اظهرت الأسرار و اشرقت بالأنوار و اظهرت الآثار حتی لاح نور الايقان و اضاء صبح الاطمینان

و تنور القلوب و الوجدان و قاموا على خدمة امرک و اعلاء کلمتک و نشر ذکرک و نشر لثالی معرفتک و ایقاد نار محبتک و لك الشکر علی ذلك انک انت المعطى الهادى المهیمن الکریم اللطیف الودود لا اله الا انت الملك الحقّ المقننر العزیز الرووف.

ای یاران عبدالبهاء در هر دمی صد هزار شکرانه به ملکوت قدم نمائید که بدرقه عنایت رسید و صبح هدایت دمید و نسیم موهبت وزید و آهنگ ملاء علی به مسامع روحانیان رسید و آذان نغمه یابهاء الابهی شنید. سبحان الله باوجود آن که حضرت اعلی روحی له الفداء در جمیع زبر و الواح ذکرى جز ستایش من ینظهره الله نفرمودند و جمیع احکام و مسائل و حقائق و معانی بیان را مشروط و موکول به تصدیق اسم اعظم نمودند و به صریح عبارت بیان فرمودند که اگر الیوم خود را ظاهر فرماید انا اول المؤمنین بعد در خطاب به شخص بزرگواری میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی لأنهم خلق عنده، یعنی در ظهور مجلی طور مبادا محتجب به واحد بیانی گردی و واحد بیانی عبارت از هیجده حروف حی و نفس مبارک است که عدد واحد تمام شود باوجود این غافلان محتجب به آن گشتند که چرا فلان موقن نشد و حال آن که حضرت اعلی روحی له الفداء چنین فرمودند. ای کاش آن شخص را میدیدند و اطوار و احوال و کردار او را به میزان الهی میسنجیدند تا واضح و معلوم شود که به سبب انحراف حتی عقل و شعور مسلوب شده تا چه

رسد به اسرار و عرفان ربّ غفور. اهل فرقان اعتراض به حضرت اعلیٰ روحی له الفداء مینمودند و میگفتند این القیامة الكبرى و این الطامة العظمیٰ این المیزان و این امتداد الصراط این السّوال و الجواب و این الحساب و الكتاب این الحشر و النّشور و این قیام اصحاب القبور این طلوع الشّمس من مغربها و این انتشار النّجوم من مطالعها و این زلزلة الأرض فی مشارقها و مغاربها این النّفخ فی الصّور و این النّقر فی النّاقور این تسعّر النار و این تزیین الجنّة بفاکهة الثّمار این الکوثر و السّلسبیل و این الماء المعین. باری اعتراض مینمودند که این وقائع عظمیٰ صریح کتاب الله و شروط قیامت کبریٰ است اما حضرت اعلیٰ میفرمایند که جمیع این وقوعات خمسين الف سنه در دقیقه‌ای در طرفه العین واقع و منقضی شد باوجود این اهل بیان گویند این ملوک البیان و این معابد اهل التّبیان این اجراء الاحکام و این مکتب من ینظره الله فتباً لكلّ جاهل و سحراً لكلّ متجاهل. قدری باید در حجابات اهل فرقان نظر کرد و اشکالات و شبهات آنان صد هزار مرتبه اعظم از این است گذشته از این جمال مبارک در ایام عراق دو سال غیبوت فرمودند شخص معهود در پس پرده خوف چنان محجوب که نام و اثر به کلی مفقود کار به درجه‌ای رسید که ذکر از امرالله نماند نفوسی بودند معدود و مخمود و در زاویه خمول مخفی و مستور تا آن که جمال قدم روحی لأحبائه الفداء مراجعت فرمودند به محض ورود به عراق چنان پرتو انوار به آفاق زد که عقول واله و حیران شد صیت امرالله بلند گشت و آوازه اشراق شمس حقیقت به شرق و غرب رسید فریداً

و حیداً به نفس مقدّس مقابل من علی الأرض قیام فرمودند و واضح و آشکار بدون ستر و حجاب به اعلاء کلمة الله در آفاق پرداختند خضعت له الأعناق و ذلت له الرقاب و خشعت له الأصوات و شخص معهود در زاویه خمول خزیده و از ترس و خوف در صفحات بصره و سوق الشیوخ نام خویش را حاجی علی گذاشته و کفش و گچ فروشی مینمود و این قضیه را حتی بیانیان شاهد و گواهند نفسی انکار نتواند و چون به قوت اسم اعظم امر الله را عظمتی حاصل و خوف و خشیت از میان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود و حال در جزیره قبریس چون تحت حمایت انگلیس است به مکاتبه پرداخته زیرا ابدأ خوفی نیست حریت ادیان و آزادی هر ملتی موجود. یا لله این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره قبریس است چه قدرتی بنمود باوجود حریت و کمال آزادی ادیان و ملل که انسان واضحاً صریحاً در میادین و معابر و معابد اقامه حجّت و برهان میتواند که بنماید آیا این شخص محترم توانست که يك نفس هدایت نماید و یا آن که در مجمعی و محفلی لسان نطق بگشاید و یا آن که شخصی را مدعن به اندک دانائی خویش نماید و یا آن که حرکتی نماید که ذکرش در محلی و یا روزنامه‌ای مذکور شود؟ آیا عجزی اعظم از این تصور توان نمود؟ لا والله. اما جمال مبارک در سجن اعظم در کمال اقتدار مقابل من علی الأرض قیام فرمود و به ملوک و سلاطین الواح مرقوم و ارسال فرمود حتی به مرحوم ناصرالدین شاه لوح مخصوص فرستاد و در جمیع اورپا آن الواح نشر گردید. مختصر این است که امر



مبارکش را در سجن اعظم فی الحقیقه در تحت سلاسل و اغلال بلند فرمود، چه قدرتی است اعظم از این؟ واللّه الذی لا اله الا هو اگر اندک انصافی باشد همین برهان کفایت است و به برهان دیگر احتیاج نیست و از اول ابداع تا به حال هیچ مظهر مقدّسی از مظاهر الهیه در یوم خود امر خویش را در سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال بلند نکرد و این قضیه در ایام خود ما واقع گشت حکایت و روایت نیست که ادنی شبهه حاصل شود صیت الهی از سجن اعظم بلند شد و آوازه امر حقّ در سجن اعظم جهانگیر گشت و ندای الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را به حرکت آورد فانصفوا یا اولی الأنصاف و از این گذشته البتّه میدانید که شخص معهود حال در چه حالت است به ظاهر ظاهر نیز در خسران مبین است جمیع اولاد هر يك در حالتی عجیب یکی ترسا شده و دیگری در کلیسا پارسا یکی وقف شرابخانه است و دیگری خادم بتخانه البتّه این تفاسیل به گوش کلّ رسیده غافلان اگر انکار کنند شخصی معتمد بفرستند تا تماشا کند مقصد این است حال مقتدا چنین فیا اسفا علی الاتباع و البنات و البنین ولی بحر اعظم را این گونه کفها مقاومت ننماید يك موج زند و خاشاک و خس را به کنار اندازد و دریا در نهایت صفا جلوه نماید کلاً پریشان و پشیمان گردند و نادم و بی نشان شوند فسوف ترون الغافلین فی خسران مبین و علیکم البهآء الأبهی.

## هو الله

۱۷۵. ای بنده حق در دورهای سابق آثار قدرت الهیه و حقیقت امر هرچند واضح و باهر بود ولی به ظاهر امتحانات الهی شدید و جاهلان را مدار ترددی حاصل زیرا شمس حقیقت از خلف سحاب رقیق ساطع و لامع چه که حضرت موعود را به حسب نصوص قاطعه صریحه شروطی در الواح الهی نازل و عوام آن نصوص را به ظاهر ظاهر تفسیر مینمودند و چون مطابق فکر خویش نمی یافتند محجوب و محروم میماندند. مثلاً ظهور حضرت قائم را شروطی مانند ظهور دجال و سفیانی و لوای قاهر و سیف شاهر و سلطنت ظاهر و پیش آهنگی تیوس سبعة و پرواز نقبا و نجبا از اطراف عالم به کعبه و ظهور آثار عجیبه و فتوح شرق و غرب و خضوع عجم و عرب و سفک دماء علما و گردش هفت آسیاب به خون آن سفها و در انجیل شرایط ظهور نیز منصوص و آن کسوف و خسوف و سقوط نجوم و تزلزل ارض و ارتجاج جبال و فریاد و فغان قبائل و امم و نزول موعود بر سحاب مرکوم و هبوط جنود ملائکه و نفخ صور و صوت صافور و امثال ذلك. لهذا محتجبان را به حسب ظاهر اسباب عذری در دست و همچنین ظهور قیامت کبری را شروط تزلزل ارض و بعث قبور و خروج اموات و تکوّر شمس و انشقاق قمر و انتشار نجوم و نسف جبال و حشر وحوش و انفطار سما و امتداد صراط و نصب میزان و حشر اجسام و تسعیر نیران و تزیین جنان و حور و غلمان و فاکهه و رمان و حوریات لم یطمثهنّ انس قبلهم و لا جان بود. یعنی قیامت موقوف بر ظهور جمیع این آثار بود و جمیع این وقایع

عظمی و قیامت کبری را حضرت اعلیٰ روحی له الفداء میفرماید در طرفه العین واقع و در نفسی حاصل شد و نفسی بوئی نبرد و ابدأ ملتفت نشد. اما این ظهور اعظم را الحمد لله شروطی نه و عهدی نیست حجابی در میان نه و وسیله حرمانی در دست نیست، اولاً آن که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء خطاباً به اعظم ارکان بیان میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان. یعنی در ظهور من ینظره الله زنهار زنهار به واحد بیانی محتجب نشو لانه خلق عنده، زیرا واحد بیان خلق من ینظره الله است و واحد بیان هیجده حروف حیند و نوزدهم خود حضرت اعلیٰ روحی له الفداست و لا بما نزل فی البیان و همچنین میفرماید زنهار زنهار مبادا به آنچه در بیان نازل به آن از او محتجب گردید یعنی مبادا بگوئی که در بیان چنین مذکور است این دلالت بر این میکند که من ینظره الله باید دو هزار سال بعد ظاهر شود دیگر عدم شروط و عهد از این صریحتر چه؟ پس معلوم شد که در این دور اعظم ابدأ اسباب احتجابی نه حضرت اعلیٰ روحی له الفداء میفرمایند که وقوعات قیامت کبری که در یوم خمسین الف سنه باید وقوع یابد در طرفه العین واقع شد باوجود این بیانیها میگویند چرا مکتب من ینظره الله امتداد نیافت و با صبیان محشور نگردید و الف با تا نخواند و طفل ابجدخوان نگشت ملاحظه نمائید که چقدر غافل و ابله و بلید و محتجبند.

و از این گذشته ملاحظه نمائید که در این دور الهی چگونه قدرت نامتناهی

ظاهر و آشکار شد. در سلف محتجبین به مظاهر الهیه استناد جهل و عجز میدادند یکی ان تتبعون الا رجلاً مسحوراً میگفت و دیگری افتری علی الله ام به جنه بر زبان میراند و دیگری و اذا رأوك ان يتخذوك الا هزواً هذا الذى بعث الله رسولا تكلم میکرد و در کور مسیح به یا مریم ماکان ابوک امره سوء و ماكانت امك بغياً اعتراض میکردند و در کور حضرت موسی انه لكبيرکم الذى علمکم السحر فرعون بر زبان میراند و اقوام به سائر انبیا و مانراک اتبعک الا اراذلنا بادی الرأى به کمال استهزاء میگفتند. اما در این یوم الهی و عصر ربانی و قرن رحمانی نفسی به این کلمات تفوه ننمود کل قبائل و امم از ترک و فرنک و تاجیک و امریک و افریک شهادت بر عظمت و بزرگواری مظهر الهی دادند نهایت این است که انکار حقیقت و مظهریت نمودند و بس و الیوم در جمیع اوراق و جرائد عالم امم متمدنه شهادت بر عظمت جمال مبارک میدهند پس ببین قوت و قدرت کلمه الله چگونه در عروق و اعصاب هیکل عالم تأثیر نموده حتی بیانیها نیز از نفوذ امر بهاءالله و سطوع انوار ملکوت ابهی و قوه نافذه کلمه الله در میان اغیار اعتباری حاصل نموده زیرا خلق کل را یک طائفه میدانند مثلاً ملأ هادی دولت آبادی در اصفهان در حضور ذنب نجفی محض حفظ روح بیفتوحش بر روی منبر تبری تام استغفرالله از حضرت اعلی نمود و لعنت نمود و جان دربرد و چون به طهران آمد صم بکم عمی فهم لایرجعون بود. پس از آن که نفوذ امر بهاءالله در ارکان عالم تأثیر کرد شرق معطر شد و غرب منور گشت و حکومت مایوس از قلع و قمع شد و اکثر

ناس در سرّ سرّ طالب اطلاع بر حقیقت حال شدند شخص معهود با متعلقین و منتسبین خویش در نزد اکابر و اعظام طهران اظهار وجود نمودند و مشغول به ترویج اوهامات خویش گشتند جمهور ناس نیز جمیع را یک طائفه میدانستند لهذا از طالبان بعضی پذیرفتند این باید سبب شکرانه ایشان باشد بالعکس به کفران برخاستند و در میان یار و اغیار اهل حق را هزار افترا زدند و بدنام نمودند فسوف بیرون انفسهم فی خسران مبین. از این گذشته جمیع یار و اغیار حتی افراد بیانیها مطلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلی احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر بدست و پوست طریقت بر دوش از مازندران به این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیر داد و خود در نهایت تقیه و خفا در مازندران و رشت سیر و گشت مینمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفياً به لباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک به سلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش یعنی گچ فروش معروف بود ابدأ ذکری از امر باقی نمانده بود و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت و صوت حق جهانگیر گشت و خوف و خطر نماند هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس متظلل در ظل انگلیس تا به

حال کجا بودی یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی بعد از شهادت حضرت اعلیٰ روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد جز این که به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت از جمله ملاّ جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران و دیگران و در آخر هر یک توقیع ارسالوا لنا بکراً مرقوم بود و هیچ یک هم نیز الحمد لله ارسال ننمود و در لوح مسطور مرقوم گشت انّ الله یحبّ ان یراک بین الفین من الحوریات و هرچه ممکن بود تزئید نساء شد، از شیراز امّ احمد از تفریش بدری از مازندران رقیه و از بغداد متعدّد باوجود این به اینها قناعت نشد حرم محترمه حضرت اعلیٰ همشیره ملاّ رجبعلی امّ المؤمنین که به نصّ قاطع حضرت اعلیٰ ازدواج جائز نه او نیز تصرف شد و بعد از چند روز به حاجی سید محمد بخشیده گشت. دیگر نه صدائی نه ندائی نه ذکری و نه ثنائی به کلی امر حضرت اعلیٰ روحی له الفداء محو و نابود گردید و اگر جمال مبارک روحی لأحبّائه الفداء از سفر کردستان مراجعت نفرموده بودند واللّٰه الذی لا اله الا هو اسمی از این امر باقی نمانده بود و جمیع خویش و بیگانه به این شهادت میدهند. باری حال نیز در قبریس تحت حمایت انگلیس الحمد لله به راحت و سرور مشغول و بیچارگان مریدان در طهران به مواعد عرقوبیه و رمل و اسطراب وهمیه ترغیب و تحریص بر فساد و فتنه در حقّ حکومت گردید که چنین و چنان خواهد شد و به واسطه مریدان بی خردان تاج و صولجان بخشیده شد و جمیع گرفتار گشتند و آن بیچارگان به

نکبت ابدی و خسران سرمدی مبتلا شدند و خود در کمال راحت نه خوفی نه باکی و نه بیم از موقع خطرناکی در کمال نعمت و آسودگی ایامی میگذرانند. باری مقصود این است این مریدان که در طهران عربده مینمودند و مطمئن به وعد و وعید او بودند لازم بود که او را بخواهند که به طهران قدم رنجه فرماید و سرور و سردار گردد و چنین تشویقات و تحریصات را در آنجا مجری بدارد. مظاهر الهیه و اولیای الهی آنچه به دیگران تکلیف مینمودند اول خود متصدی آن میشدند لکن جناب معلوم در قبریس در مهد امن و امان آرمیده و بیچارگان مریدان را دم توپ انداخت و به دار کشید اگر نفسی انصاف دهد همین کفایت است و عليك البهء الأبهی. ع ع

### هوالابهی

۱۷۶. ای منجذب الی الله صبح هدی چون از افق اعلی طلوع نمود بشارتی بود ابرار را و نعمتی بود اشرار را بینایان سرور بی‌پایان یافتند و عاشقان در بحر فرح بی کران غوطه زدند مشتاقان شادمان شدند و طالبان جنت رضوان رایگان دیدند ولی سیه دلان خفّاش صفت به حفرات شبّهات خزیدند و به متشابهات تشبّث نمودند و از آیات محکّمات محروم گشتند یکی نعره ولکنه رسول الله و خاتم النبیین برآورد و دیگری فریاد افتری علی الله کذبا ام به جنة بلند کرد یکی گفت شریعت غراً نصوص قاطعه مستمرّ الاحکام و ابدی الاجراست و دیگری گفت قیامت کبری مشروط به وقایع و حوادث عظمی یکی گفت این

الدَّجَال و این الحمار دیگری گفت این زلزله الارض زلزالها و این یومئذ تحدث اخبارها و این الصراط و این الحساب و این المیزان و این الحشر و النّشر و النّیران و این ملائكة العقاب و این السّوال و الجواب این النّار و جحیمها و این الجنّة و نعیمها. باری هر يك از جاهلان بهانه‌ای نموده و شبهاتی القا کرده و از ظهور شمس حقیقت خفّاش صفت محتجب گشتند و حال آن که اهل حقیقت جمیع این آثار را در کمال وضوح فهمیده مشاهده نمودند طوبی لهم و حسن مآب. پس به شکرانه حضرت احدیت پرداز که این حجابات را هتک نمودی و این سبحات را کشف کردی نور حقیقت یافتی و شعله نورانیّه هدایت کبری برافروختی و در ظلّ سدره منتهی منزل و مأوی جستی و در حدیقه جنت ابهی داخل شدی. حال اهل بیان را ملاحظه نما که باوجود آن که ظهور حضرت اعلیٰ به جمیع این شروط مشروط و به ظهور این علائم کبری و وقوعات عظمی منوط و حضرت اعلیٰ روحی له الفدا میفرمایند که این وقایع عظیمه و قیامت کبری در طرفه العین واقع و در کمال شکوه وقوع یافت و گذشت و محتجبین ابدأ ملتفت نشدند و از خواب غفلت بیدار نگشتند باز محتجبین بیان نعره میزنند این ملوک البیان این معابد البیان این صوامع البیان این انتشار البیان این مکتب من ینظره الله؟ باوجود آن که حضرت اعلیٰ به صریح عبارت و مسلمی در نزد عموم در غیاض بیان و ریاض تبیان مانند غضنفر الهی فریاد میفرماید ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان. از جمله ما نزل فی البیان مکتب من ینظره الله است و از این بهتر



که میفرماید به واحد بیان از او محتجب مشو و واحد بیان ذات مقدّس و هجده حروف حیّ است. از جمله حروف حیّ حضرت قدّوس است که به نصّ حضرت اعلیّ سیزده واحد مرآت در ظلّ اوست، میفرماید ملاحظه به واحد بیانی نکن که مؤمن به من یظهره الله میشود یا نمی‌شوند این از شدت تأکید است و فرط تشویق تا نفسی بهانه نکند که فلان شخص مرآت مشخص است و فلان نفس آیت مصوّر و فلان ذات رایت مجسم و چون ایمان نیاوردند لهذا ما نیز مجبور بر انکار و ناچار بر استکباریم. خلاصه در دور فرقان ابدأ این تصریحات نبوده باوجود این حضرات بیانی استغراب مینمایند که چگونه اهل فرقان تمسک به این شروط و علامات نمودند و چون به ظاهر واقع نشد اعراض و استکبار کردند و حال خود ایشان از اهل فرقان بدتر و در غرقاب اوهام گرفتار و در بحور شبهات مستغرقند، سبحان الله فما لهؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثاً.

۱۷۷... در این ایام که نار موقده الهیه شعله به آفاق زده و پرتو اشراق شرق و غرب را روشن نموده و نفوذ کلمه الله ذوی العقول را حیران کرده و امرالله احاطه کبری یافته و خوف و خطری نمانده مدعیان فرصت یافته و مرد میدان گشته خاموشان زاویه نسیان و خفاشان خائف هراسان که بر رؤس منابر در اصفهان و طهران تبرّی از حضرت اعلیّ روحی له الفداء نمودند بیرون دویده‌اند و ادعای اصالت مینمایند و بی خبرانی چند را خفياً اقناع نموده‌اند

و به القاء شبهات پرداختند در سرّ سرّ پایی این و آنند که هر يك را به وسیله‌ای از صراط مستقیم بگردانند و یا اذیتی برسانند رئیس قوم را جمیع آشنا و بیگانه میدانند که در ایام خطر به لباس درویشی به هر بوم و بر سفر میکرد و در رهگذر کشکول بدست شیئاً لله میگفت. وقتی که حکایت صادق و ناصرالدین شاه شد جمیع احباب را در تحت شمشیر و زنجیر در بلوک نور گذاشت و خود فوراً فرار به مازندران و گیلان نمود و رشته‌ای بر سر بست و پوست درویشی در بر و نام خویش درویش علی نهاد و در کوه و دشت سرگردان بود تا آن که جمال قدم نفی و سرگون به عراق عرب گردید او نیز از پی به بغداد به پناه مبارك سفر کرد ولی مخفی و خائف از جمیع بشر پس جمال مبارك سفر به کردستان فرمودند و در ایام غیبیت اسم اعظم جمیع یاران عراق و ایران از قدمای احباب میدانند که گاهی در صفحات سوق الشیوخ و بصره به لباس تبدیل سفر مینمود و نام او حاجی علی بود و دسته‌ای از کفشهای عرب در دست داشت و مشهور به حاجی علی کفش فروش گردید بعد به نجف شتافت و در آنجا لاص خرید و به لاص فروش مشهور گشت حتی به لباس عرب بود و اسم ایرانی را از خود سلب نمود و به کلی در آن دو سال غیبیت جمال مبارك نام و نشانی از امر نماند و بعد از شهادت حضرت اعلی و غیبت حضرت مقصود آن غیرحضور همتی مشکور نمود که حتی غیور بغدادی مشهور از آن عمل منفور بود و آن این است که بعد از شهادت کبری ازدواج به حرم حضرت اعلی امّ المؤمنین

که به صریح بیان حرام بر جمیع است نمود و چون مطبوع طبع نیفتاد کفایت به این تحقیر نگشت بلکه آن محترمه یعنی خواهر ملا رجبعلی حرم حضرت اعلیٰ به سید محمد اصفهانی احسان شد این بود همت و اقتدار و قوت و اشتها او که شب و روز به تعدد زوجات اشتغال گردید حتی خواهر حرم خویش مسمیٰ به رقیه خانم از مازندران طلب شد و به او نیز ازدواج گردید و جمع بین الاختین شد و خواهر میرزا نصرالله تفرشی نیز به عقد و نکاح آمد و والده میرزا احمد نیز زوجه مشروعه بود و به بنت عربی نیز اقتران حاصل گشت و تجاوز از نص صریح بیان گردید. این تزوجات متعدده بغداد است ماعدای زوجات طهران و مازندران اگر تحقیق شود این بیت واضح و مشهود گردد، آفتی بود آن شکارافکن کزین صحرا گذشت. ما شرح و بسط در این خصوص ننمائیم. مقصود این است که سید حضور اجرای چنین امور مخالف نص قاطع ربّ غفور فرمود و شب و روز به این امر موهوم مشغول بود یا لله در این مدت چه نصرتی شد و چه خدمتی به امر حضرت اعلیٰ گشت؟ آیا يك نفس هست که بگوید او مرا تبلیغ نمود یا آن که در مدت چهل سال در قبریس توانست که نفسی را هدایت نماید بلکه از تربیت اطفال خویش نیز عاجز ماند دیگر آیا عجزی اعظم از این میشود؟ یدعون من دون الله ما لا ینفعهم و ما لا یضرهم لبس المولی و لبس العشیر.

جمال مبارك وقتی که از کردستان مراجعت فرمودند در ایران یاران عدتی معدود بودند و عراق منجمد و مخمود نه صدائی نه ندائی و اگر نفسی در

اطراف بود در نهایت یأس و خوف و حذر بود ولی اسم اعظم محض ورود به بغداد در را گشودند و صلاهی عمومی زدند و ندای الهی بلند شد و صیت امر الله در اطراف منتشر گشت. رؤسا و علمای جمیع ملل شب و روز در محضر حاضر و سؤال و جواب مستمر و جمیع به قناعت از جواب معترف تا کار به جانی رسید که خوف و هراس ناصرالدین شاه را بی صبر و قرار نمود و به جمیع وسائل تشبث کرد و به خط خویش به سلطان عبدالعزیز نامه نوشت و رجای نفی جمال مبارک از بغداد کرد که ایران در خطر است و حکومت پرحذر و عاقبت ضرر به هر دو دولت رسد این بود که فرمان عبدالعزیز وارد و قرار بر سفر جمال مبارک گردید باوجود آن که مسئله نفی و سرگون بود ولی در نهایت اقتدار به باغ نجیب پاشا نقل مکان فرمودند و دوازده روز در آنجا به قسمی امرالله اعتلا یافت و والی نامق پاشا و جمیع ارکان اردو و ولایت و علمای مملکت و وجهای ملت شب و روز به زیارت می آمدند و مشرف میشدند و حال آن که به ظاهر سرگونی بود ولی از نفوذ امرالله در آن ایام معدوده و علو کلمه الله و انتشار نفحات الله آن ایام چنان به سرور و حبور گذشت که عید رضوان شد و به کمال اقتدار حرکت فرمودند و جمیع خلق عراق گواه و شاهدند. اما حضرت حضور با لباس درویشی با ظاهر نامی عرب گاهی سفر هند خواستند و گاهی مسافرت به ممالک مصر اندیشه نمودند نهایت خبر فرستادند که من بعد از رفتن شما خائفم لهذا پیش از شما به موصل شتابم و در آنجا منتظر هستم و چون در آن اوقات شهرت

داشت که جمال مبارک و جمیع احبّاء را در کرکوک که میانه بغداد و موصل است و نزدیکی حدود عجم تسلیم به دولت ایران خواهند نمود لهذا شخص معلوم میفرمود که من در موصل به شما ملحق خواهم شد زیرا ملاحظه مینمود که هر واقعه‌ای واقع شود پیش از موصل واقع خواهد شد.

باری چون به موصل رسیدیم و در کنار دجله سراپرده بلند شد و بزرگان موصل از مأمورین و غیره دسته دسته به حضور مبارک مشرف میشدند نیمه شب ظاهر عرب مذکور آمد که جناب معلوم در خانی بیرون شهر منزل و ماوی دارد و با یکی ملاقات خواهد جناب آقا میرزا موسای عمونیم شب رفتند و او را ملاقات کردند سؤال از اهل و عیال خویش کرد گفتند که همراهند و خیمه‌ای مخصوص آنها گردیده اگر میل دارید بیایید گفت من ابداً مصلحت خویش را در این نمی‌بینم ولی قافله‌ای موجود که با شما حرکت خواهند کرد من در میان آن قافله هستم تا آن که به دیار بکر رسید و بر همین منوال رشته سیاهی در سر و کشکولی در دست و در میان قافله معاشر و مجالس ترک و عرب بود چون به دیار بکر رسیدیم خبر فرستاد که من شبها نزد متعلّقین خویش خواهم آمد و صبح باز مراجعت به قافله نمایم آن نیز مجری شد و چون حاجی سید محمد او را میشناخت دیده و دریافت و به عنوان این که این درویشی است ایرانی و آشنای من است ملاقات نمود ولی سایر احباب چون او را ندیده بودند اول نشناختند تا آن که در میان او و سید محمد نزاعی

حاصل گشت و جناب حضور در حضور احباً که الآن هستند آمد و شکایت از سید محمد نمود چون سید محمد حضور یافت عرض کرد در مسئله‌ای میان من و او اختلاف است او میگوید که مرآت همیشه روشن است من میگویم میشود که مرآت محتجب از شمس گردد تا مقابل است روشن است و چون منحرف گردد تاریک شود بعد جمال مبارك سید محمد را زجر فرمودند که چرا نزاع و جدال میکنی و در این خیل ابرار منازعه برپا مینمائی بعد در کمال اقتدار موكب رحمانی وارد مقرّ سریر سلطانی گردید در نهایت استغنا حرکت شد اسم اعظم ابدأ به وزرا و وكلا ملاقات فرمودند و اعتنائی نکردند.

### هو الله

۱۷۸. لك الحمد يا الهى بما كشفت الغطاء و رفعت النّقاب عن وجه الحقيقة لعبدك المبتهل الى ملكوت رحمانيتك المتضرّع الى جبروت فردانيتك و هديته الى معين الهدى و سقيته كأساً دهاقا من صهباة الوفاء و رفعت الغشاء عن الأعين الرمداء حتى رأيت آياتك الكبرى الساطعة على الأرجاء ربّ ايدى على الثبوت فى المنهج البيضاء و الاستقامة على هذا النبأ العظيم الذى نشر الجناح على الآفاق فى يوم الميثاق انك انت الكريم و انك انت الرّحيم و انك انت الهادى لكل قلب سليم.

ای مفتون حقیقت شکر کن خدا را که شبهات زائل و اوهام محتجبین باطل و

نور حقیقت ساطع گردید. حزب مخمود چون سطوع انوار و ظهور اقتدار و شیوع آثار و نفوذ کلمه الله در اقطار دیدند از حفره خمود و خمول درآمدند و آرزوی اوج قبول مینمایند. جمیع اهل اصفهان واقف و مطلعند که رئیس آن قوم در حضور عموم بر فراز منبر به صریح عبارت تبرّی از حضرت نقطه اولی روحی له الفداء به اقبیح عبارات نمود و همچنین سلیل آن شخص در این ایام در روزنامه چهره نما به کلی انکار و استکبار نموده و شخص غیرحضور چهل سال است که در جزیره مزبوره در نهایت خمول و خمود بوده نه نامی و نه نشانی و نه نصرتی و نه اعلانی. سبحان الله در مدت چهل سال نفسی را دلالت نکرد حتی از تربیت خانواده خویش عاجز ماند با این عجز و ضعف که در ایام خوف و ترس مخفی و مستور و در دشت و صحرا سرگردان و مخدول اوقات میگذرانند و جمال ابهی روحی له الفداء در عراق و ایران و اسلامبول و رومیلی و ارض مقدسه در سجن اعظم در نهایت اقتدار مقاوم جمیع امم بودند در زیر زنجیر و شمشیر اعلاء کلمه الله فرمودند و شرق و غرب به حرکت و اهتزاز آوردند. چون طیور لیل این عزت امر الله را دیدند مغتنم شمردند و بدین واسطه باز در سرّ سرّ به پنهانی از یار و اغیار القای شبهات نمایند که ما اصلیم و فرع و اساس این امریم از قبل و بعد و بدین وسیله بی‌خبران را پریشان کنند و بی‌خردان را به عالم نسیان اندازند. مثلی است مشهور اگر کعبه بعید است مسجد نزدیک است، سرگذشت این شخص از بدایت امر تا امروز و تفصیل حال و حرکت جمال مبارک در جمیع بلدان و

دیار معروف و مشهور این دو را قیاس نمایند و از این گذشته کلمات غیرحضور و مکاتیب او در دست اهل فتور است این نوشتجات را با آثار جمال مبارک مقابله نمایند تا حقیقت حال معلوم و مشهود شود و اگر به عین انصاف در بیان ملاحظه گردد به صریح عبارت جمیع ذکر جمال مبارک است و از احکام بیان مقصود اجرا و انفاذ نبوده بلکه مقصود ذکر من ینظیره الله و نعت و ستایش او بوده چنان که در هر باب و فصلی منتهی به ذکر آن جوهر وجود میگردد و اگر این نبود بیان را چه ثمره و نتایجی بود؟ انصاف باید داد، از جمله احکام بیان ضرب اعناق اهل آفاق و حرق جمیع کتب و صحف و زهر و اوراق و فتح شرق و غرب و هدم بقاع مرتفعه آیا این احکام در این عصر ممکن الوقوع است؟ لا والله، بلکه مستحیل و محال پس نظر در کتاب اقدس نمائید که جمیع احکام مانند روح در جسم امکان است و چون جمیع طوائف و ملل اطلاع یابند ولو ایمان نیارند فریاد برآرند هذا هو العدل و هذا هو الموافق لهذا العصر و هذا هو روح هذا القرن چه برهانی اعظم از این الحمد لله امرالله علم وحدت عالم انسانی در قطب امکان برافراخته و خیمه عمومیت بشری و مساوات تام و مواسات حقیقی بلند گردیده بغض و عداوت ملل به الفت و محبت مبدل شده سیف و سنان معطل جنگ و جدال محرم شده بنیان بیگانگی برافتاده رایت یگانگی برافراخته دشمن دوست گردیده بیگانه آشنا شده دور نزدیک گردیده مهجور و محروم به ایوان درآمد حال ملاحظه فرما چنین قوتی را که روح عالم و محرک امم است آیا میتوان مقاومت نمود؟ لا



والله، انّ هذا لهو البنيان المرصوص و انّ هذا هو الأساس المتين لا تزعه قوت من على الأرض اجمعين و عليك البهآء الأبهى. ع ع

### هو الله

۱۷۹- ای سلیل عزیز آن مستغرق دریای مغفرت الهی مدّتی است مدیده تحریری نشد و تقریری نگشت این از مشاغل کثیره بود که دقیقه‌ای فرصت ندهد و مهلت نبخشد و بلایا و محن نیز منضمّ از جمله در این ایام از کثرت فساد اهل فتور و لوائح مبسوطه مشروحه مضره که در حقّ عبدالبهآء به مدینه کبری فرستاده‌اند و وسایطی دیگر چند تشبّث نموده که ذکرش جایز نه تا آن که عبدالبهآء را دوباره در سجن عکّا مسجون نمودند حزب غرور را امید چنان بود که این بلا حصر در عبدالبهآء خواهد شد غافل از این که خود را به چاه خذلان و هوان ابدی خواهند انداخت خود آنان نیز مسجون خواهند گشت این قضیه مثل قضیه یحیی شد طابقوا النعل بالنعل. یحیی را گمان چنان بود که فساد سبب اذیت جمال مبارک گردد این بود که سید محمد را به مدینه کبیره فرستاد و انواع حيله و تزویر به کار برد تا جمال مبارک را در خطر عظیم انداخت چون نار فتنه شعله زد فوراً خانمان یحیی را بسوزاند او را پیش از جمال مبارک از ارض سرّ سرگون نمودند خسروا الدنیا و الآخرة و ذلك هو الخسران المبين. عبدالبهآء از این مصیبت و بلاء در سرور و فرح بی منتهی زیرا کامرانی و شادمانی احبّای الهی بعد از صعود جمال ابهی آشوب و

بلاست و صدمه بی منتهی یعنی چاه اوج ماه است و حصر ذلت سریر سلطنت  
 سلاسل و اغلال نهایت آمال است و کند و زنجیر آزادگی و عیش و عشرت  
 بی مثل و نظیر این واضح است که سرور این آوارگان به سازندگان و  
 خوانندگان و بازندگان نیست بلکه به تحمل مشقات و صبر در مصیبات و  
 انقطاع از کل کائنات و اعلاء کلمة الله و نشر نفحات الله است هذا هو  
 الفضل العظيم و هذا هو الفيض المبين و عليك التحية و الثناء. سواد این مکتوب  
 را به اطراف بفرستید. ع ع

### هو الأبهى

۱۸۰- یا من اهتدی الی الصراط المستقیم قد اشرقت الأرض بنور ربها و اضاءت الآفاق  
 باشراق صبح الهدی من افق العراق و تزینت الجنان بمشاهدة جمال الرحمن و  
 اخضرت الریاض بفیض سحاب العرفان و فاضت الحیاض بأمواج بحر الايقان و  
 انتعش الوجود بنفحات قدس انتشرت من ساحة الجود و مرت نسيمات الله و  
 احیت الامکان بروح الرحمن والغافلون فی خسران عظیم والمحرومون فی  
 خذلان مبين و انك فاشكر ربك الكريم على هذا الفضل العظيم بما هداك الی  
 هذا المعين العذب السانغ السلسبیل و نور بصرک بمشاهدة الأنوار و شرح  
 صدرك بفیوضات الأسرار و ادخلك فی ظلّ سدرة المنتهى فسبحان ربی الأبهى.

ای طالب رضای الهی بعضی از نفوس کلمه‌ای از کتاب الهی نفهمیدند و خود را مقتدای عالم خوانند و از بحر معانی قطره‌ای نچشیدند و خویش را بحر اعظم اسرار ربّانی شمردند عمرو را به الف نویسند و عاکفون را عافکون بنگارند و خود را مطلع اسماء و صفات شمردند و از این عجیب تر بی خردانی چند نیز پیروی کنند و وسیله حیات و نجات طلبند و این ظهور اعظم باوجود آن که به شثونی ظاهر شد که ملکوت وجود مبهوت گردید و جمیع السن به نعت و ثنایش ناطق گشتند در مدتّ چهل سال از علما و فضیای جمیع عالم و نحاریر امم در ساحت اقدس حاضر گشتند و هر یک از غوامض مسائل الهیه سؤال مینمود و از معضلات حقائق حکمیه استفسار میکرد و جمیع جواب مقنع استماع مینمودند به قسمی که جمیع به امواج علمیه بحر حضرت کبریا اقرار نموده و الآن مینمایند و از این گذشته بحر آیات بود که از فم مطهر در هیجان بود باوجود این قطره محدود را با این بحر اعظم مقارن گمان کردند و ذره مفقوده را به شمس قدم مماثل دانستند ای کاش به این قدر کفایت مینمودند بل ظنّوا ما ظنّوا و اعرضوا و استکبروا علی ربّ العالمین.

## ع ع

۱۸۱. ...ای بنده حقّ کار از آن گذشته که ما نشسته به استدلالیه به جهت اهل بیان مشغول شویم و رساله‌ای تألیف نمائیم آوازه امرالله شرق و غرب را گرفته و صیت جمال ابهی عالم امکان را به حرکت آورده شرق در جوش است غرب

در خروش شمال پریشارت است و جنوب پر مژده و مسرت گلشن الهی جنت ابهی در قطب امکان خیمه زده و روائح گلهای حقائق و معانی مشام لاهوتیان حتی ناسوتیان را معطر نموده معدودی از اهل بیان مانند جعل از این رائحه مبارکه احتراز نموده و در حفره خمود و خمول خویش زبان انکار بگشایند ذرهم فی خوضهم یلعبون. رساله‌ای در جواب اهل بیان جمال مبارک از لسان آقا محمد علی مرحوم مرقوم فرموده‌اند آن را به دست آرید کفایت است و علیک التحیه و الثناء.

### هوالابهی

۱۸۲. ای قبسه پرشعله نیران محبت الله اقوام عالم هر يك به حجابی از جمال معلوم و ملیک قیوم محتجب شدند قومی طالب حشمت و دولت بودند و مشتاق عظمت و عزت چون بلایای سبیل الهی را دیدند فرار کردند و بیقرار شدند حزبی علامات و اشارات ظهور را به حسب اصطلاح عوام گرفته‌اند و از حقیقت مقصد سید انام غافل شدند جمعی از برای حق به حسب اوهام خویش صفت و سمعی و هویت و صورتی معنوی تصور نمودند چون مخالف آن یافتند در پس پرده ماندند باری تو که جمیع این حجبات را دریدی و این سبحات را خرق نمودی شکر کن خدا را شکر کن خدا را. عبدالبهاء عباس

## هو الله

۱۸۳. ای صحاف چون به صحف الهیه و صحائف ربّانیّه رجوع نمائی و در معانی مندمجه مندرجه در آن تأمل فرمائی جمیع بشارات و آیات بر ظهور نور حقیقت و مرکز رحمانیت است. حدیث کلّ ما فی التّوراة و الانجیل و الزّبور فی القرآن و کلّ ما فی القرآن فی الفاتحة و کلّما فی الفاتحة فی البسملة و کلّما فی البسملة فی الباء را فراموش منما و لکن چه فائده که ناس را چشمی نابینا و گوشی ناشنوا چه خوش گفته،

نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان

پیش کر بربط سرا و پیش کور آئینه دار

سبحان الله چه امر عجیبی است و چه کیفیت غریب اهل کتاب متواری در حجاب و نفوس امی واقف بر اسرار خطاب و هذا من فضل ربی العزیز الوهاب و عليك التّحیة و الثّناء. ع ع

۱۸۴. ... حمد خدا را که شفق صبح صلح و سلام دمیده امیدواریم که در مستقبل آفتاب سلام عام از افق عالم به موجب تعالیم آسمانی در نهایت اشراق طلوع نماید زیرا جمیع وقایع این سنین انقلاب بتمامها در پنجاه سال پیش از قلم اعلی صادر و جمیع فرداً فرداً تحقق یافته و من جمله اخبار از صلح عمومی است که عاقبت در عالم انسانی جلوه نماید ولی حال بدایت طلوع صبح است امیدواریم من بعد آفاق منور گردد...

## هو الله

۱۸۵. ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید الحمد لله در لندن ملاحظه فرمودید که آنچه در پنجاه سال پیش از قلم اعلی صادر و جمیع ممتنع و مستحیل میدانستند بلکه جاهلان استهزاء می کردند حال نماینده های دول و ملل در پایتخت دولت عادلۀ انگلیس محفل عمومی بیاراستند و صلح عمومی مذاکره مینمایند تعالیم الهیه رغماً عن انوف مانعین در حیز وجود تحقق می یابد حال نمایندگان غافلند نمیدانند که این آهنگ از کجاست و این نور از تجلیات شمس حقیقت ولی عاقبت خواهند دانست، عاقبت اقرار و اعتراف به این حقیقت خواهند نمود علی العجالة این مجمع نمایندگان جمیع دول و همچنین روزنامه های مهمه به مذاکره صلح عمومی و خلع اسلحه و ترك آلات جنگ محاوره می نمایند باری این انجمن تشکیل خواهد گشت خواه در امریک خواه در لندن و خواه در پاریس تفاوت نمیکند...

## هو الله

۱۸۶. یار عزیز مهربان تحریر بلیغ که به تاریخ چهارم مارت سنه ۱۹۰۱ مورخ بود رسید از حدیقه عنوانش بوی خوش به مشام رسید دماغ جان معطر شد و قلب منور و مشام معبر گشت زیرا مضمون به معانی وفا مشحون و فحوی دقائق سر مکنون شکایت از جنگ و جدال و حرب و قتال در خطه افریک نموده بودید و بیان تأسف فرموده بودید که آیا این خصومت اهل غرور بی فاصله و فتور

مستمر در اعصار و دهور است یا آن که دلبر دلنشین الفت و محبت در انجمن عالم روزی جلوه خواهد نمود. آنچه از قلم اعلی صادر البتّه ظاهر و باهر خواهد شد ولی هنوز عالم انسانی بتمامه مستعدّ این کامرانی نیست اندک اندک این موهبت آسمانی از افق جان و وجدان طلوع کند و چون این پرتو منیر در اوج رفیع و قطب اثیر بدرخشد ظلمات شدیده زائل گردد و انوار وحدت الهیه بسیط زمین را احاطه کند طفل رضیع باید سالها در آغوش پدر پرورش یابد تا به سنّ رشد و بلوغ رسد الآن بدایت آن صبح نورانی است اندک اندک پرتوی چون شفق صباح مشهود و محسوس میشود امیدواریم که به عون و عنایت الهی و فضل و موهبت غیرمتناهی آگاهی کما هی حاصل گردد و میمنت و مبارکی صلح و صلاح و فوز و فلاح و دوستی و آشتی ظاهر و واضح شود هرچند به حسب قرون اولی و تجربه قرون وسطی و وقوعات قرن اخیر این قضیه امر عسیر بلکه ممتنع التّأثیر مینماید اما چه بسیار امور که در ایام سلف ممتنع و معسور ولی حال آسان و میسور به همچنین این موهبت که آسایش جهان آفرینش است امیدواریم که شاهد انجمن گردد و روش و پرورش و آرایش بنی آدم شود.

ای یار مهربان خصومت اگر از هر طرف باشد وقوعش غریب و عجیب نه ولی باوجود عدم مقاومت و نهایت ملاطفت بالعکس از طرف مدعیان مداومت در مخاصمت این بسیار غریب است و بعید مثلاً ملاحظه فرمائید که حضرت روح الله روح الوجود له الفدا و یا خود سرمستان صهبای او حقیقت محبت و

ملاطفت و وحدت و الفت را تمثال مجسم و مثال مشخص بودند باوجود این اسرائیل آن شخص جلیل را عدو بی مثل شمرد و مرکز بغض و عدوان و هادم بنیان گفت، هدف سهم و سنان نمود و فریاد الامان برآورد آن نور هدی را ظلمت دهماء دانست و آن میر وفا را مار هائل جفا شمرد و الی‌الآن زبان تقبیح به حضرت مسیح گشایند و با منظری قبیح آن وجه صبیح ملیح را مسیح نامند ولی در بازار جوهریان آن گوهر تابان را جلوه لعل بدخشان است و در نظر اهل بصیرت آن نیر حقیقت را نمایش مهر رخشان عاقبت غوغاء و ضوضاء بگذشت و غبار مفتریات بنشست حقیقت عیان شد و مدعیان رسوای عالمیان اساس تعالیم الهی مرصوص شد و صلح و صلاح و فوز و فلاح و محبت و سلام منصوص گشت جهان گلشن الهی شد و کیهان مرکز انجمن رحمانی اقوام و قبائل متخاصمه ملل متحابه گشت و شعوب و طوائف متباعده امم متقاربه بلکه متعانقه گردید تا آنکه فضائل و خصائل روحانیه حقیقت انسانیه را تزیین کرد و تعالیم و نصائح الهیه جبابره خونخوار را غمخوار بلکه سرور ابرار نمود مقصود این است که قوم جهول ابن بتول را مصلوب نمودند و مبعوض و مغضوب شمردند باوجود این آن حضرت ربّ اهد قومی انهم لایعلمون فرمودند معذک زبان بشکایت گشودند و صد هزار روایت نمودند زیرا در حق مسیح اراجیفی در کتب تلموذ مرموز که سزاوار درنده جهانسوز این است غریب و عجیب،



بر من مسکین جفا دارند ظنّ

که وفا را شرم می‌آید ز من

پس باید که محرمان حریم حکمت رحمان و روحانیان بزم محبت یزدان در عبودیت آستان حقیقت بکوشند و غمخوار و مهربان با جهانیان باشند هر زخمی را مرهم گردند و هر دردی را درمان شوند و هر خائفی را ملجأ امن و امان و به روایت و شکایت و حکایت مدعیان محزون و دلخون نگردند زیرا الحمد لله مانند آن جناب منصفان را بصیرتی و دانایان را در تحرّی حقیقت استعداد و کفایتی البتّه حرارت آتش حقد و حسد را احساس نمایند و لطافت نسیم جانبخش گلشن وفا را ادراک کنند و گوش به عربده و فریاد اهل جفا ندهند متینند و رزین و پر صبرند و تمکین و عاقبت حقیقت البتّه مشهود اولی الابصار گردد،

جفدها بر باز استم میکنند

پر و بالش بی گناهی میکنند

جرم او اینست کو باز است و بس

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

از تأسّف آن جناب در محاربات حاضره بسیار متأثر شدم فی الحقیقه اهل حمیت را سبب حسرت است و انسان را مورث احزان بی پایان امید از فضل ربّ و دود چنان است که عاقبت محمود گردد و سهم و سنان به امن و امان تبدیل شود و نائره حرب و ضرب به بارقه حبّ و فرح و طرب مبدّل گردد.

عباس، ۸ نیشان سنه ۱۹۰۱

## مدیر محترم جریده لامپ

۱۸۷. ای مدیر محترم معارف پرور و خیرخواه عموم بشر ایران وقتی بهشت برین بود و آئینی نازنین داشت اهالی ایران سردفتر علم و عرفان بودند و دانایان ایران مربی و معلم نوع انسان عزتش پایدار بود و صیت عظمتش جهانگیر اخلاقی فضائل عالم انسانی و اطوارش کمالات رحمانی ولی افسوس که آن روشنائی رو به تاریکی نهاد و اهل ایران با یکدیگر درآویختند تا به طوائف دیگر آمیختند خاک ایران جولانگاه بیگانگان شد و ملل شرق و غرب هجوم کردند و بنیان قدیم ایرانیان به تزلزل آمد و بنیاد برافتاد آن بهشت برین گلخن غمگین گشت و آن افق روشن به ابرهای تیره متواری شد نشانه‌ای از فضائل پیشین نماند و از اوج عزت به حسیض ذلت افتاد حال حضرت پروردگار نظر عنایت فرمود و شاهد موهبت آسمانی در خطه ایران جلوه نمود شمس حقیقت طلوع کرد و پرتو عنایت بر آن کشور انداخت و تعالیم آسمانی انتشار یافت و آئینی رحمانی به میان آمد امید چنان است که پرتو این آفتاب خطه ایران را فضای آسمان نماید یعنی نفوسی تربیت شوند که مانند ستاره های روشن در اوج آن کشور بدرخشند هرچند حال نفوس مبارکی پیدا شدند که به آئین جدید فخر قدیم گردند و شب و روز جان فشاندند و در این سبیل رقص کنان به میدان فدا شتافتند و جان باختند و هر مصیبت و بلائی

تحمل نمودند ولی افسوس که هنوز اکثر ایرانیان در خوابند و از این موهبت کبری بی خبر و بیزار صاحب خانه به درب خانه آمده ولی اهل خانه در را بر بستند آشنا را بیگانه انگاشتند و یار را اغیار دانستند که ما در این ذلت خوشیم و در این پریشانی و بی سر و سامانی بیاسائیم و صاحب خانه را نخواهیم و آئین او را نجوئیم از الطاف او بیزاریم و از لطف و عنایت او در کنار این پدر مهربان بیگانه است ولو آن که در نزد جمیع ملل عالم یگانه و آوازه اش جهانگیر است و صیت بزرگواریش گوشزد غنی و فقیر ملل سائره از اطراف جهان فوج فوج به سایه مبارک او درآیند و تعالیم او پذیرند و از خوان نعمت او بهره گیرند ولی ما مانند بوم در این آشیان ویران راحت و شادمانیم آهنگ مرغ سحر نخواهیم و سایه همای اوج عزت نجوئیم ترقیات معنویه نخواهیم فضائل عالم انسانی نطلبیم و گوئیم که ما توانگریم محتاج این خوان نعمت نیستیم گنج روان داریم زحمت دل و جان نخواهیم افسوس هزار افسوس که امریک بیدار شد و ایران در خواب غفلت گرفتار ولی امید چنان است که شعاع شمس حقیقت این ابر غفلت را متلاشی نماید و افق ایران روشنی به آفاق بخشد یاران بیدار گردند و ایرانیان هوشیار شوند و عليك التَّحِيَّةُ و الثَّنَاءُ.

### هو الاهی

۱۸۸- یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید و

به دقت تمام حسب الوصیّت قرائت گردید. کَلَّمَا كَرَّرْتَهُ زَادَتْ حَلَاوَةً تَأْنٍ  
 که معانیش چون قند مکرّر مذاق را پر از شهد و شکر نمود چه که منبعث از  
 خیرخواهی بود مرقوم فرموده بودید که کَلَّ مَوْقِنٌ بِكِتَابِ اِقْدَسٍ وَ كِتَابِ  
 عَهْدٍ هَسْتَنْدِ هَيْجٍ مَنكَرِي نَدَارِدُ پَسِ اِیْنِ اِخْتِلَافَاتٍ چِیْسْتِ وَ اَزِ كِجَاسْتِ؟  
 نزد آن جناب واضح است که یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و از این  
 گذشته استقامت شرط است به مجرد قول تمام نگردد، اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوا رَبَّنَا  
 اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِكَةُ. باوجود اقرار و اعتراف به کتاب  
 اقدس و کتاب عهد مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید مثلاً بعضی از احبّاء  
 ارض اقدس به لسان در نهایت فصاحت و بلاغت اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد  
 و پیمان مینمایند ولی باوجود تنبیّهات شدیدۀ این عبد نظر به حکمت الهیّه که  
 بدون اطلاع نفسی به جهات چیزی مرقوم ننماید خفياً متصلاً مکاتیب به  
 اطراف فرستاده که به انواع وسائل شبهات در قلوب افکند این اقرار با این  
 اصرار در القاء شبهات، بسی مباین. این نبذهای از مباحثهاست و قس علیها  
 البواقی. این عبد نظر به این که مبادا از این جهات نفسی چیزی بنگارد که  
 نفحات دیگر داشته باشد چنین زحمتی را تحمل نمود که جمیع مکاتیب را  
 باوجود مشاغل بی‌پایان قرائت کند و آنچه اشاره یا کنایه مناسب نه محو  
 نماید چهار سال به جان عزیزت که هر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی  
 مرکّب میخوردم و به این امید که به قدر امکان محافظه خواهد شد بعد یک  
 دفعه ملاحظه گردید که از اطراف مکاتیب سرّیه را دسته دسته اعاده

مینمایند و چون به مضامین نظر شد جمیع مکاتیب مملو از القاء شبهات. دیگر ملاحظه نمائید حالت تأثرات این عبد را که در حالتی که مستغرق در بحر بلاست و جمیع اعداء از جمیع نقاط مهاجم و مشکلات بی‌پایان و زحمات و مشقات بی‌کران باوجود این شب و روز در اعلاء کلمة الله مشغول و فریداً و حیدراً در بین احزاب عالم مقهور باوجود این دوستان نیز جمیع اوقات و امورشان را حصر در خرابی این عبد نمایند شب و روز در نهایت رفاهیت و نعمت و آسودگی گذرانده جمیع اوقات را صرف تخریب بنیان عهد و پیمان نمایند، آیا ثمره کتاب اقدس این شد؟ آیا نتیجه کتاب عهد این است؟ آیا مضمون وصیت الله این بود؟ آیا نصوص الهی این مقتضی داشت؟ فانصفوا یا اولی الانصاف. و این معلوم است چون زمام امور از دست این عبد برود البته در جمیع امور فتور حاصل گردد و هرکس به حسب فکر خویش حرکت نماید حضرت روح خطاب به اصحاب میفرماید انتم ملح الارض اذا فسد الملح بما ذا یملح؟

و اما سبب این اختلافات چیست و کیست مرقوم فرموده بودید.

آن جناب بحق الیقین و عین الیقین اساس و جهت و سبب را بتمامه مطلع هستید اتقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله. ولی این عبد قسم به حضرت مقصود که با نفسی جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئیس المشرکین به کنایه و اشاره نفهمانم و شیعه شنیعه نگویم و طیور لیل نخوانم و ناعق ننامم و ضمناً تفسیق و تکفیر ننمایم کلّ را احبای الهی گویم و دوستان جمال مبارک

خوانم نهایتش این است که گویم در میثاق الهی متزلزل نشوید و در امر الله اختلاف نیفکنید عزت پایدار را محض افکار بی‌پائی از دست مدهید تیشه بر این بنیان نزنید و ریشه کل را مکنید الطاف و عنایات جمال مبارک را روحی لاحقاً به فداء به خاطر آرید و هر زحمات و بلایا و مشقات و زنجیر و اسیری او رحم کنید خون مطهر حضرت اعلی را روحی لثربته الغائبه فداء هدر ندهید صد هزار نفوس مقدسه با کمال وجد و طرب در امر الهی جانبازی نمود و با وجد و طرب به قربانگاه ربّانی شتافت خانمان بر باد داد و مال و منال به تاراج، اطفال خردسال به اسیری داد و اهل و عیال بی معین و دستگیر گذاشت حال شما که در نهایت عزتید و در منتهای راحت نه غمی نه غصه‌ای نه بلائی نه زحمتی از جمیع اهل عالم مستریح تر حتی از زحمات و مشقات و تحمل تکلیفات دولت بی خبر زحمات آن فدائیان را اقلّ از میان نبرید و ذلت کبری از برای امرالله و خود روا مدارید لکن لا حیات لمن تنادی. باوجود این الحمد لله تا به حال نه قلماً و نه لساناً و نه کنایه و نه اشاره و نه ضمناً نفسی را تفسیق نمودم تا چه رسد به تکفیر و انشاءالله به کل شب و روز خدمت نموده و خواهم نمود ابداً نظر به قصور احدی نخواهم کرد بلکه محض عبودیت به آستان مقدس جانفشانی خواهم نمود. ملاحظه فرمائید چند روز پیش از ایران خبر رسید که امت یحیی جشن گرفته‌اند و رقص کرده‌اند که الحمد لله بعضی از اهل ارض اقدس در حقّ فلان ردّ نوشته‌اند و اعلان کرده‌اند و بر دو فرقه شده‌اند و فلان را رئیس المشرکین دانسته‌اند و حزب

شیعه شنیعه شمرده. این عبد به قسمی متأثر شد که آن شب را تا به صبح به ناله و مناجات مشغول شد و چنان احتراقی در قلب حاصل گشت که صبح در وجه اثر غریبی از احتراق نمودار شد که معلوم گردید که در کبد چنان تأثیر نموده که شبه آن در وجه ظاهر شده باوجود این ابداً ذکری ننمود و شکایتی نکرد ولی بعضی از احباء از این خبر ابداً متأثر نشدند بلکه متبسمانه استماع نمودند یا حسرةً علینا نتیجه عهد و میثاق نیر آفاق این شد که دوستان حق چون آن جناب خون بگریند و دشمنان رقص و طرب نمایند و اگر سستی و فتور دوستان الهی در پیمان رحمانی چنین استمرار یابد به عتبه مقدسه روحی لترا به الفداء قسم که بدتر از این گردد و به کلی اساس الهی متزلزل شود و جمیع در بثر ظلماء خذلان ابدی گرفتار آئیم. این عبد حال در شب و روز امید و رجائی که از درگاه احدیت دارم این است که انشاءالله به زودی از این دام گرفتاری نجات یافته به عالم دیگر شتابم تا در آن عالم نه از ستایش احباء و نه از سنگ طعنه مکفرین به اشاره و ایما خبر گیرم.

و اما چاره این کار استفسار فرموده بودید.

تا دوستان را امید باقی که توان به تدبیر و اراجیف این عین حیات میثاق را از مجرای اصلی تحویل نمود و این کوکب منیر را از فلك اثیر به برج دیگر نقل کرد ابداً این فسادها تمام نشود و این غمام ظلمانی از افق امرالله زائل نگردد. اما اگر یاران چنان که باید و شاید بر عهد و پیمان قیام نمایند و

ثبوت و رسوخ بنمایند دیگران از تغییر و تحویل مرکز میثاق نومید شوند و ترك تحريك و تدبیر نمایند کم‌کم افق نورانی امر الله از این ابر غلیظ پاک و مقدّس گردد و دوستان حقیقی و یاران صمیمی چون آن یار مهربان روح و ریحان یابند و دشمنان حضرت یزدان محزون و مایوس و سرگردان بادیّه خذلان گردند و جمیع اجزاء در ظلّ سدره منتهی از هر آفتی محفوظ و مصون مانند. بعد از صعود به قوّت توکل و نیروی تأئید جمال قدم روحی لاجبانه الفداء در جمیع آفاق علم کلمه الله چنان مرتفع گردید که اعداء خون گریستند و دوستان امیدوار گشته بی‌نهایت مسرور و محظوظ گشتند حال از نشر این نفحات غیرمرضیه قضیه برعکس گردیده و عنقریب سوء نتیجه و خذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهر الفساد فی البرّ و البحر و این عبد همدمی جز چشم گریان و دل سوزان ندارد، عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار، انما اشکو بّتی و حزنی الی الله.

و دیگر آنکه از ضدّیت قدیمه بین احباب و این وسیله فتور در میثاق گشته مرقوم فرموده بودید.

اولاً آنکه اهل فتور را سبب مشهود و مشهور است و پیش از صعود و تلاوت کتاب عهد میان جهتین اصلاً اسباب نقار در میان نبود بلکه اکثر با هم الفت داشتند و در میان بعضی که جزئی کلفتی بود به الفت تبدیل شد و میان نفوسی دیگر که الفت بود به سبب ثبوت یکی و تزلزل دیگری بالعکس کلفت



حاصل گشت در میان متزلزلین دوستان به قسمی عداوت بود که نسبت به یکدیگر هر اسنادی مینوشتند و تفسیق و تجهیل و تحقیر مینمودند که فلان سبب تضييع امر الله گشته و به سبب شدت جبارت این طائفه را رسوای خاص و عام نموده و استشهاد تمام کرده که شیعه خالص مخلص مرتضی علی است و از هر مذهبی جز اثنی عشری بیزار است دیگری نسبت به دیگری مرقوم مینمود که این شخص نه چنان به فسق و فجور مشغول شده که شرح توان داد سبب ملامت و شماتت اعداء شده و از این قبیل بسیار و این عبد جمیع این اوراق را در زاویه نسیان می انداخت و از اوراق بیهوده می شمرد و به احترام و ایتراف و رعایت و خدمت امر میکرد حال به جهت فتور در میثاق منتهای اتفاق را حاصل نموده اند پس معلوم شد که اساس اصلی اختلاف و ایتراف بین نفوس احباء ثبوت و تزلزل است ثابتون متفق و اهل فتور نیز متحد پس باید به عون و عنایت جمال مبارك توکل نمائید و در حق این عبد دعا نمائید که بلکه انشاء الله به عبودیت جمال قدم کما هو حقّه قیام نمایم و همچنین در حق اهل فتور دعا فرمائید که خدا يك قدری عقل و فکر و انصاف احسان کند یخربون بیوتهم بایدیم اگر آنها محتاج به دعا نیستند ادعا مینمایند این عبد در نهایت احتیاج است و به جز دعای خالص منبعث از حقیقت قلب دوستان و تضرع و ابتهالشان در این نشئه انسان سبب تأئید و علت حصول توفیقی نداند.

و دیگر آنکه اهل فتور پاپی این عبد پر قصورند و این عبد حال مدّت چهار سال است که تحمل جفا و انکار و افتری و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و مینماید چنانچه اگر در بعضی اوراق و مکاتیب دقت فرمائید ملاحظه میکنید که جمیع آیات اعنی یا جار است و خود در ضمن حکایت گوشدار. گاهی ثابتین مشرکین شمرده شده است مقصد این است که به تصریح مشرکین تلویح رئیس مشرکین نمایند و قس علی ذلك ولی این عبد به فضل و عنایت جمال مبارک دل بسته و از این نسبتها آزرده نگشته باوجود این با کمال محبت با کلّ رفتار کرده و خیر کلّ را خواسته و شب و روز منتهای زحمت را به جهت راحت کلّ میکشم و سمّ عذاب را میچشم و تیر جفا را هدف میشوم و آه بر نیارم و ناله نکتم و فریاد و فغان ننمایم لکن از جهت اهل فتور هر ساعتی هزار شکوه و شکایت صادر حکایتی را خلق نمایند و خود تشهیر دهند و بعد اظهار شدت تأثر و تأثیر نمایند تا سبب رقت قلوب گردد و علت تحسّر نفوس تا به این سبب بغضی از این عبد در نفوس حاصل شود ملاحظه نمائید هیچ افترائی ماند که به جمال مبارک روحی لاحبّاته الفداء زده نشد هرکس در مهد راحت آرمیده و به نهایت آسایش در بستر آرایش غنوده و جمال مبین هدف سهام کلّ مبغضین بود و حصن حصین کلّ مؤمنین باوجود این شکایت ضمنی از ظلم جمال مبارک مینمودند و فریاد و آه و ناله میکردند سبحان الله این عبد شکایت از ظلم بر میثاق و تعدی بر عهد و تعرض به این عبد و حصول جمیع این بلایا و رزایا ندارد اهل فتور به این قناعت ننموده

فریاد شکایت را به عیوق رسانده‌اند، چه خوش گفته عجیب حادثه‌ای و غریب واقعه‌ای، انا اصطبرت قتیلاً و قاتلی شاکی. احبای پرفتور از جهتی سهم جفا به جگرگاه این عبد روا دارند و از جهتی ناله و فغان آغاز کنند تا به این وسیله نیز در قلوب شبهه‌ای اندازند فباطل ما هم یعملون و مکروا مکرهم و عندالله مکرهم. سبحان الله نور حقیقت را به سبحات شبها پنهان توان نمود و یا آفتاب راستی را به سحاب مفتریات نهان توان کرد؟ لا والله، مگر آنکه اغراض بصیرت را به کلی کور و بصر را بتمامه محروم و مهجور نماید در این صورت احتیاج به سحاب و سبحات نیز نماند، چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار. چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد.

باری مقصود این است که حزب فتور پاپی این طیور شکورند و آنی فراغت از حرکات و سکناات پر وحشت نمایند و فوراً ناله بلند کنند که پاپی ما هستند و متعرض بما و این عبد دائماً مساءً و صباحاً احباً را وعظ و نصیحت مینمایم که حضرات کلّ دوستان جمال مبارک بودیم و در ظلّ خیمه حیات حال اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرض ننمائید و پاپی نشوید هرکس هر قسم میخواهد حرکت نماید لیس لك من الامر شیء و لست علیهم بمسیطر. کاری به کسی نداشته باشید لسان حیف نیست که به ذکر مادون مشغول شود به ذکر حقّ مانوس شوید در محافل و مجامع به تلاوت آیات و مناجات

و بیان دلائل و حجج و برهان پردازید و وصایای مبارک را تکرار کنید و از روی و خوی او حکایت و از روش و سلوک او روایت نمائید و از فضل و جودش بشارت دهید تا محفل ابرار گلشن اسرار گردد و مجلس احرار افق انوار شود و هریک از احباء به جائی مکتوبی مرقوم نماید باوجود مشاغل عظیمه آن مکتوب بقدر امکان قرائت میشود که اگر نسبت به نفسی مخصوص کلمه‌ای باشد محو میشود دیگر چه کنم الآن مدت دو سال است که از مدینه‌ای رانحه فتور پرزور استشمام مینمایم به قسمی که به قوت تمام بر محو میثاق قیام نموده‌اند باوجود این تا به حال ابراز ندادم و ستر کردم و مراجعت در بعضی امور نمودند بلافتور به ترویج برخاستم دیگر چه کنم لکن این نفوس نه به سکوت ساکن گردند و نه به پاپی شدن ساکن. به دو چیز سکون برایشان حاصل گردد یکی به تحویل مرکز میثاق و اجرای سلسبیل عهد در مجرای دیگری و یا خود مایوسی از تأثیر تدبیر. مختصر این است تا تمام قوت را در تشویش افکار و تخدیش اذهان و تشتت شمل امر رحمن و تفریق جمع دوستان مبذول نمایند آرام نگیرند و آن جناب نیز اندکی به این کیفیت پی برده‌اید چه که از بعضی وقایع جزئیّه اطلاع یافته‌اید و بر شما این قضیه مجهول نیست، ولی غافل و ذاهلند که این غبار و گرد آفتاب عهد را پنهان ننمایند و این تدبیر جلوه تقدیر را نهان نکند و این سدها امواج این بحر را صدّ ننمایند و این گردبادها شجره انیسا را از بیخ و ریشه نکند. عنقریب نفوسی به فیوضات ملکوت ابهی مبعوث گردند که سیف شاهر میثاق

را بر هیکل آفاق بیاویزند و نور عهد قدیم را از افق جبین طالع فرمایند و علم پیمان را در قطب امکان برافرازند یومئذ یستبشر المؤمنون، اما این عبد مقام نفسی را اعتراض ننمایم و از حقوق نفسی اغماض ننمایم در هر صورت رعایت کلّ نمایم و خدمت به جمیع کتم چه که کلّ در ظلّ سدره مبارکه بودند معززند و محترم و موقرند و مکرم کسی نباید بر کسی اعتراض کند و یا خود بهانه نماید.

و اما قضیه ادعای الوهیت و ربوبیت.

این عبد الحمد لله از بدو نشئت طینتم به ماء عبودیت مخمر گشته و کینونتم به نسیم جانبخش رقیّت نشو و نما نموده چنانچه سه سنه قبل از این به احبای عراق مرقوم شده است اعلموا انّ العبودیة بعثته السّامیة هی اکلیلی الجلیل و تاجی الوهاج و بها افتخر بین ملکوت السّموات و الارضین و چندی پیش سؤال نموده بودند جوابی مرقوم شد لازم شد که سوادش در این مکتوب مرقوم گردد.

### هوالبهی

ایها الخلیل الجلیل قد تلوت آیات شکرک لله ربّ السّموات و الارضین بما کشف الغطاء و جزل العطاء و ارسل السّماء مدراراً و انزل من معصرات الحیات ماء ثجاجاً و احیی به بلدة طیّبة انبتت باذن ربّها و اهتزت و ربت و اخضرت و

تزیّنت بكلّ زوج بهیج و لمثلک ینبغی ان یتبشّر ببشارات اللّٰه فی هذه الايام  
التي فاضت بفیوضات ربّک القديم تاللّٰه الحقّ انّ الاشعة الساطعة قد سطعت و  
انّ نسائم ریاض الاحدیة قد هبت و انّ بحور الحیوان قد ماجت و ینابیع  
الحکمة قد نبعت و انوار العرفان قد لمعت و نجوم الهدی قد بزغت و مطالع  
الآیات قد اضاتت و مشارق البینات قد اشرفت بالنور المبین و ابواب الملكوت  
مفتوحة علی وجوه اهل السموات و الارضین و انّک انت یا ایّها المتمسک بذیل  
رداء الکبریاء و المتشبّث بالعروة الوثقی دع المتزلزلین الضعفاء المستغرقین فی  
بحور الشبهات الغافلین عن المرجع الوحید المنصوص بميثاق اللّٰه من ربّک الکریم  
لانهم فی معزل من مواهب ربّک و فی عمه عظیم تاللّٰه الحقّ سوف ترى رایة  
الميثاق تخفق فی اعلى قلل الآفاق و انّ نیر عهد ربّک یشرق اشراقاً تشخص منه  
الابصار عند ذلك ترى المتزلزلین فی خسران مبین و الغافلین فی حسرة و یأس  
شدید.

ای خلیل مکتوب آن جناب واصل و از نفحات ریاض معانیش چنان مفهوم شد  
که بعضی مستفسرند که این عبد چه مقامی را طالب و مدعی، قسم به جمال  
قدم که این عبد از رانحه‌ای که بوی ادعا نماید متنفر و در جمیع مراتب  
ذره‌ای از عبودیت را به بحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننمایم چه که اظهار  
الوهیت و ربوبیت بسیاری نمودند، حضرت قدّوس روحی له الفداء یک کتاب  
تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش اتی انا اللّٰه است و

جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلى النداء بلند نمود و همچنین بعضی احباً در بدشت و جمال مبارك در قصیده ورقائیه میفرماید كلّ الالوه من رشح امری تألهت و كلّ الربوب من طفح حکمی تربت. ولی يك نفس را نفرمودند که به عبودیت کماهی حقها قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است تالله الحق ذلّ رقاب كلّ مقام و خضع اعناق كلّ مقام و رتبة لهذا المقام العظيم. ع ع

هو الله

قزوين

جناب عبدالحسین علیه بهاء الله الابهی

الله ابهی

ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم تو خوشکام و من گمنام تو به عبودیت او قائم و من هنوز در وادی عصیان و بادیه نسیان هاشم تو چون موفق بر عبودیت او شدی دعائی نیز در حق من نما شاید به عجز و نیاز و نفس پاک یاران این عبد نیز در میدان عبودیت حرکتی نماید. ع ع

باری این عبد حصیر عبودیت را به سریر ربوبیت تبدیل ننماید و بندگی آستان جمال مبارك را به خداوندی عالمیان مبادله نکند بهانه جویان بهتر

آنکه بهانه دیگر کنند و به جهت تشویش اذهان و تخدیش افکار یاران متزلزلان اراجیف دیگر بجویند چه که این تیر سهم نافذ نه و زخم این خنجر بر جگر وارد نه. جمال مبارک در سوره هیکل میفرماید قد خلقت للالهیه مظاهر و للربوبیه مطالع و در رساله ابن ذئب میفرماید سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیا و اصفیا ظاهر شده آن را اسباب اعراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده العبودیه جوهره کنهها الربوبیه و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده فرموده و ثالثها اللاهوتیه الملكوتیه و هی قوه لاهوتیه و جوهره بسیطة حیه بالذات الی ان قال علیه السلام فهی ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و الجنة الماوی و همچنین در آن رساله از لسان حق صادر که حضرت امیر فرموده انا الّذی لایقع علیه اسم و لا صفة و همچنین فرموده ظاهری امامه و باطنی غیب لایدرك و همچنین از لسان ابی عبدالله علیه السلام روایت فرموده که گفته اند نحن کعبه الله و نحن قبله الله و نحن وجه الله و همچنین میفرماید روی جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال یا جابر علیک بالبیان و المعانی فقال علیه السلام اما البیان هو ان تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیء فتعبده و لاتشرك به شیئاً و اما المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و امره و حکمه و علمه و حقّه اذا شئنا شاء الله و یرید ما نریده. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که از لسان اولیاء چه نغماتی صادر و چه آهنگی بلند و اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء به آن اقامه حجّت و برهان بر منکر میفرمایند و



این عبد جز فنای محض و انعدام صرف تحریراً و تقریراً ذکر ننموده باز مورد صد هزار اعتراض و انکار است، و او ایلاً اگر معاذالله به کلمه‌ای از این کلمات تفوه نماید آن وقت چه آتشی افروخته گردد و چه شورش از حزب فتور برخیزد. ای یاران الهی و منصفان حقیقی در رساله خال قدری ملاحظه فرمائید که در حقّ خاک پاک حضرت سید الشهداء روحی له الفداء چه میفرماید، قوله الحقّ: مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفای ذره‌ای از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را به یقین کامل و معرفت ثابتّه راسخه در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا بالمره خارج گشته. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که در وصف خاک عطرنّاك يك حرف از حروف فرقان چنین اوصاف و نعوت بیان فرموده اگر شرك این است که حزب فتور فهمیده‌اند در این صورت نفس مقدّس محلّ اعتراض واقع گردد. در زیارت حضرت سید الشهداء روحی له الفداء جمال قدم روحی لتربته الفداء به نعت و ستایشی خطاب فرموده‌اند که از اوّل ابداع تا یومنا هذا چنین اوصاف الوهیت

و نعوت ربوبیت در حق مظهری از مطالع مقدّسه نشده است، مثلاً میفرماید: آه آه  
من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود و ورد علی مالک الغیب و الشّهود من الّذین  
نقضوا میثاق اللّٰه و عهده و انکروا حجّته و جحدوا نعمته و جادلوا بآیاته فآه آه  
ارواح الملائکة الاعلی لمصیبتک الفداء یابن سدرة المنتهی و السرّ المستسرّ فی  
الکلمة العلیا. و همچنین میفرماید: لو لاک ماظهر حکم الکاف و التّون و مافتح  
ختم الرّحیق المختوم و لو لاک ماغرّدت حمامة البرهان علی غصن البیان و  
مانطق لسان العظمة بین ملأ الادیان بحزنک ظهر الفصل و الفراق بین الهاء و  
الواو. و همچنین میفرماید: بک ظهرت قدرة اللّٰه و امره و اسرار اللّٰه و حکمه لو  
لاک ماظهر الكنز المخزون و امره المحکم المحتوم و لو لاک ماارتفع النداء من  
الافق الاعلی و ماظهرت لثالی الحکمة و البیان من خزائن قلم الابهی. و  
همچنین میفرماید: انت الّذی باقبالك اقبلت الوجوه الی مالک الوجود و نطقت  
السّدرة الملك لِله مالک الغیب و الشّهود. و همچنین میفرماید: کلّ الوجود  
لوجودک الفداء یا مشرق وحی اللّٰه و مطلع الآیة الكبرى و کلّ النّفوس لمصیبتک  
الفداء یا مظهر الغیب فی ناسوت الانشاء. و همچنین میفرماید: بک اشرفت  
شمس الظهور و نطق مکلم الطّور و ظهر حکم العفو و العطاء بین ملأ الانشاء  
اشهد انک کنت صراط اللّٰه و ميزانه و مشرق آیاته و مطلع اقتداره و مصدر  
اوامره المحکمة و احکامه النّافذة. و همچنین میفرماید: اشهد انک کنت کنز  
لثالی علم اللّٰه و خزینة جواهر بیانه و حکمته بمصیبتک ترکت النّقطة مقرّها  
الاعلی و اتّخذت لنفسها مقاماً تحت الباء انت اللّوح الاعظم الّذی فیہ رقم اسرار

ما كان و ما يكون و علوم الاولین و الآخريں و انت القلم الاعلى الذى بحركته  
تحركت الارض و السماء. بعد میفرماید: سبحانك اللهم يا اله الظهور و المجلى  
على غصن الطور اسئلك بهذا النور الذى سطع من افق سماء الانقطاع و به ثبت  
حكم التوكّل و التفويض فى الابداع. انتهى

و امثال اين بيانات بسيار و در كتب و الواح الهى بى شمار و انى ادرجت فى  
هذه الورقة نبذة منها لتكون بصيرة لاولى النهى و لثلاً يزلّ الاقدام من صراط الله  
اذا سمعت الآذان محامد و نعتاً لتراب انتسب لعقبته السامية فى عالم الكيان  
بعد البيان و ظهور العيان. اين ستايشى بود كه اسم اعظم روحى لاحبائه  
الفداء در حقّ ذات مقدّسى از ادلاء فرقان فرموده‌اند فاعتبروا يا اولى الابصار.  
و معاذالله از ذكر اين كلمات الهيه همچو گمان نرود كه اين عبد مدعى يك  
كلمه از اين مقامات است، استغفرالله عن ذلك انى عبد آمنت بالله و آياته و  
ليس لى شأن الا الذلّ و الانكسار و الضعف و الانعدام فى جميع الشئون و  
الاطوار و ليس لى امل الا العبودية المحضة لله الحقّ العزيز الجبار.

بارى امواج شبهات است كه مرتفع از بحر مفتریات است و ترویج متشابهات  
است كه در شرق و غرب كافه جهات است اميد اين عبد چنين بود كه جميع  
احبای الهى بمنزله جناح اين طير مظلوم باشند تا در فضای خدمات امر الهى  
بال و پرى بگشايد و مقاومت جنود مهاجمه اعداء تواند حال جمعى از

دوستان کمر بر بسته و به سنگ طعن به کلی بال این مرغ بی‌آشیان را شکسته و به این قناعت ننموده فریاد از ظلم و ستم نمودند و گریه و زاری آغاز کردند باوجود آن که تعلیمات خفیه متتابع است و مکاتیب سریه مترادف و جمیع هادم بنیان میثاق ثابت لائح ولی این طیر مظلوم را عقاب حی قیوم مجیر و ظهیر و این مرغ بال و پر شکسته را عنقاء مشرق احدیت معین و نصیر سهام طعن را سینه سپر نمایم و سنان طغیان را جان و دل هدف کتم هر بلائی را در سبیل او قبول نمودم و هر مصیبتی را به جان و دل آماده گشتم از رفتار کلّ شکرانه نمایم و از کردار جمیع چشم پوشم و شب و روز به خدمت امر الله وحده پردازم هیچ اسمی و رسمی نخواهم و هیچ نام و نشانی نجویم از هر وصفی بیزارم و از هر نعتی در کنار جمال مبارک روحی لاحبانه الفداء در یوم ولادت اول اسمی که عنایت فرمودند عباس است و بعد از چندی در ایام طفولیت این عبد را احضار و بعد اظهار عنایت کبری و موهبت عظمی مهر جدّ بزرگوار روحی له الفداء را التفات فرمودند و آن دو مهر منور است که سجع یکی از آن مهر حسّاس عبده عباس است این اسم و لقب و نعت و ستایش این عبد و لارضی لی صفة و لا نعتاً و لا اسماً و لا سمّة الا هذا الاسم القدیم. دیگر آنچه از قلم اعلی در کتاب اقدس و کتاب عهد و سائر الواح نازل محض جود و فضل است. ای احبای الهی تقید به اسماء و تشبّث به اوصاف سرگردانی است و چون باد بادیه پیمائی کمر خدمت بر بندید و در نشر نفحات الله بکوشید و در اعلای کلمه الله جانفشانی

نمائید قدری در حالت انقطاع حضرت روح الله ملاحظه نمائید که آن روح مجسم و نور مصور در سنّ دوازده سالگی به چه آزادگی به مشهد فدا به چه شوق و اشتیاق شتافت و چگونه جان فشانی نمود کار از دو شقّ خارج نه یا به خدمت امر مقدّس مؤید میگردیم یا نه اگر به این موهبت کبری موفق شویم جمیع اسماء حسنی طائف حول و اگر مایوس و محروم شویم از اسماء و القاب و اوصاف و احساب چه ثمر پدیدار فاستغنوا عن کلّ اسم و صفة فی ظلّ ربکم الرّحمان الرّحیم. تالله الحقّ اذا حفظتم وصایاء الله و ثبتتم علی میثاق الله یخدمکم کلّ الاسماء الحسنی و یتباهی بکم کلّ الصّفات العلیا دعوا هذه الاوهام ثمّ ابدلوا جهدکم فیما یتنوّر به وجوهکم فی ملکوت الله المهیمن القیوم و تتلقیکم به ملائکة القدس و تدركکم به بشائر الفوز و الفلاح من جبروت ربکم القدیم.

باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه بلائی و چه اضطرابی از جهتی هجوم ملل اولی و از جهتی جنون سائر اعداء و از طرفی دسائس امتّ یحیی و از سمتی وساوس بدخواهان سیاسی در مراکز علیا و از شطری اداره امور معضله عکا و از هر جهت مکاتبه و مراسله به سائر جهات و جواب مسائل معضلات و وقتی سرگردانی در تمشیت مهمّات و ساعتی حیرانی در تأدیة دیون، در بعضی اوقات و شب و روز در حسرت و تأسّف از هجوم جنود شبهات و نشر متشابهاات. باوجود این دوستان اکفا به بلایای این عبد ننمایند آنان نیز به

کمال تدبیر در سرّ سرّ تعلیمات خفیه به اطراف ارسال نمایند و نشر اراجیف کنند و بنیان پیمان را فتور خواهند و در وهن قصور نکنند باوجود آن که هیچ زحمتی ندارند و هیچ تعبی ندانند و هیچ فکری نیندیشند و از هیچ چیز نه جزئی و نه کلی مسئول نباشند و مکلف نگردند، لاله ساغر گیر و نرگس مست بر من نام فسق، داوری دارم خدایا من که را داور کنم.

الهی تری وحدتی و غربتی و کربتی و تشاهد نحول جسمی و ذهول نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف ارکانی و تزلزل اعضائی و تزعزع وجودی و تضیق صدری و خفقان قلبی و زهاق روحی و عدم شروحو و شدت بلائی فی سبیلک و کثرة ابتلائی فی محبتک ای ربّ استأصلت الزّوابع دوحتی الناشئة و اقلعت الزّلازل ارومتی الثّابتة و اخذتني اعاصیر البلوی و اهلکتني شدائد البأساء و الضّرّاء ای ربّ ضاقوا بی ذرعاً و استأثروا بی هواناً و رشقوا علیّ سهاماً و رضیوا لی حرماناً و انّی بعزّتک فرید و حید فی ملکک و لیس لی ملجأ منیع و لا ملاذ رفیع الا ملکوتک الابهی و لیس لی مناص و لا مجیر الا جوار رحمتک الکبری ای ربّ فارفعنی حتی تخمد هذه النّار الموجّجة فی قطب الاضلاع و الاحشاء و یسکن هذا الطّوفان المتواصل و الغبار المثار الی کبد السّماء حیئنذ یستریح روحی و ینتعش قلبی و یفرح ذاتی و ینشرح بفضلك و موهبتک لانّ احبتک استثقلونی و عبادک وقعوا فی حرج من وجودی و انّی احاطنی القصور و ماتمکنت ممّا کنت ارجوه فی یوم النّشور یا ربّی الغفور

ادرکتی ادرکتی نجنی نجنی من هذا الوهاد و خلصنی من هذا السنین الشداد  
انك انت مخلص كل عبد اواب.

اما قضیه زجر احباب از بعضی اوضاع، این معلوم آن جناب است که اهل فتور و حزب حشر و نشور در نهایت شین و شورند و به هیچ وسیله‌ای ساکن نگردند و اگر این عبد با احباً نیز با گرز و چماق درافتم دیگر کسی در میدان باقی نماند به کلی باید انا لله و انا الیه راجعون خواند و از هر چیز چشم پوشید. این عبد به مجرد این که به نفسی نصیحتی نمایم فوراً حزب فتور اطراف او را گیرند و از عهد و میثاق منحرف نمایند چنانچه به کرات در این ارض تجربه شد حال به کلی پا و دست این عبد بسته و به گوشه‌ای نشسته و سیر و تعاشا مینماید تا خدا چه راهی بنماید و قضا چه امضا کند. شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی رئیس موهومند گفتم لا والله مرووس مظلوم به قول شما این ریاست موهومه است و چنین مغبوطه، وای اگر ریاست معلومه بود چه میشد باوجود آن که عبارت از بلاء و محن است چنین رشك و غبطه هر انجمن است، وای اگر کام دل و راحت جان بود. حال نقلی نشده است این عبد به روضه مطهره قسم گوشه‌ای گیرد و توشه‌ای نپذیرد نفسی این ثقل اعظم را چندی حمل نماید چه ضرر دارد والله سبب روشنی چشم این عبد شود و علت راحت جان و آسایش وجدان گردد و اگر کسی در این قضیه شبهه نماید تجربه کنند چه ضرر دارد والله الذی لا اله

الا هو آن یوم یوم عید این عبد است و اگر به صدق و راستی اقدام شود البته فوائد کلی بخشد و من به جان و دل تأیید نمایم و تعلیمات سرّیه به جایی نفرستم و تخدیش افکار نکنم و تشویش اذهان ننمایم و تفریق کلمه الله نجویم و مظهر باطن و مظهر ظاهر تشکیل ننمایم به صدق محض و راستی صرف اقدام نمایم و جمیع این مشکلات را حلّ کنم ادعای مظلومیت نکنم و کسی را نسبت زاغ ندهم و خویش را بلبل ننمایم و ابدأ به وهن احدی راضی نشوم و چون اهل اروپا مذهب سرّی تأسیس ننمایم و خفياً با نفسی مخابره نکنم حضرت روح میفرماید آیا کسی سراج را زیر فانوس حدید مینهد؟ لا والله سراج به دست گرفته و واضح به هر دیده مینماید هر امر سرّی ظلام است و هر نجوی مذموم در کتاب عزیز علام.

باری مختصر این است که در این مدّت به جان عزیزت نهایت رعایت و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه نفرمائید که این عبد روش و حرکت را تغییر میدهد این روش سجیه این عبد است اگر آشنایان انکار کنند الحمد لله جمیع بیگانگان شهادت میدهند که این عبد به هر نفسی خواه محسن و خواه دون آن کمال محبت و شفقت را مینماید و ابدأ تعرّض نمیکند اگر استشهاد لازم شود جمیع اهل بریه الشّام مهر نمایند و به سوگند تأکید کنند، سبحان الله روش و سلوک و جمیع شئون این عبد نزد بیگانگان مسلم ولی آشنایان انکار کنند، و الفضل ما شهدت به الاعداء.



ای دوستان الهی گمان ننمائید که در ضمن این بیان مقصود اشخاص مخصوصند بلکه مقصود حزب فتور است و شما را به جمال قدم قسم میدهم کسی را توهین ننمائید و خواری به جهت نفسی نخواهید آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضرّ و ضلال و وبال به ما تصریحاً او تلویحاً او ضمناً بدهند ابدأ تعرّض ننمائید و کسی را تفسیق نکنید و شخص معلومی را ولو مدافعه باشد مقاومت و معارضه ننمائید به کمال ملاطفت و محبت و دوستی و خیرخواهی و دلسوزی رفتار ننمائید، روش روحانیان گیرید و مسلک کربوبیان جوئید در حقّ کلّ دعا کنید و خیر کلّ را از خدا بخواهید. هر نفسی را به کمال آداب ذکر ننمائید و شخصی را مبعوض مدارید و با هر کس مهربان باشید و اگر به سمع خویش کنایه یا اشاره یا تلویحاً یا تصریحاً توهین این عبد را شنوید آشفته نشوید کمال حلم و سکون را چون این عبد ملحوظ دارید و به نفحات قدس مانوس گردید ولی گول نفسی را نخورید و گوش به تملّق بعضی ندهید زود پی به شبهات اهل متشابهات برید اهل فراست باشید منخدع نگردید مفتون مداهنه اهل فتور نشوید به نورالله ناظر باشید و مظهر اتقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنورالله گردید، ورنه این جفدان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند. بانگ دهدد گر بیاموزد قطا، راز دهدد کو و پیغام سبا.

ای یاران قسم به حضرت یزدان که این عبد در حقّ نفسی وهنی راضی نشده

و قصوری ننموده بلکه این قصور از آفتاب میثاق است که بر آفاق اشراق  
نموده لیس هذا من عندی بل من عنده، الله اعلم حیث يجعل رسالته اهم  
یقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بينهم معيشتهم، جرم این است که باز است و  
بس، غیر خوبی جرم یوسف چیست پس.

ای یاران روحانی، جمال نورانی مربی رحمانی آفتاب انور جهان الهی روحی  
لمرقده الفداء و نفسی لارقائه الفداء تحمل تیر و زنجیر و تهدید شمشیر نموده  
در سلاسل و اغلال ایام را بسر بردند مدتی در زندان بودند و به کرات در  
تحت عذاب الیم عوانان، روزی سرگون به عراق شدند و دمی متهم به شقاق  
در السن اهل آفاق، یومی در بزم مصائب جام بلا بدست گرفت و شبی در  
جشن وفا از کووس جفا مدهوش و مست شد، سالی در بدشت بازار یوسفان  
شکست داد و از فرط دلبری اسیر هر ستمگری شد و زمانی خانمان به تالان  
و تاراج داد بی سر و سامان هر اقلیم و کشوری گردید، وقتی چون شمع در  
زجاجه غربت بگداخت و زمانی فرید و وحید در جبال شاهق و مغار  
کردستان بی انیس و رفیق ماند، مدتی در زوراء سینه هدف سهام اعداء کرد  
و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص مقاومت مخصوص  
فرمود، گاه آواره شرق شد و گاه رانده غرب گهی به بلغار افتاد و گهی به  
سقلاب تا آن که در سجن اعظم در زندان عمیق درافتاد تا آخر ایام به  
سرآمد و یوم الله منتهی شد و آفتاب لقا افول نمود و لیلته لیلای هجوم کرد و

یاران باوفا در آتش حرمان سوختند و آتش حسرت برافروختند. باری آن آفتاب توحید در مصائب شدید تحمل هر بلای عظیم فرمود تا جمعی بی‌نوایان را بانوا فرماید و نفوس پریشان را مجتمع نماید افسردگان را برافروزد و پژمردگان را طراوت و لطافت بخشد مردگان را جان مبذول دارد و آوارگان را سر و سامان دهد مستمندان را به گنج روان دلالت فرماید و نادانان را دانائی بخشد. این مدّت مدیده با رأفت کبری و ملاطفت عظمی این نفوس را در آغوش عنایت تربیت کرد و به انواع فیض پرورش داد تا در یوم فراق بر وفای حقیقی و وفاق قیام نمائیم و کمر خدمت بر بندیم و به جان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون بیپوشیم مظهر حتی اجعل اورادی و اذکاری ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً گردیم. حال هنوز قمیص تقدیس تر و طری و بالین نازنین در نهایت تازگی و رنگین، ما جمیع آن وصایا را فراموش نمائیم و خاموش نشینیم و همه آن الطاف را نسیان کنیم و راه عصیان بیپیمائیم و چون عزم و حرکتی نمائیم طوفان اختلاف برانگیزیم و با هرکس در ستیزیم بر بالین پرند و پرنیان بخشیم و فریاد و فغان برآریم، در ایوان راحت جان بیاسائیم و شکایت از تطاول مظلومان نمائیم هرچه خواهیم بکنیم و بگوئیم و به آفاق انتشار دهیم و از جهتی الغوث الغوث به عنان آسمان رسانیم خدمتی که نکردیم سهل است اهانت به هیکل امرش چرا بنمائیم؟ نصرت که ننمودیم بس است تیشه به ریشه شجره مبارک‌اش چرا زنیم؟

ای پروردگار از خواب غفلت بیدار فرما و از بی‌هوشی هوشیار کن دیده را  
نوری بخش و گوش را شنوائی عنایت کن قدری انصاف عطا فرما و به جزئی  
وفا موید نما بلکه تیشه خفیفتر گردد و طوفان قدری سکونت یابد تویی  
مقتدر و توانا و تویی واقف و دانا. ع ع

باری مقصود این است که حزب فتور را مقصد چنان است که در هر نفسی  
قصری از این عباد در انظار جلوه دهند و به این سبب سیئات تزلزل خویش  
را بپوشند و جمیع را از صراط مستقیم منحرف نموده در اطراف خویش جمع  
نمایند و علم خلاف برافرازند و اساس اختلاف بنهند. مثلاً ملاحظه فرمائید  
که از هندوستان چه اراجیف کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت به حاجی  
محمد حسین دادند و به مصر نوشتند تا آن جناب را نیز از او بی نهایت  
مکدر کردند و به حسب روایت شکایت در مکاتیب اولیه نموده بودید و چون  
محض لطف الهی حاجی مذکور مغدور به مصر رسید ملاحظه فرمودید که  
اراجیف بود چنانچه در مکتوب اخیر مرقوم فرموده بودید که جناب حاجی  
محمد حسین اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند به دقت مطالب ایشان  
استماع شد ابدأ کلمه مغایری از ایشان مسموع نگشت چرا بعضی احباب  
اغراق نویسی را شعار خود ساخته‌اند، این بنده خدا غرضی جز اتفاق احباً بر  
کلمه واحده و ثبوت و رسوخ کلّ بر عهد الهی ندارد و هتک حرمت نفسی را  
هم نمیخواهد خداوند تبارک و تعالی میداند چیزها نوشته بودند که عقل از

استماع آن متحیر و قلب مضطرب میشد. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که مقصدشان از این مفتریات چه بود و مفتریات هند مقتبس از مفتریات عکاست و شما میدانید که مقصود طعن به حاجی نبود مقصود این عبد است شما همین را میزان قرار دهید حقیقت حال مشهود گردد. ای کاش به همین کفایت نمودند تالله الحق ان صدري مشبك من سهام المفتریات و قلبی متقطع من طعان سنان الروایات و صرت اذا اتتنی من سهام تكسرت النصال على النصال. ملاحظه فرمائید این عبد خود را فدای هر يك از بندگان جمال مبارك مینماید و فدیتهم بروحی و نفسی و ذاتی و کینونتی میگوید و مینگارد باوجود این در افواه شهرت میدهند که این عبد ادعای اعظم مراتب و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نمی‌شود باوجود آن که اکثری از متزلزلین اظهار تذلل و انکسار و تبتل و ابتهال و تنزل و افتقار این عبد را بهانه وسیله تزلزل خویش نموده که فلان روحی لاحبانه الفداء او لتراب اقدام احبانه مرقوم مینماید پس چگونه برتری بر احدی دارد یا آن که مرکز میثاق است که دائره کتاب اقدس و کتاب عهد بر آن مرکز منصوص مثبتوت دائر است پس جمیع امثال و اقران بلکه برتری بر او دارند باوجود این این عبد این مقام را نیز اعظم از مقام خویش می‌شمرد.

باری ای دوستان الهی در دین الله تکفیر و تفسیق نبوده و نیست و تزییف و

تحقیر جائز نه، با کسی مجادله ننمائید و منازعه نکنید و ذلت از برای احدی  
 مطلبید و نام نفسی را به وهن مبرید و ضرّ نفسی را نخواهید و لسان را به  
 طعن کسی نیالائید غیبت نفسی ننمائید و پرده از کار کسی برندارید تا  
 نفسی اظهار ثبوت مینماید تعرّض مکنید و او را رسوا ننمائید و همین کلمات  
 را نفسی وسیله نزع و اعتراض نکند به ثبوت و رسوخ بنیان تزلزل را از بنیاد  
 براندازید و به تمسک و تشبّث اساس دین الله را محکم نمائید حزب فتور را  
 به حال خویش گذارید و حواله به صاحب عهد و میثاق نمائید آن حیّ قدیم  
 قویّ قدیر است و هادم بنیان هر مکر و تدبیر. نصوص کتاب اقدس لوح  
 محفوظ الهی منسوخ نگردد و مرکز میثاق الهی نلغزد علم مبین سرنگون نشود  
 کوکب صبح منیر آفل نگردد بحر محیط از فیض منقطع نشود شمس شهیر در  
 پس سحاب شدید نماند نسیم عنایت منقطع نگردد و باب رحمت مسدود  
 نشود مواهب جمال ابهی مفقود نگردد و موارد فرات سائغ بارد و شراب  
 مقطوع نشود. عنقریب کوکب میثاق اشراق بر آفاق نماید و آفتاب عهد بر  
 شرق و غرب بتابد اهل فتور نادم و پشیمان گردند و حزب عجول متشتت و  
 پریشان و هذا وعد غیرمکذوب. ع ع

### هو الله

۱۸۹- ای ربّ تری هجوم الامم و جولتها و غرور الملل و صولتها علی عبدک الفرید  
 الوحید الغریب فی سجنک الاعظم و تنظر توارد السّهام و تتابع الرّماح و تکاثر

السِّیوف و تکاثف الصّفوف من کلّ الارجاء و الانحاء فاصبحت النّصال هالةً  
حول الجسم النّحیل کالهلال و غدت تکاثر توارد السِّیوف الحداد تجعله تحت  
الظلال و مع هذه البلیة الدهماء و المصیبة العمیاء قام الاحباء علی اشدّ الجفاء و  
دخلوا یا الهی فی میدان الکفاح بسهام و سنان و سیوف و رماح و صوبوا  
النّبال الی عبدک الاعزل من السّلاح و ظنّوا یا الهی بانّ هذا هو الفلاح و  
النّجاح هیئات هیئات فسوف یرون انفسهم فی مهاوی الرّدى و حفرات الشّقى و  
غمرات العمی و ینوحون و یبکون علی ما فرطوا فی جنب الله و هتکوا حرمة  
الله و نقضوا میثاق الله و نکسوا رایة الله و فرقوا کلمة الله و شتّوا شمل  
مرکز العهد و نثروا ما نظمه ید الفضل. ای ربّ اتّخذوا میثاقک هزواً و عهدک  
ملعباً و صعودک مغنماً و مرکز میثاقک سُخریاً ای ربّ اغفر ذنوبهم و استر  
عیوبهم و کفر عنهم سیئاتهم و ارجعهم الیک و اجمعهم تحت لوآء میثاقک و اخلع  
عنهم القمیص الرّثیث و البسهم ردآء التّقدیس انّک انت الکریم الرّحیم. ع ع

ای رفیق اگر بدانی که به چه حبّی قلم گرفته و به تحریر این نمیقه پرداخته  
البته به مجرد ملاحظه در شوق و شغف آئی و وجد و طرب کنی که الحمد لله  
چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار مهربانی که در چنین احزانی و  
بلیاء و مصائب بی کرانی و گرداب عذابی به این محبت به نگارش جواب  
نامه پرداخته و با یاد یاران همدم گشته در یومی که تذهل کلّ مرضعة عمّا  
ارضعت و تضع کلّ ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ماهم بسکاری

ولکن عذاب الله شدید او به ذکر بدیع دوستان سدید پرداخته و به درگاه احدیت عجز و نیاز مینماید که تأیید و توفیق بخش و عنایت فرما. ع ع

ای رفیق آیا یادت میآید که در ایام تشرّف به لقاء الله به چه اشتعال و انجذاب با تو ملاقات مینمودم و به چه مهربانی صحبت میکردم و چقدر محبت به شما داشتم، آن الفت و محبت و مؤانست فراموش نشود قدر آن را بدان اگر تو فراموش نمائی من ننمایم و از فضل و جود حضرت احدیت ملتسم که آثار و آیات آن ملاقات را الیوم ظاهر و عیان فرماید. ای رفیق در هر کور اگرچه امرالله ظاهر ولی به وضوح این کور اعظم در هیچ کوری امر واضح و عیان نبود چه که این دور مبین در جمیع شئون ممتاز و در کلّ مراتب بی مثل و بی نظائر و اشباه و در این کور نیز هیچ امری به وضوح و ثبوت و قوت و عظمت عهد و میثاق نه. جمال قدم و اسم اعظم روحی لعباده الفدا از جمیع جهات ابواب وساوس و دسائس و شبهات را مسدود فرمودند و از برای نفسی محل تردّد نگذاشتند سی سال قبل از صعود در مواضع متعدّده از کتاب اقدس که ناسخ و مهیمن بر جمیع کتب است به صراحت و توضیح من دون تأویل و تلویح سبیل را واضح و دلیل را لائح فرمودند و تکلیف الهی و دینی و روحی و ظاهری و باطنی کلّ را تعیین کردند و سی سال جمیع اطفال ملکوت را از پستان کتاب اقدس شیر عنایت فرمودند تا این ضوابط و روابط الهیه در کینونات بشریه تمکّن تامّ حاصل نماید و حصن رزین امرالله چون



سدّ سدید حدید حصین و متین شود و کسی رخنه نتواند مبین کتاب مبین را به اوضح تصریح تعیین فرمودند و مرکز میثاق را شهره آفاق کردند و گذشته از بیان شفاهی به اثر قلم اعلی و نصّ صریح ابهی کتاب عهد نازل و جمیع شبهات محتمله را زائل فرمودند به قسمی که دور و نزدیک و اهل افریک و امریک و ترک و تاجیک کلّ از این آوازه در غلغله و ولوله افتادند و صیت این عهد و صوت این میثاق گوش زد جمیع اهل آفاق شد. باوجود این معدودی محدود هوس سروری نمودند و اوهام مهتری با کلاه تتری تاج برتری جویند و به قوتی چون بعوض نفوذ در میثاق خواهند و راه ستمگری پویند که مرکز میثاق را منسی آفاق کنند و قطب دائره عهد را خارج از محیط اشراق، هیئات هیئات هرگز آفتاب عهد به قوت اهل مهد پوشیده نشود و رخ مهر تابان به همسات خفاشان رنجیده نگردد و سیل فیض بهاران به مشتی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع نگردد فسوف یسمعون نقرات هذا النّاقور و نغمات هذا السّافور من الملائه الاعلی سبحان ربی الابهی هنا لك ینطقون المؤمنون و المتزلزلون تالله لقد آثرک الله علینا. حال ملاحظه فرمائید که این تزلزل و تردّد چه ثمری به جهت اهل فتور دارد آیا در بحر رحمت اخروی مغمور گردند یا خود در شتون دنیوی مغمور شوند؟ لا والله بلکه عاقبت هر متزلزلی در تحت اطباق خذلان ابدی مغمور گردد یا لله نسیان عهد و عصیان میثاق سبب نورانیت وجه در جبروت اعلی و ملکوت ابهی است یا افترای بر مرکز میثاق و ابتلای وحید فرید آفاق سبب روشنائی روی در ملاّ اعلی است

اگر به این دلایل و براهین کفایت نه نصّ کتاب اقدس و کتاب عهد را نشان هر ملّتی از ملل عالم میدهیم و بدون گفتگو سؤال مینمائیم که به موجب این نصوص الهیه چه اقتضا مینماید آیا چه حکم خواهد نمود خواهد گفت که این نصوص به جهت اطاعت است یا مخالفت، به جهت اعانت است یا اهانت به جهت خصومت است یا رعایت؟ آیا در هیچ کوری نصوص کتاب اقدس بود و یا فصوص خاتم عهدی بود؟ باوجود این آباء و اجداد حضرت اعلی و جمال قدم و اسم اعظم روحی لهم الفدا چون شیعه بودند به جهت کلمه من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه از سائرین متنفر بودند و حال حضرات متزلزلین آباء و اجداد جمال قدم و حضرت اعلی را به جهت این که عمری نبودند شیعه شنیه دانند و در جمیع اوراق شبهاتشان تکفیر حزب شیعه نموده‌اند. بلی در آثار مبارک ذکر شیعه شنیه هست ولی مراد شیعیانی بود که اعراض از حضرت اعلی در یوم ظهورش نمودند و صد هزار نفوس شهید کردند نه شیعیانی که تابع حضرت امیر و ائمه اطهار علیهم السلام بودند، چه که جمیع اجداد جمال قدم و اسم اعظم و حضرت اعلی روحی لعلبادهما الفدا شیعه بودند و بری از هر مخالفی پس در این صورت اصلاب طاهره چه شد باید گفت این دو شمس حقیقت استغفرالله از اصلاب شیعه بودند سبحان الله ملاحظه فرمائید که غرض چه میکند که به کلی انسان کور میشود و تمییز میان صحیح و سقیم و غث و ثمین نمیدهد و این کلمه کفایت کتاب من دون مبین اصلش از عمر است که گفت حسینا کتاب الله و به چیز دیگر محتاج

یعنی مبین نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشتیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضاء بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت. این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزیها گشت و چون مطلع بر حقایق وقایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت میدهد که اسّ اساس دین الله از این کلمه برهم خورد و جنود نفس و هوی هجوم آورد و راسخ در علم معزول و مهمول گشت و هر شخص مجهول و مخمول چون ابو هریره و ابو شعیون معزز و مقبول گردید اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه اسیر و حقیر و خانه نشین شد و لعن الله النّاقه و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت، لا فتی الا علیّ لا سیف الا ذوالفقار سرگشته تلال و قفار شد و الشّجرة الملعونة فی القرآن بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت، الفاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی در بیت الحزن گریست تا هلاک شد و عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت و به تبغلت و تجملت ولو عشت تفیلت معزز و مکرم گشت. این کلمه حسبنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد و سیف صارم ابن آکله الاکباد گشت. این کلمه در لیلۃ الهریر نار سعیر برافروخت و چهار هزار نفر حفظه قرآن اجلّه اصحاب حضرت امیر را هزله و رزله و خذله خوارج کرد. این کلمه تشتیت شمل احبّا نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد این کلمه حبّ احبّای جمال محمدی را به سیف و سنان و حیف و عدوان تبدیل نمود این کلمه خنجر کین شد و در ارض طف خنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک

را به خون مطهرش رنگین نمود این کلمه در صحرای کربلاء آن مصیبت کبری و آن فضحۀ عظمی را بر پا نمود این کلمه جمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و مظلوم و محکوم هر غدار کرد این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه جدال و نزاع و قتال و حرب و ضرب انداخت و خون کرورها از مسلمانان ریخت این کلمه کور فرقان را زیر و زیر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را جنگل سباع و ذئاب تیز چنگ کرد این کلمه هزار و دویست سال به خونریزی غبراء را گلگون و حمراء نمود این کلمه صد هزار گلوله گشت و بر سینه مبارک حضرت اعلی خورد این کلمه زنجیر شد و در گردن مقدس جمال قدم افتاد این کلمه غربت عراق و کربت بلغار و مصیبت سجن اعظم شد زیرا خلیفه ثانی چون خواست که مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویه نسیان محصور نماید و راسخ در علم را مبتذل و فاسق پرجهل را معزز و محترم کند و منصوص من کنت مولاه فهذا علی مولاه را محقر نماید در مقابل نص، یکفینا کتاب الله و حسبنا القرآن گفت و استدلال به لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین نمود و تمسک به الیوم اکملت لکم دینکم جست و تشبث به اولم یکفهم انا انزلنا الیک الكتاب کرد و مبین کتاب، راسخ در علم، حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر راوی ضعیف را شیرگیر کرد. یکی لو کان نبی من بعدی لکان عمر روایت کرد، دیگری حدیث عشره مبشره قرائت نمود دیگری عثمان ذوالنورین و عثمان رفیقی فی الجنه تلاوت کرد دیگری لو اتخذت غیرالله خلیلاً لاتخذت ابابکر خلیلاً از قول حضرت حکایت نمود.

خلاصه مجتهد زیاد شد و فتاویٰ بیشمار گشت غبار کذب و اراجیف بلند شد و نور آفتاب صدق مکدر گشت اختلاف شدید شد و ایتلاف ناپدید گشت آراء مختلفه به میان آمد و اختلاف کلمه عیان شد شریعت الله متروک شد و مبین کتاب الله مخدول گشت ابن عفان مقتول شد ابن آکله الاکباد منصوب گشت حرب جمل برخاست مکر و دغل به میان آمد حمیراء بر ناقه شهباء سوار شد و جولان در میدان عصیان نمود و خونخواهی ابن عفان کرد معاویه سر از زاویه بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون بیارید بر سر منبر رفت و اصبع مقطوع حرم داماد پیغمبر بنمود پیرهن پر خون عثمان نشر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد و فغان نمود که این قمیص پر خون ذوالنورین است و این اصبع مقطوع نور عین واویلا و ادینا و اشریعتنا جمیع حاضرین گریستند و در مقاومت به حضرت امیر زیستند. غبار تیره لیلۃ الہریر به فلک اثر رسید و هزاران از نخبه اصحاب رسول در خاک و خون مقتول افتاد و علی هذا المنوال سائر الاحوال و اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر مینمود و حسبنا کتاب الله بر زبان نمیراند ابدأ این فتن و فساد رخ نمینمود و این فتک و هتک به میان نمی‌آمد و سی هزار مجتهد در مقابل راسخ در علم به منازعه و محاججه بر نمیخاست چه که هر یک از اصحاب رسول خویش را مجتهد مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام و عبادات و اعتقادات مینمود در این میان کسی که مهمول و معزول بود حضرت امیر بود و همچنین ملا محمد مقانی و سائر مجتهدین حسبنا کتاب

الله میدانستند و از مبین کتاب حضرت اعلی روحی له الفدا خویش را مستغنی می‌شمردند لهذا به آیه مبارکه ولکنه رسول الله و خاتم النبیین تشبث و تمسک جسته فتوی بر قتل حضرت اعلی دادند و اگر چنانچه از برای کتاب مبینی واجب میدانستند اعتماد بر فهم خویش نمی‌کردند در حکم قتل تردد مینمودند. پس معلوم و واضح گشت که جمیع این فساد و فتن و بلایا و محن از عدم اطاعت مبین مبین و عبارت حسبنا کتاب الله منبعث گشت. باری اگر چنانچه کتاب کفایت می‌کرد مبین منصوص چه لزوم و آیه کتاب اقدس چه لازم، کتاب عهد به جهت چه؟ این آیات که در نزد کلّ احباء موجود میخواندند و به موجبش عمل مینمودند نهایت هر یک از احباء مجتهدی میشد و استنباطی می‌کرد و حکمی مجری میداشت و نهایتش این بود که استنباطها مختلف میگشت کار به مجادله میرسید مجادله به منازعه منجر میشد و منازعه به مقاتله میانجامید و عاقبت صد هزار خون ریخته میشد و چیز دیگر نمیشد. حال باوجود عهد و میثاق نیر آفاق، حسبنا کتاب میگویند وای اگر آیات کتاب اقدس و کتاب عهد در میان نبود آن وقت واللّه گوشت و پوست این عبد را با درفش فوراً پاره پاره مینمودند و از غرائب وقوعات این که یکی از احباب گفته بود که این رساله چگونه اوراق شبهات است باوجود آن که صد آیه در آن مندرج چگونه آیات بینات شبهات میشود؟ در جواب بفرمایند تیر شهاب ردّاً علی الباب تألیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد آیات بینات قرآن در این صورت تیر شهاب را کتاب صواب باید خواند. گذشته از این

رساله یکی از یحیائی ها که در ردّ جمال مبین و نبأ عظیم مرقوم نموده جمیع اعتراضات و احتجاجات خویش را مستند بر آیات بیان نموده و به زعم خود نصوص بیان را ردّ قاطع بر جمال مبارک شمرده و آیات حضرت اعلیٰ روحی له الفدا را درج کرده در این صورت باید گفت آن رساله مهمله آن شخص کتاب مبین است یا الهام علیین؟ و از اغرب غرائب آن که اعتراضات اهل زلزال بر این عبد مطابق احتجاجات اهل ضلال بر جمال ذوالجلال است طابقوا النعل بالنعل ولی از برای این عبد مفتریاتی جعل کردند و بر آن ردّ نوشته‌اند و ولوله در آفاق انداخته‌اند و آتشی برافروختند و خرمن بیگانه و خویش بسوختند و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون. ملاحظه نمائید ادعائی از برای این عبد خلق نمودند پس محاججه به آیه من یدعی قبل الالف نمودند و حال آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربته الفدا این عبد را از کودکی رضیع ثدی عبودیت فرمود و در آغوش خضوع و خشوع و رقیّت پرورش داد و به خلعت بندگی درگاه احدیت الهیه هیکل محویت را زینت بخشید تا در قطب امکان علم میثاق به نسیم عبودیت کبری مواج گردد و سراج عهد در زجاج رقیّت به محویت عظمی وهاج شود عبودیتی در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقق یابد و شبیه و مثیل و نظیری در این عهد نداشته باشد. لهذا این عبد سلطنت عزت ابدیه را به این عبودیت صمیمه تبدیل ننمایم و سریر اثر را به این حصیر حقیر مبادله ننمایم و این حضيض ادنی را به اوج اعلیٰ تحویل

نجویم راه بندگی پویم و اسرار عبودیت گویم در دامن کبریا درآویزم و اشک  
حسرت ریزم و عجز و نیاز آرم که

ای دلبر یکتایم و خداوند بیهمتایم قوت و قدرتی بخش و تاب و توانی عطا  
فرما قوی را نیروی ملاً اعلی بخش و اعضا را تأئید ملکوت ابهی جوارح را  
سوانح غیبی ده و ارکان را لوائح ملکوتی فرما تا بر عبودیت جمال احدیت  
چنان که لائق و سزاوار مؤید گردم و بر بندگی آستان مقدّست چنان که  
باید و شاید موفق شوم ای محیط در بسیط فقر و فنا راه ده ای مهیمن در  
خلوتکده محو و هباء مسکن بخش خاک ره دوستانت کن و غبار آستانت فرما  
عبودیت ملکوتی بخش که فوق توانائی بشری است و رقیّت ناسوتی ده که  
انزل مراتب بندگی است توئی قوی و قدیر توئی مقتدر و بی نظیر. شمعی  
برافروز که پرتوش روشنی آفاق شود و ناری ایقاد کن که حرارتش شعله بر  
سبع طباق زند دلها را مهبط الهام کن و جانها را مشرق انوار. ای پروردگار  
دردمندان را درمان کن و هوشمندان را محرم ایوان افق علّیین را به نور مبین  
روشن نما و ساحت دلها را رشک گلزار و گلشن کن هریک از احبّاً را نجم  
هدی نما و هریک از اهل وفا را کوی ساطع در افق اعلی نهالهای حدیقه  
رحمانیت را طراوت و لطافت بخش و نورسیدگان بارگاه احدیت را صباحت و  
ملاحت ده بندگان دیرینت را انوار علّیین فرما و آزادگان قدیم را شهریاران  
اقلیم نعیم کن رویشان برافروز و خویشان را مشک جان فرما و آفاق را معطر و



معنبر نما دستشان ید بیضاء نما و لفظشان لولو لالاء برهانشان ثعبان مبین کن  
و دلیلشان سنوحات علیین ظهیرشان شدیدالقوی کن و نصیرشان جنود  
ملکوت ابهی.

باری مقصد متزلزلین این که به این وسائل و اراجیف بنیان میثاق را به کلی از  
بنیاد براندازند و اساس عهد را از بیخ و بن برکنند ولی از این غافل که  
فیض شامل نجم آفل نگردد و غیث هاطل شیء باطل نشود انوار ملکوت  
ظلمات لیل دیجور نشود و آیات لاهوت منسوخ اهل غرور نگردد عنقریب  
رایات آیات عهد مواج گردد و انوار ساطع میثاق کوکب و هاج این سیل عظیم  
آبیاری هفت اقلیم نماید و این نور مبین پرتو افشانی بر روی زمین بسیط غرباء  
محیط سماء گردد و کشور خاک سپهر افلاک شود آب جوی ماء معین شود و  
شعله دلجوی نور مبین.

باری ای همدم قدیم این عهد را امید و طید بود که یاران مهربان در تهاجم  
بلایا و تتابع رزایا و هجوم عموم برایا و شدت مصیبت کبری و بلیه عظمی و  
تسلط اعداء و تموج بحر قضا هر یک زهر هلاهل را درمان کردند و زخم هائل  
را مرهم کامل شوند عدو صائل را سپر حائل کردند و تیر و شمشیر دشمنان  
را مانع و دافع حال آنان نیز تیغ جفا کشیدند و نصیحت میر وفا نشنیدند و  
محو و اضمحلال این عهد بهاء را پسندیدند عهد و میثاق را مدار شقاق  
کردند و واسطه ایتلاف را اس اختلاف نمودند نور مبین را لیل بهیم خواندند

و اشراق علیین را احراق سجین شمردند حصن حصین را گذاشتند و دخمه گلین را ملجأ متین گمان نمودند نصّ قاطع را نسیاً منسیاً نمودند و برهان لامع را هزواً سخریاً گرفتند مبین منصوص را مقصوص الجناح کردند و بنیان مرصوص را مهدوم الاساس انگاشتند یکی رئیس المشرکین نامید و دیگری عدو مبین شمرد یکی بی عصمت گفت و دیگری بی عفت خواند یکی شکایت کرد و دیگری روایت از بدو صعود آتش فساد برافروخت و مرکز جحد نقض عهد آموخت اطفال مهد آئین سروری گذاشتند و به وهم و گمان مهتری خواستند و برتری جستند و به هر وسیله‌ای تخدیش اذهان و تشویش یاران نمودند جمیع اوراق اخبار در اقطار و اشطار خبر صعود نیر آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود، از جمله اختر روزنامه ایرانیان در اسلامبول این خبر مهول را با طبل و دهل اعلان کرد و در اروپا بعضی رساله تألیف نمودند و این متاع کثیف را در انظار عموم عرضه کردند این ناقضین مدّتی در کمین نشستند عاقبت بعد از سه سال ادّعائی از برای این عبد فرض و تخمین نمودند و با کوس و کرنا عربده‌ای در روی زمین انداختند و این عبد را مصداق آیه مبارکه من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه کذاب مفترّ نسئل الله ان یؤیده علی الرجوع ان تاب انه هو التّواب و ان اصرّ علی ما قال یبعث الله علیه من لا یرحمه انه شدید العقاب دانسته‌اند و این آیه را در کلّ رسائل خویش با قلم جلی مرقوم نموده‌اند ولی دقت نمائید که چه فتوی در حقّ این عبد فرید وحید داده‌اند در درون رساله ذکر ادّعای الوهیت و

ربوبیت و شرکت با جمال مبارک مرا نموده‌اند و در ظهر رساله‌ها و داخل این آیه را مرقوم نموده‌اند دیگر تا کی این فتوی مجری گردد و من لایرحمه بشدید حدید حبل ورید این وحید را مقطوع نماید. ولی این عبد در حق نفسی فتوی ندهم و تکفیر و تفسیق ننمایم و اسناد شرك ندهم نهایت این است که نصیحت کنم و به رجوع بر میثاق دلالت نمایم، فمن شاء فلیعمل و من شاء فلیترک ان الله غنی عن العالمین و ما انت علیهم بوکیل گویم و لست علیهم بمسیطر خوانم و علیکم بانفسکم دانم و دست تضرع گشایم و زبان ابتهال باز کنم و ربّ اهد قومی فانهم لایعلمون گویم و سینه را هدف صد هزار تیر جفا نمایم و چهره وفا تیره ننمایم و زخم افترا را مرهم ابتهال نهم و درد اهل بغضا را درمان سریع العلاج جویم صبر و تحمل خواهم و نسک و تبتل جویم گریه و زاری کنم و مویه و بیقراری نمایم عجز و نیاز آرم و فریاد و فغان نمایم که:

ای پاک یزدان این قوم در ظلّ سدره منتها بودند و در ریاض جنّت ماوی، آتشی در قلوبشان شعله زد و مغلوب الهوی و مسلوب النهی عربده‌ای انداختند و علم ولوله‌ای افراختند و نرد اوهامی باختند که شاید علم میثاق منکوس گردد و حقیقت رجا مایوس، نور مبین افول نماید و ظلام لیل بهیم حصول جوید مرکز پیمان فراموش شود و نار الله الموقده خاموش گردد زمام عهد در دست اطفال مهد افتد و شمع شب افروز پیمان از اریاح بغضاء مخمود

گردد نیر میثاق غروب کند و خفّاش شقاق خیمه به بیرون زند پرتو حقیقت  
مفقود و مکنون گردد و ظلمت مجاز سراپرده به گردون زند مرکز عهد  
تبدیل یابد و محور میثاق تحویل. حال این عبد را در صون حمایت مصون  
نمودی و میثاقت را محفوظ و مثبت بنیان پیمان را برافراختی و دست تطاول  
ناقضین را کوتاه ساختی ولی نقض عهد کردن گیر شد و مانند اغلال و زنجیر  
و انا جعلنا فی اعناقهم الاغلال فهی الی الاذقان فهم مقمحون تحقّق یافت. ای  
پروردگار به قوت و اقتدار این زنجیر بردار و اعناق را از اغلال رهائی بخش  
گردنها را آزاد کن و دلهای قیرگون را روشن و شاد فرما خفتگان را بیدار  
کن و بیهوشان را هوشیار اطفال رضیع را به ثدی عزیز دلالت فرما و  
کودکان بی خرد را به دبستان عنایت هدایت نما مست باده غرور را رسم  
خضوع و خشوع آموز و زنجیرشکن کبر و محن را آداب عبودیت تعلیم نما این  
بیچارگان نادانند و این کودکان نوهوسان و بی خردان ندانند و شناسند و  
انجام نبینند نام جویند و راه جفا پویند تو انتباه بخش و اشتباه را از میان  
بردار هدایت کن و عنایت فرما و به ظلّ سدره میثاق دلالت نما تا کل در  
سایه شجره انیسا راحت جان یابند و کام دل جویند و به مسرت بی پایان  
رسند و مقامشان بلند گردد و قدرشان ارجمند عزت قدیمه یابند و موهبت  
عظیمه از آغاز سرفراز تر گردند و از پیش عنایت بیشتر یابند. ای پروردگار  
تأئید بخش و توفیق عنایت کن این ابر تیره را زائل کن و این غمام حائل را  
متلاشی و باطل نسیم جانبخشی بوزان و دلهای مرده را زنده کن باران رحمتی

ببار و این گیاه افسرده را تر و تازه نما حدائق قلوب را جنت ابهی کن و حقائق نفوس را ریاض ملاً اعلی ای قدیر رجای این عبد بپذیر تویی توانا تویی بیهمتا.

و از اغرب غرائب آن که سه سال قبل نوشته‌ای از مدینه الله عراق نزد جناب آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله ارسال میشود و از ایشان سؤال مینمایند که این لوح مبارک است یا دون آن جناب مذکور آن ورق مزبور را نزد جناب آقا میرزا اسدالله ارسال مینمایند و استفسار از حقیقت کیفیت میکنند آن ورقه چون ملاحظه گردید بعضی از آثار مبارکه را پراکنده نفسی جمع نموده یعنی چند فقره از اینجا چند فقره از آنجا جمع نموده و در میان این فقرات ع ع مرقوم نموده و آن ورقه بعضی فقراتش این است: سرّ الله من سدره النار من ورآه قلزم النور علی بقعة الامر قد کان بالروح مشهودا و بعد این مرقوم: فسبحانک اللهم استلک بذاتک الغیب فی مکن البقاء و بذکرک العلیّ الاعلیّ ع ع و بجمال القدس فی فردوسک الابهی. باری در جواب به آقا میرزا اسدالله تأکید شد و به آقا محمد مصطفی علیه بهاء الله مرقوم گردید که این لوح بعضی فقراتش از جمال قدم و بعضی نه این را بعضی از متزلزلین مخصوص ترتیب داده‌اند و در افواه احبّای الهی انداخته‌اند تا شیوع یابد و چون شایع گشت خواهند گفت که این را ثابتین ترتیب داده‌اند و این را سبب تخدیش اذهان ضعفا خواهند نمود پس باید هرکس این نوشته در دستش آمد محو

نماید. این قضیه در سه سال پیش واقع و الآن جواب در بغداد موجود و جمیع احبای بغداد مطلع و چون جناب فروغی در این ارض به زیارت آستان مقدس مشرف شد در نزد جمعی ذکر این نوشته شد به کرات و مرآت و تکرار گفته شد و تأکید گشت که این نوشته اصل ندارد بلکه ترتیب متزلزلین است و باید به کلی محو شود حال این ایام سر مکتوم مکشوف شد حضرات آن نوشته را دست آویز کرده و ضعفا را تشویش میدهند که تحریف شده و حال آن که تحریف متزلزلین چون آفتاب مشهود و واضح و مطبوع و در جمیع آفاق منتشر آیات سوره هیکل بعضی را به کلی از سوره هیکل برداشته و بعضی را تغییر داده‌اند. حال ملاحظه فرمائید که این مظلوم ساکت و صامت و اهل فتور چقدر جسور و اعظم شرور را به ثابتین نسبت داده‌اند و حال آن که در اکثر اوراق به خط کاتب تحریف واقع و آنچه خواستند کرده‌اند و به نصّ جلیل این عبد مبین کتاب مبین است و آثار آنچه در تحت تصدیق این عبد نه شایان اعتماد نیست مگر به اثر قلم اعلی آن نیز باید نهایت دقت و فحص دقیق شود که نقطه‌ای تزئید و تنقیص و تصحیف نگردد قضیه فاقبلوه بتصحیف فاقتلوه شد از خاطر نرود. پادشاه شام نورالدین سلجوقی امرنامه‌ای به حلب نگاشت عبارتش این اذا وصلکم امری هذا فاحصوا کلّ الیهود فی حلب یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید. کاتب بعد از توقیع و تمهیر فرمان غفلت نمود مگسی نقطه‌ای از فضلات بالای حای احصوا گذاشت احصوا شد به ورود فرمان جمیع یهود مظلوم را جمع نموده بلای عظیمی بر آن بیچارگان

وارد آوردند چون کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت بسیار برآشفت و دشنام گفت و از غضب برافروخت و کاتب را مورد عتاب ساخت چون حقیقت مسئله معلوم گشت مشهود شد که این تصحیف و تحریف را يك ذبابه ضعیف نموده. ملاحظه فرمائید تصحیف و تزئید نقطه‌ای چه ظلم عظیم و فساد شدید برپا نمود از این قیاس کنید علی الخصوص جمیع امانات و اوراق این عبد را متزلزلین غصب و ضبط نمودند حقیقت این قضیه آن که جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لعنته المقدسه الفدا در ایام اخیره وقتی که در فراش تشریف داشتند این عبد به قصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم دلها پر خون و اشک مانند جیحون و با این حالت به اکثر خدمات مبارک مشغول بودم روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم مکرر امر قطعی فرمودند محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت به جمع اوراق نمودم و دو جانپه بسیار بزرگ بود که در وقت تشریف بردن به قصر و مراجعت به عکاً جمیع اوراق و ما يتعلق محبوب آفاق در آن دو جانپه گذاشته میشد. باری این عبد مشغول به جمع کردن بود که میرزا مجدالدین وارد شد این عبد چنان متأثر و مضطرب بود که خواست به زودی از تأثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار به او گفتم تو نیز معاونت نما، باری جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجعه‌های مهرهای مقدس را در آن دو جانپه گذاشته بستیم. فرمودند تعلق به تو دارد بعد رزیه کبری رخ نمود و ارکان

عرش متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود صبح نورانی به شام ظلمانی تبدیل گشت شمس حقیقت به ظاهر از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع فرمود سراج هدی از ملأ ادنی صعود نمود و در زجاجه ملأ اعلی برافروخت دلها غرق خون شد و جگرها پر سوز و گداز گشت ناله و حنین بلند شد و گریه و زاری به اوج اثیر رسید جمیع ملل از وضع و شریف در قصر جمع شدند و کافه متأثر و متحسر مصیبت کبری و لا تسمع لهم همسا. فضلا و علما و ادبای ملل شتی از سنه و شیعه و نصاری قصائد غرا در ماتم و رزیه کبری انشا نموده در کمال تأثر و تأسف و تحسر علی ملأ الاشهاد قرائت و تلاوت مینمودند و جمیع در ستایش و نیایش و بزرگواری نیر آفاق بود و اعتراف بر عظمت و جلال و جمال و کمال حضرت کبریاء، و الفضل ما شهدت به کل البرایا.

باری این عبد در این فزع عظیم و اضطراب شدید با چشمی گریان و قلبی سوزان و کبدی بریان وارد غرفه مبارک با اغصان شد چون خواستیم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را به نفحات آن تن چون بلور معطر نمائیم یکی از اهل فتور به این عبد گفت این دو جانپه را بدهید بدهم میرزا بدیع الله به غرفه خویش برد و محافظه نماید زیرا در اینجا آب موج خواهد زد این عبد از شدت صدمه کبری و قوت رزیه عظمی مدهوش و محو و فانی گشته و به هیچ وجه گمان چنین ظلم نمیکشت لهذا آن دو جانپه را بتمامه تسلیم نمودم باری دیگر میپرس که در آن روز چه حسرت و ماتمی بود و آن بامداد چگونه



شام گشت، گر بگویم قلبها پر خون شود و نویسم اشکها جیحون شود. قسم به جمال قدم که به کلی از حواس و احساس بیزار و بیگانه گشتم و تا الی صباح گریستم و یوم ثانی و ثالث نیز بر این منوال گذشت. لیلۀ رابع نصف شب از بستر با خون جگر برخواستم که قدری مشی نمایم بلکه فتوری در حرقت و سوزش جگر حاصل شود ملاحظه کردم که اوراق را باز نموده‌اند و جستجو مینمایند چنان حالتی دست داد که وصف نتوانم دوباره رجوع به فراش نمودم که مبادا ملتفت شوند که این عبد این قضیه را مشاهده نمود در پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عهد جمال قدم را ندیده‌اند گمان میکنند که به واسطه اوراق مبارک میتوانند در امرالله اخلاقی کنند لهذا بهتر این است که این عبد سکوت نماید و یوم تاسع کتاب عهد تلاوت شود آن وقت اهل فتور نادم و پشیمان خواهند گشت و این اوراق را اعاده خواهند نمود چون یوم تاسع تلاوت کتاب عهد گشت و معانی میثاق در مذاق اهل وفاق حلاوت شهد بخشید حزبی مسرور و مستبشر گشتند و بعضی مغموم و متحسر آثار بشارت کبری در وجوه احباً ظاهر گشت و غبار کدورت عظمی در بشره اهل هوی نمودار گردید به قسمی که جمیع حاضرین ملتفت شدند و از همان یوم اساس نقض گذاشته شد و دریای وهم به موج آمد آتش فساد برافروخت و قلوب مخلصین بسوخت. روز به روز این آتش شعلهور گشت و این غبار بلندتر شد تا یکی از حضرات افنان توقیعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعیش به خاتم مبارک مزین گردد ذکر شد که یک خاتم از

خاتمهای مبارک بدهید تا این توفیق را مزین نمایم در جواب گفتند خبری از خاتمهای مبارک ندارم. گفته شد که جمیع خاتمهای مقدّس در جانپه و در گنجه مبارک بود و جانپه را من تسلیم شما نمودم گفت من ندیدم و نمیدانم. از این جواب قسم به روح صواب چنان ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف نتوانم حیران و سرگردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه فتنه عظمی بود و چه ظلمت دهما که ظاهر گشت. باری جمیع آثار مقدّسه و الواح متعلّقه به این عبد و سائر دوستان جمیع را از میان بردند حتی احکامی که تعدیلش در نزد این عبد موجود، ملاحظه فرمائید که تعدی به چه درجه رسید و این عبد ساکت و صامت بود که مبادا این رائحه کریهه به کلی نشر در آفاق گردد و این حوادث مخیفه بتمامه معروف در نزد اهل شقاق شود در آتش میسوختم و میساختم میگریستم و میزیستم. بعد ملاحظه شد که بلایائی که بر جمال قدم وارد يك يك پی در پی مستولی بر این عبد میگردد تا آنچه در علو ربوبیت ظاهر گشته انعکاساتش در دنو عبودیت نمایان و عیان شود، صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. چون این مصیبت بعینها بر جمال قدم وارد پس باید صدمه‌ای از آن نصیب این عبد گردد تا عبدی اطعنی حتی اجعلك مثلی تحقّق یابد چنانچه در مناجات بیان میفرماید و فی الحقیقه این فقره مناجات از لسان این عبد است قال و قوله الحق:

قد اخذتني الاحزان على شأن منع القلم الاعلى عن الجريان و لسان الأبهى عن

الذکر و البيان و قد رأيت يا الهی فی حبك ما لارأت عيون الاولین و سمعت ما  
لاسمعت اذن العالمين و قد ارى يا الهی عبادك الذين نزلت عليهم البيان و  
خلقتهم لنفسى احجب من ملل القبل کلها بحيث يفتخرون بخاتمك و يضربونه  
على الالواح لاثبات ریاساتهم بعد الذى اتى ارسلته اليهم لعل يستشعرون لا فو  
عزتک لم یکن خاتمک الا فی اصبعی و لا یفارق منى ابدأ و لن یقدر احد ان  
یاخذه منى طوبى لمن یقرء ما نقش فيه من اسرارک المستورة و آیاتک الاحدیة و  
ثنایاک المستودعة، انتهى بیانه البدیع.

ملاحظه بفرمائید که چگونه این عبد را از بلايا و ارده بر جمال قدم نصیب  
عظیم است آنچه بر آن مطلع انوار وارد بعینه بر این خاکسار وارد قد تحلبت  
دموع الملأ الاعلی لبلائی و تلهبت زفرات اهل الملكوت الأبهی لکربی و ابتلائی  
و اعین اهل سرادق القدس تذرف بالعبرات من حسراتی و اکباد الملأ العالین  
تفتتت من احزانی و آلامی.

الهی الهی ترى اجیج نارى و ضجیج سرى و احتراق کبدى و شعلة قلبى و کى  
احشائى و فیض دموعى و سیل عیونى و شدة کربى و بلائى و حرقة فوادى و  
ابتلائی ای رب اکمنوا لى فی المراصد و فوقوا الی سهام المفاصد و سلوا على  
سيف العدوان من کل جانب و اطلقوا العنان و اشرعوا السنان و اغاروا على  
هذا العبد الذلیل بكل طغیان ای رب لیس لى نصیر و لا ظهیر و لا مجیر الا

انت و بقيت فريداً وحيداً اسيراً ذليلاً بين احبائك و حيراناً فى امرى كلما  
 انظر الى اليمين ارى نبالاً طائراً و انظر الى اليسار ارى نصالاً متتابعة و التفت  
 الى الامام اجد سيوفاً شاهرة و اتوجه الى الخلف احس رماحاً نافذة و ارفع  
 رأسى ارى غيوماً متكاثفة و اطرق الى الارض ارى حبات و اشراك متواصلة  
 وضعوها لى مصائد اولى العدوان حتى يرمونى فى اخدود النيران و يعذبونى  
 باشد هوان اى ربّ و غاية رجائى اتضرع اليك و ابتهل اليك و ضجيجى يرتفع  
 الى ملكوتك الابهى و صريخى يتصاعد الى ملكك الاعلى ان تقرب ايام رجوعى  
 اليك و ورودى عليك و وفودى بين يديك اى ربّ ضاقت على الارض برحبها و  
 اشتدت على الازمة باسرها و احاطتنى جنود الشبهات من جميع الجهات و  
 اغارت على جموع الخصماء من كل الانحاء انجدنى بقبيل من الملائكة المقربين  
 من ملكوتك الابهى و انصرنى بنزول جيوش متوسمين من ملكك الاعلى كما  
 وعدتنى حين اندك طور وجودى من تجليك على سيناء الظهور مشهد اللقاء و انى  
 مطمئن القلب متيقن الفؤاد انك تنجز وعدك الحق و قولك الصدق يا محبوب من  
 فى الارض و السماء فاخلق اللهم نفوساً زكية و قلوباً صافية و وجوهاً نوراً و  
 جهاهاً بيضاء و صدوراً منشرحةً بآيات قدسك يا ربى الابهى و السنأ ناطقة  
 بذكرك يا ذالاسماء الحسنى و كينونات لطيفة صافية مستتبثة عنك يا ربّ  
 السموات العلى ليقوموا على نشر الآيات و اعلاء الكلمة و اشهار البيئات  
 متمسكين بالميثاق و متشبثين بعهدك يا ربّ الرايات و يفتحوا قلاع القلوب و  
 معاقل النفوس و يسخروا الارواح فانهم جنود ملكوتك الاعلى يا ربى الابهى.

این عبد در ساحت اقدس جمال قدم از شدت خجلت و شرمساری سر بر ندارد و از کثرت قصور در حسرت فتور نیارد چه که با دستی تهی و گناهی عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم در آستانم و جز عفو و غفران ملجأ و پناه ندارم.

ای یزدان مهربان سراپا گنھیم و خاک رهیم و متضرع در هر صبحگهیم ای بزرگوار خطا بپوش و عطا ببخش وفا بفرما صفا عنایت کن تا نور هدایت تابد و پرتو موهبت بیفزاید شمع غفران برافروزد پرده عصیان بسوزد صبح امید دمد ظلمت نومید زائل گردد نسیم الطاف بوزد شمیم احسان مرور نماید مشامها معطر گردد رویها منور شود توئی بخشنده و مهربان و درخشنده و تابان. انتھی

ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور و شور قصوری که بر این عبد وارد آوردند این بود که به کنایه و اشاره و عباره و تلویح و حال به توضیح تفهیم کلّ مینمایند که این عبد مدعی مقامی و شأنی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی میدانم و مظهر الهام شمرم و به نصّ کتاب الله وحی مختصّ به حضرت اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است پس به سبب این ادعای وحی کفر ثابت و حکم یبعث الله علیه من لا یرحمه لاحق چه که این

متمم آیه من يدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة است، باری چنین افتراء صریحی زدند و تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند، فنعم ما قال طوعاً لقاضٍ اتی فی حکمه عجباً افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم، چون قلم در دست غداری فتاد لاجرم آن یار بر داری فتاد. باری در سنه صعود به عراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش به این معانی مشحون، اعلم انّ العبودیة فی عتبه السامیة هی تاجی الوهاج و اکللی الجلیل و بها افتخر بین الملأ العالین و همچنین صفحهای مرقوم گشت که از عنوان تا ختام عبدالبهاء بود و مضمونش از این عبارات داله بر فقر و فنا اعلم انّ اسمی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و نعتی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و مسجدی الاقصی عبدالبهاء و سدرتی المنتهی عبدالبهاء و جنتی الماوی عبدالبهاء و امثال ذلك الی الانتهاء. و این دو نوشته در عراق الآن به خطّ این عبد موجود و همچنین مکتوبی که سه چهار سنه قبل به جناب آقا محمد علی المشهور به رجال الغیب مرقوم گردید صورتش این است:

### هوالبهی

ای طالب صادق و حبیب موافق آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت و به منتهای دقت تلاوت گردید الیوم تکلیف کلّ این است که آنچه از قلم اعلی نازل آن را اتباع نمایند و آنچه بیان صریح واضح این عبد است اعتقاد کنند ابدأ تأویل و تفسیر ننمایند و تلویح ندانند. قسم به مربی غیب و شهود هر

نفسی تصویری نماید و یا تخطری کند سبب احتجاب او گردد و علت ارتیاب شود این است اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدیهی اهل ملکوت ابهی و سگان جبروت اعلی که ظهورات کلیه که نقاط اولیه و شمس حقیقیه و مبادی فیوضات رحمانیه هستند منتهی به ظهور اعظم و جمال قدم روحی لاقدام احبائه الفدا شد تا قبل از موعد مذکور در کتاب الله یعنی الف سنة جمیع نفوس مقدسه که موجود شوند ادلاء و عباد و ارقاء بل تراب آستان جمال مبارکند کلّ در نزد آن آفتاب حقیقی به منزله سرج مستضیئه و نجوم مستنیره هستند که به شعاعی از اشعه آن شمس حقیقت مستفیض گشتند کلّ عباد له و کلّ بامرہ يعملون سبحان الله چه نسبت است بین تراب و ربّ الارباب و چه مشابعت است بین ذره و آفتاب جهانتاب و اما این عبد مقامش عبد عبدالبهاست و ذره‌ای از خاک آستان جمال ابهی در ساحت احبایش محو و نابودم و در آستان بندگانش تراب بی وجود استغفرالله عن دون ذلك یا احبّاء الله ولی این مطلب را به کمال محبت و رأفت تفهیم کلّ نمائید نه به عنف و زجر که سبب اختلاف شود. عبدالبهاء ع

ملاحظه بفرمائید که این عبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه و مستغرق بحور متلاطم با قوت تأیید ملکوت ابهی چون اضعف ناس فانی و محو و نابود و با ظهور قوت نصرت جمال ابهی چون احقر عباد در صقع وجود مشهود باوجود این اهل فتور چه قدر مفتری و جسور که انتشار میدهند این

عبد نعوذ بالله مقامی فوق مقام جمال ابھی ادعا نموده و این قضیہ بر اہل فتور گران آمدہ.

الہی انت تعلم و تشاهد و تشهد بان طینة عبدك مخمرة بماء العبودیة لعبتك العالیة و جبلة رقیقك مربیة بروح الفناء و المحویة فی حضرتك القدسیة و حقیقة عبدك كالطفل الرضيع قد رضع من ثدى العبودیة و نما فی حضن التّعبد لطلعتك المنيرة و نشأ فی حجر التّخشع لسلطنتك القديمة مع ذلك كيف سلوا سیوف السنتم الموتفكة علی عبدك و رشقوا سهام الطعن المسمومة علی ابن امتك. ای ربّ افتح بصیرتهم و طیب سریرتهم و نظّف ضمائرهم و لطف بواطنهم و ظواهرهم و اهدهم الی المنهج القويم و صراطك المستقیم انك انت الکریم الرّحیم.

باری ملاحظہ فرمائید کہ این قضیہ بعینہا بر جمال قدم در عراق وارد کہ صد ہزار طعن بر سینہ مبارک زدند و مفتریاتی چند اعلان نمودند کہ ناس را از ماء معین محروم نمایند و از نور مبین محجوب کنند چنان کہ در مناجات قلم بیان میفرمایند:

بل قضیت علیّ ما لا قضی علی احدٍ من قبلی و اجریت ما لا یجرى علی نفس من بعدی ولكن لن يعرفه احد دونك و لن تحصیه نفس سواك لانك كما لا تعرف بالابصار و كذلك فعلك لا یدرك بالافكار و انك انت العزيز الجبار و نزل كلّ



ذلك حين الذى اسمعتنى اختلاف عبادك فى شأنى بعد الذى ما قدرت لى من  
 شأن دون العبودية لنفسك و الخضوع لى باب رحمتك و الخشوع عند ظهورات  
 انوار وجهتك لانتك لم تزل كنت سلطاناً على و لاتزال كنت عابداً لوجهك و  
 كنت مالكا لنفسى و كنت مملوكاً لنفسك و ذليلاً عند جنابك و حقيراً لسلطنتك  
 و معدوماً لى ظهور قدرتك و مفقوداً عند تجلى انوار عز ازلتک رغماً للذين  
 يريدون ان يفسدون فى ارضك و يعلنون فى بلادك و يحدثون فى الملك ما  
 لا قدرت لانفسهم و مراتبهم فسبحانك سبحانك عن كل ذلك و عن كل ما  
 وصفتك به لانتك لاتدرك حتى تذكر بالوصف و لاتعرف لكى تدرك بالنعته بل ان  
 عبدك هذا يكون عابداً لمن يعبدك و ساجداً لمن يسجدك و خادماً لمن يكون  
 خادماً لنفسك و خاضعاً لسلطنتك و معيناً لمن يطلبك و ناصراً لمن ينصرک فى  
 سمائك و يريد نصرک فى بلادك فو عزتك لم اجد لنفسى عزاً اكبر من ذلك و  
 لا رتبة اعظم من هذا و من كان فى قلبه وله من شوقك و شغف فى حبك يعرف  
 حب الذى شرفتنى به من جواهر رحمتك و مجرد مكرمتك و يستنشق من هذه  
 الورقة الوردية ارياح حديقه البقاء و اطياب مدينة الوفاء و يشهد كيف يحرق و  
 يذوب هذا الشمع فى مصباح قلبه فيما ورد عليه و نزل فى امر مولاه انتهى

بارى اين عبد با اين عبوديت عظمى در کمال محويت و فنا در آستان اقدس  
 قائم و چون ذره مفقود و معدوم و نابود در مقام بندگى ثابت و راسخ و دائم  
 هيچ اسمى نخواستم و خویش را به هيچ لقبى نياراستم و ادعاى وحى ننمودم

حتی خویش را ملهم نخواندم نه مستضی دانستم و نه مستتیر نه مستشرق نه مستبرق در جمیع احیان خود را عباس نامیدم و در بین ناس خود را به این اسم شهیر نمودم بلکه منتهای آرزوی این عبد انعدام صرف و فناء بحت است که بی‌نام و گمنام شوم و بی‌اثر و بی‌نشان گردم تا به حقیقت عبودیت که عدم بحت و فنای صرف است متحقق شوم ولی به انصاف ملاحظه نمائید که نفوسی که افتری باین عبد روا داشتند چه ادعاها نموده‌اند و چه عربده‌ها کرده‌اند و چگونه دعوای ظهور جدید نموده‌اند و چه قسم ادعای نزول آیات و وحی کرده‌اند به قسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود به جمال مبارک روحی لمرقده المطهر فدا ندادند در وقتی که آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح و سلطان ملکوت توحید بر سریر تفرید در حیز شهود جالس پرتو آفتاب اوج عزت شرق و غرب را منور نموده و نیر اعظم به اشد اشراق ابصار را خیره فرموده در چنین وقتی و چنین روز فیروزی اظهار وجود نموده‌اند و علم ادعا برافراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عربده معهوده در قزوین انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات خود را آیات الهیه خواندند و خویش را سلطان روح نامیدند و چون از این تفوّهات و حرکات آشوب و فتنه در قزوین برخاست توقیع ساطع چون سیف قاطع صادر گشت، قوله جل ذکره: اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود. انتهی و این سواد کلماتی است که به خط و مهر مدعی عیناً موجود: هو العزیز ان یا علی اسمع ندائی و لاتکن من الغافلین قد انزلنا الیک کتابا بلسان عربی مبین و ما ارسلناه لحکمه

لن ينالها الا الذين انقطعوا عن كل من فى السموات و الارضين فسوف نرسله  
عندك اذا شاء الله و اراد و انه ما من اله الا هو يحكم ما يشاء و انه لعليم  
حكيم. مهر محمد على

هو البديع فى افق عز منيع ح ع ب د تبارك الذى ارتفع السموات بغير عمد و  
استوى على الماء عرشه و انه بكل شىء شهيدا و انه لا اله الا هو و انه بكل  
علم عليما قل يا عبد اتبع ما ينطق لك الروح بلسان صدق عظيما ثم ابليج الناس  
بهذه الآيات ليذكروا فى انفسهم و لن يتبعوا خطوات كل كافر اثميا قل يا قوم  
آمنوا بالله الذى خلقكم و رزقكم و لاتعترضوا به على قدر نقير و قطميرا قل يا  
ملا لم تكفرون بالله بارئكم و تعرضون بهذا الآيات لان هذا قد نزل من عند  
الله المقتدر العليم الحكيم ثم قل يا قوم تالله قد ظهر غضنفر الله فى الارض و  
فر منه كل حمير ذى رجلين و ملا قلوبهم من خيفة الله المقتدر القديرا وما آمن  
احد منهم اياكم ان لاتكونوا بمثلهم مشركاً مرتداً كفوراً. الى ان قال ثم  
اشرب ما يسقيك ساقى الروح من هذا الكوب الذى كان من ذهب الايقان  
مصنوعاً ثم ارزق من ثمرات هذه الشجرة التى غرست فى هذا السيناء بيد ربك  
العليم الحليم الحكيم الرحيم. ثم قل يا قوم اسمعوا نداء هذا الذى ظهر بين  
السموات و الارض و يقول بان يا قوم آمنوا بالله الذى خلقكم بامرته و كونوا  
بقوله سماعاً سامعاً سميعاً و بجماله بصاراً باصراً بصيراً و بجلاله نظاراً ناظراً  
نظيراً. الى ان قال و انه تواباً كريماً علاماً رحيماً. من النبيل قبل على. مهر  
محمد على

هو الله الرفع الابهي الاعلى ذكر الله عبده علياً ليستقيم على امر مولاه و يكون  
بربه صديقاً. الى ان قال ان يا عبد اسمع ندائى ثم انقطع عن نفسك و هواك  
و وجه بشطر مولاك و ان هذا القول الصادق ان انت له سميعا و الروح عليك و  
على من استشرق من هذه النور الذى ظهر عن هذه الشمس التى كانت فى قطب  
الزوال مضيئاً. عبد الله العلى محمد على. ما نزل على فؤاد محمد قبل على ان  
يا غلام الروح اسمع نداء ربك الكريم من هذا المنظر العظيم الى ان قال ثم  
ابلع الكائنات الى مولاك فمن صدق بقولك و آمن بآيات الله بشره بقاء ربك  
الرحمن الرحيم و من كفر فانذره بالنار و ان ربك سيجزيه عذاب عظيم و ما  
عقبى الظالمين الا الجحيم والله مخبر عليم قل يا عبد اسمع ما يلهمك قلم الامر  
فى آخر اللوح ان استقم على امره ان يمطر على رأسك السيف لا تتبع خطوات  
الشيطان و اتبع ملة الرحمن و انه لا اله الا هو و انه لسلطان حق مبيناً ثم اشكر  
ربك بانه ينصرك بنصره و انه ينصر من يشاء و انه لعلی كل شيء شهيدا و انه  
لناصر كل عبد فقير و الروح و التكبير و البهاء عليك و على كل مؤمن منيباً. ما  
نزل على فؤاد محمد قبل على. هو البهي الابهي فى الافق الاعلى ع م ص  
سبحان الذى خلق كل شيء بمقدارهم و انه لعلی كل شيء قديراً و انه لا اله  
الا هو و انه لعلی كل خلق عليهما ان يا قوم آمنوا بالله و صدقوا بآياته بانه لا  
اله الا الذى فطر السموات بغير عمد و استوى عليه عرش العلى عظيماً قل يا  
قوم اسمعوا ندائى و كونوا على صراط الله قائماً مستقيماً يا ملاء آمنوا بالله  
الذى خلقكم و رزقكم و صوركم و انه بكل شيء شهيدا له الخلق و الامر من

قبل و من بعد و انه لسلطانا مقتدرا عزيزا عظيما كبيرا. ان يا ملأ البيان  
 اسمعوا ندائى و لاتكونوا كالملا الفرقان كافرأ مرتدأ اثيما ثم اشهدوا بانه لا  
 اله الا هو و انه لسلطان حق مبينا يا قوم اسمعوا ندائى و لاتكفروا بآياته و  
 بيناته بانه قد خلقكم من قبل من قطرة ماء و طينا آمنوا بالله يا ملاء المشركين  
 و لاتكذبوا بهذا الآيات لان هذا قد نزل من عندالله المقتدر العليم القديرا و  
 انه لاصرف الطوفان عن فلك النوح و انه لاصرف ريح العاصف عن الهود و  
 الذين معه و اورد المشركين فى الجحيم و انه جعل نار الخليل رضوانا و انه  
 لاغلب على التمروود بعوضة من السما قتله و انه لجعل البحر لبنى اسرائيل سبيلا  
 و غرق الفرعون و ملأ كلهم اجمعينا و انه لارسل على الخلق من عنده الانبياء  
 حتى يدعوا الخلق اليه و انه لقادر عليما. يا قوم هذه آيات الله لاتكفروا و  
 لاتعترضوا بالله نازله هنيئاً لمن صدق به و يشهد بانه لا اله الا هو و انه لعلى  
 كل شىء قديرا ان يا معشر البشر تالله قد اشرق شمس الله الاكبر و انتم  
 اعرضتم عنه و كنتم من اصحاب الكفر و انه لا اله الا هو و انه لسلطاناً مقتدراً  
 و كل خلقتم بقولى و انه لعلى قاهر مقتدر لا اله الا هو و انه لسر الله المستسر  
 قد ورد فى الجحيم كل من اعرض به ثم ادبر ان يا ملأ البشر لم تفرون من هذا  
 المشرق الانور تالله لم يكن لأحد مفر لا اله الا هو سبحانه و تعالى عما يصفون  
 هولاء الكفر فسبحانك اللهم يا الهى انت الذى خلقتنى و رزقتنى و انك لقادر  
 مقتدر يا من لا اله الا انت فاطهر لنا سر المستسر انك لسلطان ملك الوهاب لن  
 تنهر قل يا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاكبر عن مشرق القدس كشمس لائح

انور و کشف النّقاب عن وجهه الاطهر و انه من کلّ الشّمس و الاقمار و النّجوم انور اکبر بل انه لسلطان السّموات و الارض و انه لنور الله الانور بل الشّمس عنده من کلّ صغیر اصغر. قل یا ملأ البیان الیوم قد غفر الله ذنوبکم الله الّذی کان بكلّ شیء علیما ایاکم ان لا تفتروا علیّ كما افتروا المشرکون من قبل و لا تقولوا فی حقّی بانک درست كما قالوا الکفّار اذ جاء علیّ بالحقّ بآیات الله و بیناته خافوا عن الله و لا تفتروا علیّ و انّی کتبت هذا اللّوح حین الّذی کنت صغیراً یا قوم انتم کبرآء فی الارض ایاکم ان لا تختلفوا فی الدّین و کونوا علی صراط الله قائماً مستقیماً.

و مکتوب دیگر چون مفصل بود این مختصری از آن است که نوشته میشود:  
 قل یا قوم انّی سمندر ناری امشی فی النّار و اکل من النّار و اسیر فی النّار و انّ مقصودی من النّار هو حبّ الله المهیمن القیوم و من اکل النّار هو اکل معارف ربّی و المشی فی النّار هو المشی فی سبیل حبه و السّیر فی النّار هو السّیر فی درجات شوقی و جذبی الی محبوبی الباقی المحبوب اذا لا تقتلوننی باسیاف شرکم اتقوا الله و لا تنکرونی و لا آیاتی الّتی اوحیت الیّ من عند ربّی و انزله علیّ لسانی و نطقت بها فی ایام صغری اذا فارحموا علیّ و لا تقطعوا رأسی بسیوف النّفس و الهوی و هذا ما نصحتکم به بما امرت من لدی الله المقتدر القیوم ان انتم تسمعون.

حال ای اهل انصاف قدری انصاف دهید نفسی که نوشته است واضحاً

مشهوداً قل یا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاکبر عن مشرق القدس کشمس  
 لائح انور و کشف النقاب عن وجهه الاطهر و انه من کل الشموس و الاقمار و  
 النجوم انور و اکبر و همچنین بل الشمس عنده من کل صغیر اصغر و همچنین  
 کل خلقتم بقولی و همچنین و لا تنکرونی و آیاتی الّتی اوحیت الی من عند ربّی  
 و انزله علی لسانی این نفس اعتراض بر نفسی که خویش را عبد عبد بهاء  
 خواند مینماید که تو دعوی الوهیت نمودی و خود را صاحب آیات و وحی  
 دانستی و شریک جمال قدم روحی له الفدا شمردی. ای منصفین انصاف دهید  
 ای بی بصران قدری تبصّر در امور نمائید. کسی که طینتش و فطرتش به ماء  
 حیات عبودیت جمال قدم مخمر متهم به ادعاست و نفسی که واضحاً مشهوداً  
 در ایام مبارک ادعا نموده و در حقش نازل شد که اگر آتی از ظلّ امر  
 منحرف شود معدوم صرف خواهد بود، این شخص حال مثبت توحید شده و  
 قولش میزان گشته و مرکز میثاق که کلّ مأمورند حتی این شخص به اطاعتش  
 مهان و مضطهد و مبعوض، فاعتبروا یا اولی الابصار. برهان از این واضحتر و  
 دلیل از این لائقتر؟ لا والله ولكن لا تغنی الآیات و النذر ولو تأتیهم بکلّ آیه  
 لن یؤمنوا بها. ملاحظه نمائید که امر چگونه بر اشتباه است و افترا به چه  
 درجه است. قسم به آن روی و خوی مبارک جمال ابهی روحی لعباده الفدا که  
 جمیع متزلزلین عکاً بحقّ الیقین میدانند که این عبد در عالم روح و قلب و فؤاد  
 و کینونت هیچ آرزوی جز عبودیت جمال ابهی نداشته و ندارد یعرفون نعمه  
 الله ثمّ ینکرونها ولی متزلزلین هریک در هوائی پرواز مینماید و هریک را هوس

اوج و سمائی.

ای ربّ تعلم و تشهد انّ هذا المتذلّ مکبّ بوجهه علی التراب و یناجیک فی خفیّات سرّه و یقول الہی الہی حقّنی بعبودیّۃ عتبتک الطیّبة الطّاهرة و ثبت رقیّتی بحضرتک المقدّسة العاطرة و اجعلنی فانیاً فی ساحة احبتک الرّحیبة و قانتاً فی رحبة ارقائک الفسیحة ای ربّ قدر لی الفناء البحت و الاضمحلال الصّرف فی امرک حتّی یندک طود وجودی عند سجودی بیاب احدیتک من سطوات آیات فردانیّتک و یضمحل حقیقة ذاتی عند مناجاتی بفناء حضرت ربوبیتک ای ربّ لیس لی نار اشدّ من بقائی عند ظهور آیات توحیدک و لیس لی جحیم اعظم من وجودی عند تلتلاً انوار تفریدک ای ربّ خلّصنی من هذه الورطة الموحشة و نجّنی من هذه اللّجة المدهشة انک انت الکریم انک انت الرّحیم یا ذا الفضل العظیم.

باری ملاحظه فرمائید کہ این عبد در چه عالمی و متزلزلین در چه وادی، شتّان بین مشرق و مغرب. هرگز انوار چنین عبودیّتی مستور نماند و شمع چنین محویّتی خاموش نگردد امواج چنین بحری ساکن نشود و هبوب چنین نسیمی مقطوع نشود فباطل ما هم یعملون. ملاحظه فرمائید کہ متزلزلین هریک از دوستان ارض مقدّسه را میکوشند کہ به انواع وسائل متزلزل نمایند و به اطراف مینویسند کہ این عبد به زخرف دنیا نفوس را به میثاق الہی دلالت



مینماید. شما را به حق قسم میدهم در آن سفر که به ساحت اقدس مشرف شدید در نزد این عبد آثار زخرف مشاهده نمودید و این عبد را به این هوسها مبتلا دیدید و یا متزلزلین را؟ این دائم روش متزلزلین بود و الآن نیز واضح و مشهود جمیع داخل و خارج میدانند خلاصه شخص مکرمی نوشته به یکی از احباب که مبلغ سیصد تومان به فلان یعنی شما داده شده است که ثابت بر میثاق شوید و الآن خط آن شخص حاضر و موجود و گله از این عبد نموده این کیفیت اگر چنانچه بر کل مشتبه باشد بر شما که مشتبه نمیشود که کذب است. ملاحظه نمائید که به چه افتراها میخواهند که بنیان میثاق را براندازند هیئات هیئات بنیان میثاق از زیر حدید است و اساس پیمان تأسیس خداوند مجید اگر جمیع من علی الارض جمع شوند و به قوای وجود قیام نمایند در این اساس متین رخنه نتوانند قدری ملاحظه نمائید که ملوک بنی امیه به چه دسائس و وساوسی برخاستند و چه روای کذبهای از بعضی از اصحاب حضرت ترتیب دادند و چه ولوله در عالم انداختند و چه فتنه ها برپا نمودند به قسمی که نائره فساد و عناد به عنان آسمان رسید و به قوت حکومت نفاق را در آفاق منتشر نمودند و جمیع خلق را بر بغض من کنت مولا فهدا علی مولا دلالت نمودند تا آنکه آن مظلوم را مقهور نمایند. حضرت امیر طعمه شمشیر شد و حضرت سیدالشهداء هدف صد هزار تیر بغضاء گشت آل و حریمش دستگیر و اسیر شدند و هفتاد سال در کل مناہر اسلام سب و لعن آن جمال منیر نمودند باوجود این عاقبت چه شد؟ حضرت

امیر چون بدر منیر تابان شد و سرّ شهادت حضرت سید الشهداء آفاق را عنبربار کرد چشمها در مصیبتش گریان شد و دلها سوزان گشت. خاندان آموی برافتاد و دودمان سفیانی محو و نابود شد حتی ابناء نفس اعداء به نکوهش آباء و اجداد برخاستند نور تقدیس بتابید و ظلمت تلبیس محو و نابود شد و جاء الحقّ و زهق الباطل تحقّق یافت منکری باقی نماند و معرضی استقرار نیافت باوجود آن که نه عهد و میثاقی بود و نه پیمان و ایمانی بلکه حضرت فرموده بودند که هرکس مرا دوست دارد باید علی را دوست بدارد. حال در این کور عظیم ایمان و پیمان الهی است و عهد و میثاق حضرت ربّانی جام الست است که به ید جمال ابهی در بزم الهی به دور آمد و نوشانوش در گرفت هرکس سرمست آن صهباء شد به آهنگ ملکوت ابهی لك الحمد یا ربّی الابهی گفت و هرکس محروم شد هر روز بهانه‌ای جست و هر دم به دام و دانه‌ای افتاد نه نصیحت تأثیر داشت و نه ملاطفت تغییر داد عاقبت در غمرات نقض مستغرق شد و در بادیهٔ رفض سرگردان گشت. ای احبّای الهی ملاحظه فرمائید که نصّ عهد الهی متروک و مهمول و قول عمر و عمروبن عاص یکفینا کتاب الله مقبول فاعتبروا یا اولی الابصار و همچنین عند الاختلاف مرجع منصوص مخصوص در کتاب عهد مرکز میثاق است و مبین آیات نیر آفاق و حال مرجع و مبین سائر جهات و حال آن که به نصّ صریح کلّ مأمور به توجه علی الخصوص اغصان و افنان و آل حال به عوض توجه ردّ بر مرکز میثاق مرقوم میشود و نشر در آفاق میگردد، فانتبهوا یا اصحاب القلوب. آیا

به گمان میرفت که بعد از نصّ صریح کتاب اقدس که مهیمن بر کلّ کتب است و سلطان مبین کتاب عهد که مبین آیات کتاب اقدس است دیگر کسی اشتباه نماید و یا نفسی رخنه نماید؟ لا والله. حال آیات صریحه کتاب اقدس نسیاً منسیاً شد و نصّ قاطع کتاب عهد اضغاث احلام گشت و قول عمر شریعت الله شد و دسیسه عمرو بن عاص روش و سلوک عامّ و خاصّ گردید. میگویند آیات الله میزان است، که میگوید نیست، لکن از برای این آیات مبین منصوص مخصوص تعیین شده نه آن که هر مغلّ مبغضی و یا جاهل طالب عوضی دخل و تصرف در آیات الله نماید و به هوای خود معنی نماید، لا يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم. حال راسخ در علم به موجب نصّ صریح کتاب عهد و کتاب اقدس واضح و مشهود باوجود این چگونه جائز که مبغوض و متروک گردد و ابو شعیون و ابو هریره و مالک، مبین کتاب و مجتهد العصر و الزمان گردند؟ ای احباب شما را به خدا قسم تبسم نمائید اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال توجهوا الی من اراده الله الّذی انشعب من هذا الاصل القديم منسوخ گشت و حسبنا کتاب الله عمر مثبت شد و آیه منصوصه یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ايك الثنآء و قصدت المقصد الاقصى الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم مهمول و فراموش شد و دسیسه عمرو بن عاص که قرآن سر نیزه کرد و ندعوکم الی کتاب الله گفت مقبول و معمول شد و وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما

انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال  
توجهوا الی من اراده الله الّذی انشعب من هذا الاصل القديم مقصود از این آیه  
مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال  
الکریم از لوح قلوب محو شد و روایات کعب الاحبار مشهور اقطار شد. و  
البهآء علیکم و علی من یخدمک و یطوف حولک والویل والعذاب لمن یخالفک و  
یؤذیک هباءً منبثاً شد و اقوال هر بی تمکین منتشر در روی زمین گردید.  
طوبی لمن والاک و السقر لمن عاداک منسی هر خس و خاشاک شد و مبعوض  
حق به منزله خواجه لولاک گشت. و هو الناطق علی مایشآء یا غصنی الاعظم  
قد حضر لدى المظلوم کتابک و سمعنا ما ناجیت به الله رب العالمین انا  
جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الارضین و حصناً لمن آمن  
بالله الفرد الخبیر نسئل الله بان یحفظهم بک و یغنیهم بک و یلهمک ما یکون  
مطلع الغنی لاهل الانشآء و بحر الکریم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الامم  
انه لهو المقتدر العلیم الحکیم و نسئله ان یسقی بک الارض و ما علیها لتنتب منها  
کلاء الحکمة و البیان و سنبلات العلم و العرفان انه ولی من والاه و معین من  
ناجاه لا اله الا هو العزیز الحمید از افکار زائل شد و حکایات و قصص  
موتفکه ورد زیان حاضر و غائب گردید و امثال این بسیار. حال نص کتاب  
اقدس و صریح کتاب عهد که اس اساس شریعت الله و دین الله و حکم الله  
و امر الله است مهجور و مهمول و غیر مذکور و اموری مشهور و منشور که حتی  
اهل قبور از آن منفور تا چه رسد به اصحاب رب غفور.

ای خدا تو بینائی که در چه عذابی و بلائی گرفتارم و از چه درد و محنتی مضطرب و بی قرار یار و اغیار هر دو تیر و کمان کشیده و آشنا و بیگانه هر دو بهانه جسته بلکه یار سهمش مسمومتر از اغیار و آشنا زخمش شدیدتر از بیگانه. ای پروردگار تو گواهی که درد هر یک را درمان بودم و زخم هر یک را مرهم دل و جان هر بیماری را طبیب و پرستار بودم و هر بیقراری را حبیب اشکبار هر دلشکسته‌ای را سبب تسلی بودم و هر ماتم دیده‌ای را وسیله تعزّی هر مسمومی را دریاق بودم و هر مغمومی را علت سرور در آفاق خادم کلّ بودم و صادق کلّ غمخوار کلّ بودم و دوست غمگسار کلّ و چون مبتلا به هجران جمالت گشتم و در وادی حرمان افتادم و به نیران فراق بسوختم و چون شعله آتش برافروختم مرهمی ندیدم جز صد هزار تیر پرتاب، داروئی ندیدم جز صد هزار خروار زهر سریع الاهلاك. ای پروردگار تو بیامرزد و عفو فرما چه که نادانند و صبیان کودکانند و بی خردان شب و روز این عبد به خدمت امرت مشغول و آنان در صدد اذیت عبادت که به تدبیر و تعمیق چه فتنه‌ای برپا نمایند.

مختصر این که از اول ابداع تا به حال چنین عهد صریحی و پیمان واضحی و میثاق آشکاری واقع نشد و ظهور نیافت و همچنین چنین نقضی و چنین نکشی دیده و شنیده نشد، بلی عهود واقع ولی در ظلّ شجره انیسانه و در سایه سدره منتهی نه و مرکز میثاق مجهول بود و مرجع پیمان غیر معروف ابدأ تصریح و توضیح نشده بود بلکه به اشاره‌ای تلویح گشته که در اواخر ایام

شخصی ظاهر گردد با علامات عظیمه آسمانی و شروط شدیدۀ قهر و سطوت نامتناهی و او مرجع این عهد است لکن در این کور عظیم و دور مبین چنین نه بلکه مرجع میثاق مشهور آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابداً گمان نمیرفت که چنین فتنه و ولوله در میان افتد و چنین اشتباهکاری پیش آید این است که میفرماید روحی و روح الوجود لاحبائه الفدا قوله تعالی هل یمکن بعد اشراق شمس وصیتک من افق اکبر الواحک تزلّ قدم احد عن صراطک المستقیم قلنا یا قلمی الاعلیٰ ینبغی لک ان تشتغل بما امرت من لدی اللّٰه العلیّ العظیم و لا تسئل عما یدوب به قلبک و قلوب اهل الفردوس الذین کانوا حول امری البدیع لا ینبغی لک ان تطلع علی ما سترناه ان ربک لهو الستار العظیم ملاحظه بفرمائید که چه میفرماید آیا ممکن است که بعد از اشراق شمس وصیت تو از افق بزرگترین الواح دیگر قدم کسی بلغزد یعنی دیگر نفسی نقض میثاق کند. پس میفرماید ای قلم اعلیٰ به آنچه مأموری مشغول باش و سؤال مکن از چیزی که دل مبارکت از آن میسوزد و میگدازد و قلب منیر اهل فردوس از استماعش خون میگردد سزاوار نیست اطلاع شود به آنچه بعد از شمس وصیت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار ستار علیم است. ملاحظه فرمائید که جمال قدم روحی لاحبائه الفدا چگونه اخبار از وقوعات نقض و نکث فرموده و قلب مبارک چگونه محزون بوده حال ملاحظه کنید که تیر جفا چگونه از جمیع جهات پرآن است و آتش فتنه چگونه سوزان هنوز از صعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز تر بود که در روزنامه ها

نقض و اختلاف را اعلان نمودند از جمله روزنامه اختر به مجرد وصول خبر صعود اختلاف را نیز اعلان نمود ملاحظه فرمائید چقدر اهل نقض سریع النکت بودند، فسوف تری الناقضین فی خسران مبین و الحمد لله رب العالمین.

ع ع

### هو الله

۱۹۰. ای جان پاک پاکی و آزادگی در انقطاع از ماسوی الله است و تشبث به عهد و میثاق الله چه که عهد الهی بمثابه چشمه آب صافی هذا بارد و شراب مغتسل ایوبی است که چون در آن نفسی غوطه خورد از جمیع امراض و اعراض پاک و مطهر گردد و به صحت کامله بهره ور شود رخ چون گل بشکفد و دل گوهر کان بدخشان گردد و جان همدم جبریل شود و سینه سینا گردد و ساحت وجدان گلشن باغ عنایت شود طوبی للفاضلین بشری للمخلصین من هذا العهد المحکم العظیم ع ع

# فهرست اعلام و اهمّ مواضيع





ابى جعفر، ٢٤٥  
 ابى عبدالله، ٢٤٥  
 اتحاد، ١٦٥، ١٧٠  
 - و اتفاق، ١٥، ٤٨، ٤٩، ٦٠،  
 ٩٧، ١٠٦، ١٩٠، ١٩٤  
 - و صلح و سلام، ٥٨  
 اثني عشرى، ٢٣٨  
 احسن القصص،  
 - قيوم اسما، ١٤٥  
 - يعنى تفسير سورة يوسف،  
 ١٩٦  
 احكام،  
 - الهى، ١٦٧، ٢٠٣  
 - و عبادات، ٢٦٦  
 احمد، ميرزا، ٢٣، ٢١٦  
 احمد، شيخ (روحى)، ٩٢، ١٥١  
 احمد شيخ، احسانى، ١٧، ١٩٢  
 احمدى، ر ش رسول (حضرت)  
 اختر، ر ش روزنامه، اختر  
 اختلاف، بنيسان الهى از اختلاف  
 برافتد، ١٩٠  
 اخوان صفا، ١٤، ٤٤  
 ادوية بره الساعة الهية، ١١٤  
 اذا غيظ بحر الوصال و قضى...،  
 ٢٩٦  
 اردن، نهر، ١٩٢  
 ارس، رود، ٤٣  
 ارض اقدس، ٢٣٣، ٢٣٥

- لا يعلم تاويله الا الله و  
 الراسخون فى العلم، ٢٩٦  
 - من يدعى امرأ قبل اتمام  
 سنة، ٢٧١  
 - ولكنّه رسول الله و خاتم  
 النبيين، ٢٦٧  
 - و يكررون و يكر الله والله خير  
 الماكرين، ٣٩  
 - يدالله فوق ايديهم، ١٤٤  
 - يدبر الامر من السماء، ١٩٤  
 - يريدون ان يطفئوا نور الله، ٣٨،  
 ٤٠  
 چهره نما، ر ش روزنامه  
 اشمة اطهار، ٢٦٣، ٢٦٥  
 ابابكر، ٢٦٥  
 اباطه پاشا، ٦٤  
 ابجد خوان، ٢٠٨  
 ابراهيم، حضرت، ١  
 - بشارت به موسى داد، ١٦٨  
 - ذرية، ١٦٠  
 ابن آكلة الاكباد، ٢٦٤، ٢٦٦  
 ابن ذئب (رساله)، ٢٤٥  
 ابن عفان، ٢٦٦  
 ابهى، ر ش بها بالله  
 ابو شعيب، ٢٦٤، ٢٩٦  
 ابو هريره، ٢٦٤، ٢٩٦  
 ابوالفضل (ميرزا)، ٨٩، ١٨٧  
 ابوالقاسم، ملا، ٨  
 ابولهب، ٦

اتريك، صحرا، ٦  
 آدم و شجره، ١٨٧  
 آذربايجان، ٥، ١١، ٢٤، ٢٠١  
 آستان مقدس، ٢٣٥، ٢٧٥  
 آسمان اديان منظوى گشت، ١٩٢  
 آسيا، ١٣٠  
 - محل سرگونى جمال قدم، ١٠٤  
 آشور، ١٨٦  
 آفتاب توحيد: ر ش بها بالله  
 آفتاب ملكوت ر ش بها بالله  
 آقا خان مرهود، ١٥١  
 آقا على پسر ملا زين العابدين، ٧  
 آقا عمر، ٣٧  
 آمل، ٥، ٥٣  
 - حكومت، ٩  
 آيات،  
 - الله ميزان است، ٢٩٦  
 - توحيد، ١٩١  
 - لاهوت، ٢٧٠  
 - محكمات، ١٧١  
 آيه  
 - آئينك سبعا من المشانى،  
 معنى آن، ١٩٣  
 - اشرفت الارض بنسور رتها،  
 ١٩١  
 - رتنا انا سمعنا منادياً ينادى  
 للايهان، ١٣٤  
 - سزيهم آياتنا فى الآفاق و فى  
 انفسهم، ١١١

اصفهان، ۲۰۹، ۲۱۴  
 - اهل، ۲۲۰  
 - منابر، ۱۴۸  
 اعرابی، ۲۴۵  
 اعلاء کلماتلله، رش تبلیغ  
 اعلى (حضرت)، ۱، ۵، ۲۰، ۲۲، ۶۸، ۸۷، ۹۸، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۲  
 - با کمال سرور به میدان فدا  
 شتافتند، ۵۰  
 - جميع احکام و مسائل و معانی  
 بیان را مشروط به تصدیق اسم  
 اعظم نمودند، ۲۰۳  
 - جسد مطهر و هیكل مقتس،  
 ۶۸  
 - حکایت، ۱۷  
 - حرم حضرت، ۲۱۱، ۲۱۵  
 - خط مبارک، ۱۵  
 - خون مطهر حضرت، ۲۳۵  
 - در مورد اسم اعظم فرمودند:  
 انا اول المومنین، ۲۰۳  
 - خیمه و خرگاه مبارک، ۱۶  
 - سرگونی از شیراز به ساحل رود  
 ارس، ۴۳

استیر، ۸۰  
 اسحق، ۱  
 اسد، برج، ۸۹، ۹۰  
 اسدالله (آقا میرزا)، ۲۷۴، ۶۷  
 اسرائیل،  
 - قوم، ۱۸۶  
 - مسیح را مسیح نامند، ۲۲۹  
 اسرار،  
 - ربانی، ۱۴۱  
 - صمود، ۱۲۴  
 - کائنات از حیث غیب به عالم  
 شهود آمده، ۱۱۵  
 اسرافیل، ۹۶  
 اسفل سافلین، ۱۲۸  
 اسکندریه، ۶۳، ۶۶  
 اسلام، ۲۹۴  
 اسلامبول، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۹، ۵۳، ۷۰، ۸۶، ۹۲، ۱۵۱، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۷۱  
 - مقرر سریر سلطانی، ۲۱۹  
 اسم اعظم، رش بها لله  
 اسم الله، جناب، ۹۰  
 اسما و صفات، ۱۲۳  
 اسمعیل، ۱  
 - حاجی ملا، ۲۱  
 اشجار توحید، ۱۵۴  
 اشعیا (کتاب)، فصل یازدهم آیه اول  
 در باره دوحه یسه و اخبار ظهور،  
 ۱۸۵، ۱۸۶

ارض سرّ (ادرنه)، ۲، ۴۳، ۴۹، ۵۳، ۱۸۳، ۲۲۰، ۲۲۲  
 ارض طف، رش کریلا  
 ارض محشر، ۶۱  
 ارض مقتس، ۴۰، ۴۳، ۶۵، ۶۸، ۱۳۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۲۰، ۲۹۳  
 اروپ (ارویا)، ۶، ۴۲، ۲۰۵، ۲۷۱  
 - محل سرگونی جمال قدم، ۱۰۴  
 اریوس باطریک اسکندری، ۱۷۳  
 ازل، ۷، ۸، ۲۳، ۲۴، ۴۰، ۱۴۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲  
 - اسم ایرانی را از خود سلب  
 نمود، ۲۱۵  
 - امت، ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۶۸  
 - با لباس درویشی به مازندران  
 رفت، ۲۰۱  
 - خفياً با لباس تبدیل وارد  
 بغداد گردید، ۲۰۱  
 - داماد، ۹۲  
 - درویش علی، ۲۱۵  
 - درویش ایرانی، ۲۱۸  
 - دمام به فکر عروسی افتاد و  
 تجاوز به حرم محترم نمود، ۱۴۹  
 - سرنوشت اولاد، ۲۰۶  
 - نفسی را که در آغوش عنایت  
 پرورش داد، ۵۳  
 اساطیر اولکین، ۱۳۴

- بشارت، آی ارض مقنّس مسژده  
باد موطنی قدم رحمن خواهی شد، ۴۰  
- وعده های، ۴۱  
انتشار النجوم، ۲۰۰  
انجیل، ۷، ۱۴۷، ۲۰۷  
- وعود آمدن ایلیا و حضرت  
مسیح، ۹۸  
- یوحنا، ۱۵۹، ۱۶۰  
اندلف در کلیسای رومیان، ۱۴۹  
انشقاق القمر، ۲۰۰  
انفطار السماء، ۲۰۰  
انگلیس، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱  
- دولت عادلّه، ۲۲۷  
آنا لله و آنا الیه راجعون، ۲۵۲  
آنی انا الله، ۲۴۳، ۲۴۴  
اورشلیم، ۱۸۳  
- الجدیة، ۱۸۴  
اوروپا، ر ش اروپ  
اولو الفرقان، ر ش قرآن، اهل  
اولیا و اصفیا، ۲۴۵  
ایادی، ۶۰  
ایران، ۱، ۳۹، ۴۳، ۴۹، ۶۸، ۸۰،  
۹۲، ۹۳، ۱۱۱، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۶،  
۲۱۷، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۲  
- دولت، ۳۶، ۸۵، ۲۱۸  
- رعیت، ۶۶  
- سرحد، ۳۷  
- سرگونی از، ۴۲  
- علامت آن آفتاب، ۱۸۳
- ناسخ کلّ کتب، ۱۶۱  
اکسیر اعظم، ۱۰۷  
الست، یوم، ۵۴  
الواح ملوک و سلاطین، ۲۰۲، ۲۰۵  
الوهیت و ربوبیت، ۲۴۲  
امام مبین، ۲۰  
امتحانات الهی، ۲۰۷  
امر، اعلان حقیقت، ۲۱  
امر الله، خدمت به، ۲۵  
امریک، ۶، ۸۸، ۹۲، ۹۷، ۱۳۰،  
۱۵۸، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۶۲  
- اجنای، ۹۹  
امری،  
- خاندان، ۲۹۵  
- ملوک، ۲۹۴  
امیر (حضرت)، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶،  
۲۹۵  
- اعلان حقیقت امر، ۲۱  
- طعمه شمشیر شد، ۲۹۴  
- مبین کتاب، ۲۶۵  
- و جواب به اعرابی در مورد  
نفس، ۲۴۵  
امین (حضرت)، ۴۴، ۱۵۰  
آم احمد، زن ازل، ۲۱۱  
آم المؤمنین (حرم حضرت اعلی)،  
۱۴۹، ۲۰۱  
امت مرحومه (مسلمانان)، ۲۶۵  
انبیا، ۱۲۵
- سینة مبارکش هدف صد هزار  
تیر رصاص شد، ۴۲، ۴۹  
- شهادت، مصیبت کبری، ۲۴،  
۱۴۷، ۲۰۱، ۲۰۲  
- ظهور، ۹۰  
- عهد جمال مبارک را گرفت،  
۱۶۸  
- کور، ۹۰  
- مقام مقنّس (مقام اعلی)، ۶۸،  
۶۹  
- موعود قرآن، و مبشر به  
جمال ابهی، ۹۷، ۹۸  
- واقف به یوم ظهور جمال موعود  
بودند، ۱۹۹، ۲۰۰  
اغصان، ۳۰، ۱۵۶، ۱۸۰، ۲۷۷،  
۲۹۵  
افریک، ۶، ۸۸، ۱۳۰، ۲۰۹، ۲۲۷،  
۲۶۲  
افغان، ۱  
افق اعلی، ۱۱۱، ۱۳۹  
افسان، ۳۰، ۶۸، ۱۵۶، ۱۸۰، ۲۷۸،  
۲۹۵  
- جناب خال ۲۵  
اقالیم سبمه، ۷  
اقلمس، کتاب، ۹۴، ۱۴۶، ۱۵۲،  
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۶،  
۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۱، ۲۳۳،  
۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱،  
۲۶۳، ۲۶۷، ۲۹۶، ۲۹۷

بندر جز، ۱۰	- رساله در تحریف کتاب الله،	- موطن دلبر مهربان، ۲۹
بنی آدم، ۴۳	۱۶۰	- یاران، ۹۹
بنی اسرائیل پریشان گشت، ۱۳۳	بریه الشام، ۲۵۳	ایرانیان، ۲۳۲، ۲۹
بنی امیه، ر ش امری	بسیط غیرا، ۱۷۶	ایقان، ۱۲۲
بها، ر ش بها ماله	بشارت در باره ارض اقدس، ۶۶	ایقان، کتاب، ۲۴۶، ۲۵
بها، الله، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸،	- ظهور، ۲۲۶	- تفسیر آفتاب و ماه و ستاره و
۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶،	بشیر الهی، ۱۵	تزلزل زمین، ۱۸۶
۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶،	بصره، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۵	- عود و رجوع صفات، ۱۸۵
۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰،	بطحا، ر ش مکه	ایلچی عجم، ۳۹
۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰،	بعث انبیا و ظهور اولیا، ۵۹	ایلیا، ۹۸، ۱۸۸
۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰،	- روحانی، ۱۸۵	ایسان و ایقان، ۲۴، ۱۰۵، ۱۰۸،
۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲،	بغداد، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۳۸،	۱۲۰، ۱۳۰
۷۴، ۷۶، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰،	۳۹، ۵۳، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵،	ایاک ایاک ان تحتجب بالواحد
۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۲،	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۵، ۲۷۵	البیانی، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۳
۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱،	- یوم خروج جمال قدم از، ۲۸	ایوب (کتاب)، فصل بیست و نهم آیه
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،	بقعه مبارکه، ۴۱، ۷۲، ۱۳۴، ۱۹۲	بیست و پنجم، ... ۱۸۵
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،	بلال حبشی، ۶	آیوی، ۳۰۰
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،	بلایا	بشر ظلما، ۱۷۴، ۲۳۶
۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،	- احبای ابھی باید از بلایای	باب، (حضرت) ر ش اعلی
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰،	نامتناهی ملول نگردند، ۴	باب الباب، حضرت، ۴۲
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲،	- و رزایا، ۲۳۹	بادزهر، ۱۱۴
۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱،	بلبل گلزار بقا، ر ش بها ماله	بتول، ابن بتول، ۲۲۹
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،	بلغار (بلغارستان)، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۵۸،	بحر اعظم، ر ش بها ماله
۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،	۲۵۵، ۲۶۵	- نهر اردن به آن متصل، ۱۹۲
۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱،	- محل سرگونی، ۷۰	بدری، زن ازل از تفریش، ۲۱۱
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸،	- و سقلاب، ۹۲، ۱۳۸	بدشست، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۴۴،
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶،	بلقیس، ۱۱۳	۲۵۵
۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۳،	بمبئی، ۲۵۷	بدیع الله (میرزا)، ۲۷۷
۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،	بنت عربی، زن ازل، ۲۱۶	

- زنجیر و سلاسل و اغلال در  
گردن مبارک، ۴۲

- رزایا و بلایا، ۵۲

- سفر به بغداد ۲۲

- سفر به عراق و کردستان ۲۴

- سرگون بلاد بلفار و سقلاب،  
۱۳۸

- سرگونی، چهار بار، ۴۲

- صعود، ۷۱، ۷۳، ۸۰، ۸۴،  
۸۸، ۱۰۸، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۷۱

- عبودیت آستان، ۶۵

- عصر، ۱۴۴

- علامات و اشارات ظهور،  
۲۲۵

- عهد، ۱۵۵

- عهد موعودی را گرفت که  
بعد از هزار سال، ۱۶۸

- علما و فضلا در ساحت اقدس  
حاضر شدند، ۲۲۴

- ظهور مسیح و موعود انجیل،  
۹۸

- قرن، ۱۷۴

- قمیص رنگین است، ۱۷۲

- قوت، ۲۰۵

- کور، پانصد هزار سال، ۹۰،  
۱۴۴، ۱۹۶

- مجال اختلافا نگذاشت و  
ابواب تاویل را مسدود نمود،  
۱۶۹

- بشارت به ظهور در کتاب  
بیان، ۱۴۷

- بعد از صعود به عهد وفا  
نمود، ۸۵

- بلایا و صدمات، ۱۳۸

- بیست و پنج سال مسجون قلعه  
عکا، ۴، ۴۴، ۴۹، ۷۰

- پنجاه سال حمل صدمات، ۴۷،  
۴۸

- تأسیس عهد و میثاق  
فرمودند، ۱۶۴

- تا هزار سال هر نفسی که پیدا  
شود...، ۹۸، ۲۸۲

- تحمل صد هزار بلایا فرمودند،  
۵۱

- تعالیم، ۱۴۱

- جمیع شؤنش معجزه بود،  
۱۴۲

- خط ابهی در صفحات بیضا،  
۱۶۱

- خیمه مبارک در جبل کرم  
منسوب بود، ۶۳

- در ایام عراق دو سال غیبریت  
فرمودند، ۲۰۴

- درگاه، ۵۷

- در سجن اعظم به ملوک و  
سلاطین الراح مرقوم و ارسال  
فرمود، ۶۵، ۲۰۵

- رمس اطهر، ۲۵

۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹،  
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷،  
۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵،  
۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳،  
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱،  
۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲،  
۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۴،  
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰،  
۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۲،  
۲۹۵، ۲۹۹

- آثار، ۳۲، ۷۳

- آیات، ۶۲

- ابواب فضل و عنایت بر وجه  
احبای خویش باز فرموده اند،  
۱۰۹

- اخبار ظهور، ۱۸۴

- از افق اسما و صفات اشراق  
نمود، ۱۳۵

- از نسل اسمعیل نیستند، ۱

- انتقام راجع به او است، ۱۵۸

- انوار از افق وجود بر هیاکل  
توحید تابیده، ۱۰۶

- ایام را در تحت سلاسل و  
اغلال گذرانند، ۵۵

- با حضرت اعلیٰ بر حسب  
ظاهر ملاقات نفرمودند ۲۲

- برسریر ربوبیت مستوی، ۱۹۶

- بشارت اشراق، ۱۸۷

تعالیم و وصایا، ۱۰۲، ۱۰۳،  
تفریش، ۲۱۱  
تفسیر صمد (کتاب)، ۲۴۳  
تقی، میرزا، حاکم آمل ۹  
تکون الشمس، ۲۰۰  
تلموذ (کتاب)، ۲۲۹  
تناسخ، ۱۸۵  
توحید، ۷۳، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۳،  
۱۴۴  
توراة، ۱۴۷  
- شریعت، ۱۸۳  
- منزل، ۱۴۶  
توران، ۸۰  
تیر شهاب ردأ علی الباب (کتاب)،  
۲۶۷  
ثابتان و راسخان، ۷۴  
ثبوت و استقامت، ۱۷، ۲۳، ۹۰  
ثمود (قوم)، ۱۲۵  
جابر، ۲۴۵  
جبران سعد، ۶۶  
جبریل، ۳۰۰  
جزیره العرب، ۱۴۷  
جعفر قلیخان، ۱۱  
جمال ابهی، ر ش بها مالله  
جمال الدین افغانی، ۹۲  
جمال الدین بی حیا، ۸۶  
جمال الله، ر ش بها مالله  
جمال بیمثال، ر ش بها مالله  
جمال حقیقی، ر ش بها مالله

بیانی ها (اهل بیان)، ۸۱، ۲۹، ۱۱۸،  
۱۴۸، ۱۶۷، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۴،  
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴  
پادشاه بی انصاف، ۶۳  
پادشاه، نورالدین سلجوقی، ۲۷۶  
- امرنامه او، ۲۷۵  
پاریس، ۲۲۷  
پرتستان، ۱۴۹  
پطرس، ۷۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲،  
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۸  
- الصخرة و علی هذه الصخرة  
ابنی کنیستی، مسیح فرمود تو  
سنگی و بر این سنگ کلیسای خود  
را بنا می کنم، ۱۵۵، ۱۵۷،  
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴  
پیشبرگ، ۱۶۲  
تاج درویشی، ۲۱۰  
تاکر، ۷  
تبلیغ امرالله، ۱۴، ۳۹، ۴۸،  
۵۶، ۵۷، ۶۱، ۷۸، ۸۵، ۸۹، ۹۰،  
۹۶، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۸،  
۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۸،  
۲۱۰، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۴۹  
تعری حقیقت، ۲۳۰  
تاجیک، ۶، ۸۸، ۱۳۰، ۲۰۹، ۲۶۲  
تُسرک، ۶، ۸۸، ۱۳۰، ۲۰۹، ۲۱۸،  
۲۶۲  
تزلزل الارض، ۲۰۰، ۲۰۷  
تعالیم آسمانی، ۲۲۶، ۲۳۱

- مظلوم آفاق، ۵۴، ۲۴  
- ملیک ملکوت، ۱۰۳  
- موطن اصلی ۱۳  
- نصایح سبب نجاح و فلاح  
است، ۱۰۳  
- ورود به ارض سر و اعلان امر  
مبارک، ۱۸۳  
- ورود به بغداد و نفی از بغداد،  
۲۰۷  
- وصایا و نصایح، ۶۲، ۲۴۱  
- هجرت از عراق، ۳۹  
- هیچ مظهر مقنسی از مظاهر  
الهیة در یوم خود امر خویش را در  
سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال  
بلند نکرد، ۲۰۶  
بها، رش بهانیان  
بهانی، وحدت بهانی، ۱۵۶، ۱۵۷،  
۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۳  
بهانیان، اهل بها، ۳۰، ۵۷، ۹۸،  
۱۱۰، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۸۱  
بهجی، قصر، ۶۳، ۶۴، ۲۷۶  
بهشت برین، ۱۲۱  
بی وفایان، ۲۳  
بیان (کتاب)، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،  
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۴،  
۲۲۵  
- معانی، ۲۰۳  
- معرضین، ۲۱۳  
- واحد، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۱۴

حکمت الهیّه، ۴۰، ۶۰، ۱۱۷، ۱۲۴،  
 ۲۳۳  
 حلب، ۲۷۵  
 حمامه فردوس ابهی، ۳۰  
 حمامه وفا، ۱۰۰  
 حمل، برج، ۸۹، ۹۰  
 حمیرا، ۲۶۶  
 حواریین، ۱۵۵، ۱۷۳  
 - حضرت روح، ۵۲  
 - روایت، ۱۶۲  
 حوریات، ۲۱۱  
 حوا حقیقت نفس آدم است، ۱۸۷  
 حیدر علی، میرزا، ۱۳  
 حیفا، ۲۳، ۶۶، ۶۷  
 - خرید زمین به چهارصد لیره  
 عثمانی، ۶۶  
 خاتم النبیین، ر ش رسول  
 خاتم مبارک، ۲۷۸، ۲۷۹  
 خال، جناب افنان، ۲۵  
 خان بابا خان، ۱۱  
 خداوردی، میرزا، ۷، ۸  
 خراسان، ۲۰  
 - شهیدان، ۱۴۸  
 خراطین ارض، ۱۲۸، ۱۷۱، ۱۷۳  
 خضوع و خشوع، ۱۹۴  
 خط استوا، ۳۱  
 خلع اسلحه، ۲۲۷  
 خلیفه ثانی، ر ش عمر

حدیث کلّ ما فی التوراة و الانجیل و  
 الزبور فی الفرقان، ۲۲۶  
 حدیث وارد که در آیام سابق دو حرف  
 صادر، ۱۱۵  
 حدیقه نورا، ۲۸  
 حرب جمل، ۲۶۶  
 حروف حی، ۱۴۵، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۴  
 حروفات حی ثمانی، ۱۹۹  
 حریت ادیان، ۲۰۵  
 حزب بی ادب، ر ش ناقضین  
 حزب حشر و نشور ر ش ناقضین  
 حزب عجول، ر ش ناقضین  
 حزب فتور، ر ش شیعه  
 حزب فتور، ر ش ناقضین  
 حزب مخمود، بابی، ۲۲۰  
 حسبنا کتاب الله، ۲۶۶، ۲۶۷  
 حسن، آقا میرزا، ۷  
 حسین و علی، سبع مکرر ثانی، ۱۹۳  
 حسینخان، میرزا، ۳۷  
 حشر الوحوش، ۲۰۰  
 حشر، ۳۴  
 حصن حصین امرالله، ۱۶۵، ۱۷۰  
 حصور، جناب، ر ش ازل  
 حصور، شخص غیر حصور، ر ش ازل  
 حضرت معبود، ۱۱۷  
 حضرت مقصود، ۵۵، ۱۱۹، ۲۳۴  
 حق الیقین و عین الیقین، ۲۳۴ حکمة  
 و بیان، ۲۴۷

جمال ذوالجلال، ر ش بها ماله  
 جمال رحمن، ر ش بها ماله  
 جمال قدم، ر ش بها ماله  
 جمال مبارک، ر ش بها ماله  
 جمال مبین، ر ش بها ماله  
 جمال محمود، ر ش بها ماله  
 جمال محمدی، ر ش رسول  
 جمال معبود، ر ش بها ماله  
 جناب معلوم، ر ش ازل  
 جنت ابهی، ۷۰، ۱۰۵، ۱۲۸  
 جواد خان، ۱۳  
 جهاد، در جمیع احکام و شرایع سالفه،  
 ۵۷  
 جیحون، ۱۰۵  
 حاجی باقر، باغ او، ۱۵  
 حاجی علی کفش و گچ فروشی می  
 نمود، ر ش ازل  
 حاجی علی لاص فروش، ر ش ازل  
 حاجی میرزا آقاسی، ۱۰  
 حبش، ۱۸۶  
 حجاز، طوائف مشرکین از غروب  
 آفتاب یثرب در رقص و اهتزاز بودند،  
 ۷۲  
 حجازی، لحن، ۳۰  
 حجت، حجج و برهان، ۱۴۲، ۱۷۶،  
 ۲۰۵، ۲۴۱  
 - آیات الهیّه، ۱۹۹  
 حجت دفتر خاقانی، ۶۶  
 حدیث عشره مبشره، ۲۶۵



- عروج، ۷۱  
 - عهد حضرت باب را گرفت،  
 ۱۶۸  
 - فرمود: من كنت مولاه فهذا  
 عليّ مولاه، هر کس مرا دوست دارد  
 باید علی را دوست بدارد، ۱۷۰،  
 ۱۷۸، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۹۴، ۲۹۵  
 - مظهر کلتی در کسور فرقان،  
 ۱۹۳  
 - لب و دندان شکستند، ۱۶۷  
 - نفعات قنس، ۱۴۷  
 - هجرت، ۴۳  
 - یوم ظهور، ۱۹۵  
 رسول الله، ر ش رسول  
 رسول عرب، شیخ، ۱۸، ۱۹  
 رشت، ۲۱۰  
 رضا خان، ۱۹  
 رضوان، عید، ۲۷، ۲۸، ۲۱۷  
 - بنیاد اعلان ظهور من بظهور  
 الله، ۲۶  
 - یوم الأول، ۲۷  
 رقیه، زن ازل از مازندران، ۲۱۱، ۲۱۶  
 رمضان، جناب ملا ۲۵  
 رمضان، عید، ۳۷  
 رمل و استرلاب، ۲۱۱  
 رنگون، ۶۷  
 روح (حضرت)، ر ش مسیح  
 روح القدس، ۸۲، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۹،  
 ۱۳۱، ۱۷۱

رئیس مشرکین، ۲۳۹  
 راسخ در علم (حضرت امیر)، ۲۶۴،  
 ۲۶۵  
 ربّ الجنود، ۱۵۰، ۱۸۹، ۱۹۲  
 - مقصود در نبوات از ربّ الجنود  
 و مسیح موعود جمال مبارک و  
 حضرت اعلی است، ۱۸۹  
 ربّ جلیل، ۹۶  
 ربّ عظیم، ر ش بها ماله  
 ربّانیان، ۲۹  
 رجال الغیب (آقا محمّد علی)، ۲۸۳  
 رجعلی، ملاً، برادر حرم حضرت  
 اعلی، ۲۱۱، ۲۱۶  
 رحیق مختوم، ۲۴۷  
 رزیه کبری، ر ش بها ماله، صعود  
 رس و مدین، اصحاب، ۱۲۵  
 رساله خال، ر ش ایقان، کتاب  
 رسول (حضرت)، ۶، ۷۲، ۹۸، ۱۱۲،  
 ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۷۸، ۱۸۴،  
 ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۶۴  
 - احبای جمال، ۲۶۴  
 - اخبار ظهور در انجیل یوحنا،  
 ۱۸۸  
 - اخبار ظهور در مکاشفات  
 یوحنا، اصحاب ناسع عشر،  
 ۱۸۴  
 - اصحاب، ۲۶۶  
 - بعثت، ۱۸۳  
 - جنت، ۲۶۵

خلیل، حضرت، ۴۳، ۱۵۴، ۲۴۲،  
 ۲۴۳  
 خوارج، ۲۶۴  
 خیمه الهی، ۱۲۷  
 دائره نصف النهار، ۱۲۴، ۱۳۲  
 دارالاسلام، ر ش اسلامبول  
 دارالسلام، ر ش بغداد  
 دارکلا، ۸، ۷  
 داناسی و عرفان، ۶۲، ۱۲۱  
 دانیال، اصحاب ثانی عشر آیه یازدهم،  
 ۱۸۲  
 داود خان، میرزا، ۱۱  
 دجله، ۲۱۸  
 دجال، ۲۰۷  
 دلبر آفاق، ر ش بها ماله  
 دوازده ستاره (اثمه اطهار)، ۱۸۳  
 دوحه ربّانیه، ۱۸۶  
 دور بدیع، ۵۷  
 دور و کور، ۱۷۳  
 دولت آبادی، ملاً هادی، ۲۰۹  
 دولت علیه، ر ش عثمانی  
 دیار بکر، ۲۱۸  
 ذنب،  
 - رساله، ۶  
 - نجفی، ۲۰۹  
 ذهب ابریز، ۱۷۴  
 ذوالنورین، ر ش عثمان  
 ذوالفقار، ۲۶۴  
 ذیقمه، ۳۸

سَنه	سدره	روح الله، (حضرت)، ر ش مسیح
- ثمانین، ۱۸۳	- الهیہ، ۱۴۴	روح الله، فرزند ورقا، ۲۵۰
- شهادت، ۱۲۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۵۲	- انسان، ۱۳۴	روزنامه، ۲۰۵، ۲۲۷
سَنه، منہب، ۲۷۷	- رحمانیت، ۱۷۰	- اختر، ۲۷۱، ۳۰۰
سہام الملک، ۱۱	- سینا، ۲۶، ۷۱، ۹۴	- چہرہ نما، ۲۲۰
سورہ	- لا شرقیہ و لا غربیہ، ۱۳۶	- لامپ، ۲۳۱
- اذا وقعت الواقعة، ۲۱	- مبارکہ، مقدسہ، ۵۰، ۶۷، ۲۴۲، ۱۰۳	روزہ، ۱۲۸، ۱۶۷
- غصن، ۱۶۹	- منہسی، ۳۰، ۱۴۴، ۲۱۳	روس،
- فاتحہ، بشارت بہ ظہور بعد، ۱۹۳	۲۹۸، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۷۲	- دریاییگی، ۱۰
- ہیکل، ۲۴۵، ۲۷۵	سر التکنیس لرمز الرئیس، معنی	- کشتی، ۱۰
- یوسف، ۱۹۶	آن، ۱۹۲	روس، مستخلمین، ۱۰
سوق الشیخ، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۵	سر الله، ۲۷۴	روضہ مطہرہ، ۲۵۲
سیادت، علامت، ۱۴۶	سر مکتون، ۳۴	روم، ر ش عثمانی
سید حضور، ر ش ازل	سری از اسرار الہی، ۲۳	رومیان، کلیسا، ۱۴۹
سید قرشی، ۶	سفینی، ۲۰۷، ۲۹۵	رومیلی، ر ش ارض سر
سید محمد، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۲	سفینۃ الحمرا، ۲۸	رویا، ۱۶۰
سید محمد، حاجی، ۲۱۸، ۲۱۹	سقلاب، ۸۸، ۲۵۵	زکی خان، ۱۱، ۱۲
سیدالشہداء، ۵۱، ۲۶۴، ۲۹۴، ۲۹۵	- و افلاق، ۱۵۰	زورا، ر ش بغداد
- استشفاء از تراب، ۲۴۶	سقوط نجوم، ۲۰۷	زین العابدین، ملا، ۷
- زیارت نامہ، ۲۴۶	سلاسل و اغلال، ۲۰۶، ۲۵۵	ساری، ۱۴
سیدنا الاکبر، ۱۹۶	سلطان الشہداء، ۵۴، ۵۵، ۱۴۸	سافور، ۲۶۲
سیر الجبال، ۲۰۰	سلطان عبدالعزیز، ۲۱۷	ساقی بزم امکان، ر ش بہا مالہ
سیر و سلوک، ۳۶	سلمان پارس، ۶	سالار، حضرت، ۱۳
سیزدہ بزرگوار، ۱۹۳	سلیمان، حضرت، ۱۱۳	سبا، ۱۲۵، ۲۵۴
سیمرغ، لانہ، ۱۵	سلیمانیہ، ۲۱۰	سجن اعظم و سجن عظیم، ۴۲، ۴۳
سینا، ۵۶، ۱۳۳	سما، جدیدہ و ارضاً جدیدہ، ۱۸۴	۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۱۰۴، ۱۱۲
	سماوہ، ۲۱۰	۱۳۸، ۱۴۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۰
	سنن الہیہ، ۱۵۳	۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۲۲
		سجن مطہور (سیاہ چال)، ۷۵

- صحرا، ۱۳۴  
 شام، پادشاه، ۲۷۵  
 شب یلدا، ۸۱  
 شجرة الملمونة فی القرآن بر عرش  
 خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت،  
 ۲۶۴  
 شجره  
 - مقام ظهور بلوغ هیکل امر  
 الهی است، ۱۸۷  
 - انیسبا، ۱۴۴، ۱۷۰، ۲۴۱،  
 ۲۷۳، ۲۹۸  
 - خضراء، ۱۳۶  
 - زقوم، ۱۲۸  
 - طویس، ۲۴۵، ۵۰  
 - طور، ۵۸  
 - مبارکه، ۴۵، ۱۹۰، ۱۹۱  
 شخص معلوم، رش ازل  
 شخص معهود، رش ازل  
 شداد، سنه، رش سنه، شداد  
 شریعت الله، ۱۴۴  
 - به بادیه عرب رفت، ۱۸۳  
 شریعت  
 - غرا، ۲۱۲  
 - علمای، ۴۷  
 شعر،  
 - آفتی بود آن شکارافکن کز این  
 صحرا گذشت، ۲۱۶  
 - ای مردی بی جان و دل، ۱۳۹  
 - چگونه سر ز خجالت برآورم بسر  
 دوست، ۵۷  
 - چون دهد قاضی رشوت قرار  
 کی شناسد ظالم از مظلوم زار،  
 ۲۴۰  
 - چون غرض آمد هنر پرشیده  
 شد، ۲۴۰  
 - چون قلم در دست غداری فتاد،  
 ۲۸۳  
 - از برای حق صحبت، ۷۴  
 - با تویی لب، ۳۶  
 - باش تا صبح دولتش بنمده،  
 ۱۱۶  
 - بر من مسکین جفا دارند،  
 ۲۳۰  
 - جرم این است کور بساز است،  
 ۲۵۵  
 - جفدها بر باز استم، ۲۳۰  
 - حق عیان چون مهر، ۱۶۶  
 - در ره عشق پست و بالاهاست  
 جام بلا، ۴۴  
 - در زیر دارد آنچه، ۲۷۹  
 - دع عنک ذکر الحبّ او فراض  
 بما جری، ۲۵  
 - عدو شود سبب خیر، ۴۰  
 - گر بگویم قلب ها، ۲۷۸  
 - لاله ساغر گیر و، ۲۵۱  
 - نکته رمز سنائی پیش نادانان  
 چنان، ۲۲۶  
 - ورنه این جفدان دغل، ۲۵۴  
 شمران، ۱۵، ۵۳  
 شمس ابهی، رش بها بالله  
 شمس احدیت، رش بها بالله  
 شمس البها، رش بها بالله  
 شمس حقیقت، رش بها بالله  
 شمس حقیقت، رش رسول  
 شمعون، صفا، رش پطرس  
 شمیران، رش شمران  
 شیراز، ۴۳، ۱۴۸، ۲۱۱  
 شیرازی، ۱۷، ۱۸، ۱۹  
 شیطان، ۹۲، ۱۵۳  
 شیعه، ۲۴۶  
 - خالص، ۲۳۸، ۲۷۷  
 - شنیعه، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۶۳  
 صادق (حضرت)، ۲۴۵  
 صادق، آقا میرزا، قائم مقام، ۱۱،  
 ۱۲  
 صادق، (در تیراندازی به شاه)، ۲۱۵  
 صادق الامین، رش رسول، حضرت  
 صالح (حضرت)، ۱۲۵  
 صبح هدی، رش اعلی (حضرت)  
 صخره، رش پطرس  
 صداقت و امانت، ۱۲۰، ۱۵۲  
 صدر اعظم،  
 - اسلامبول، ۳۷، ۳۸  
 - عباس قلی خان، ۱۱  
 صدر العلما، ۱۹  
 صلوات، رش نماز

- مرجع میثاق، ۲۹۹  
 - مرجع منصوص مخصوص در  
 کتاب عهد، ۲۹۵  
 - مرکز پیمان، ۲۷۲  
 - مرکز میثاق، ۹۸، ۹۷، ۱۵۹،  
 ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸  
 ۲۳۷، ۱۷۲، ۲۵۸، ۲۴۱  
 ۲۹۸، ۲۹۵، ۲۹۲، ۲۶۲، ۲۵۹  
 - مهندسی ساختمان آب انبار  
 مقام اعلی، ۶۹  
 - گاهی به این عبد ادعای ربوبیت  
 دهند، ۸۹  
 عبد العلی، میرزا ۸  
 عبد الفتاح، ملا، ۴، ۷  
 عبد الله خان، ۱۱  
 عبد الوهاب، ۷، ۲۱، ۲۲  
 عبدالبهاء عباس، ر ش عبدالبهاء  
 عبدالحسین، ۲۴۴  
 عبودیت آستان مقدس، ۸۹، ۱۲۹  
 عباس، ملا، ۸  
 عباسقلی خان، ۹، ۱۲  
 عتبه مقدسه، ۸۹، ۱۹۴، ۲۳۶  
 عثمان  
 - آل، شهر آل (اسلامبول)، ۴۲  
 - ذوالنورین، ۲۶۵، ۲۶۶  
 عثمانی، ۳۵  
 - دولت، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۱۸۳  
 - ممالک، ۶۶  
 عجم، ۲۰۷، ۲۱۸

عاشروا الادیان بالروح و الريحان، ۵۷  
 عایشه، ۲۶۴  
 عبدالبهاء (حضرت)، ۱، ۲، ۳، ۱۵  
 ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳  
 ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۶۵  
 ۶۸، ۸۸، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵  
 ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹  
 ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۰  
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳  
 ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۲۵  
 ۲۴۹، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷  
 ۲۹۶  
 - باید اغصان و افنان و منتسبین  
 طرأ به غصن اعظم ناظر باشند،  
 ۱۵۹  
 - چهل سال در سجن عکا، ۲۴  
 - ۴۳ سال مسجونیت در عکا،  
 ۶۳  
 - حلال مشکلات، ۱۶۲  
 - در صون حمایت جمال مبارک  
 است، ۱۶۵  
 - را نباید ظهور ثانوی مسیح  
 دانست، ۱۹۱  
 - فرع منشعب از اصل قدیم،  
 ۱۵۷، ۱۸۰، ۲۴۴، ۲۹۶  
 - میسن کتاب، ۹۸، ۱۶۲  
 ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲  
 - متصرف را با هیئت حکومت  
 عزل کرد، ۶۴

صلح، ۷۵، ۷۹، ۲۲۸  
 - اکبر، ۱۸۹  
 - عمومی، نشر آن، ۱  
 صور، نغفه، ۲۱  
 صهیب رومی، ۶  
 صهیون، ۱۸۶  
 صیام، ر ش روزه  
 طاهره، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۴۴  
 - بی حجاب رو به چادر جمال  
 مبارک رفت، ۲۱  
 - شوهر و دو پسر در نهایت  
 عداوت بودند ۱۹  
 طبرستان، ۲، ۱۴  
 طبرسی، قلعه، ۹  
 طبریا، دریاچه، ۷۳  
 طریقت، ۲۱۰  
 طلعات قدس، ۵۰  
 طهران، ۴، ۵، ۷، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۱۹  
 ۲۲، ۴۲، ۹۲، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲  
 ۲۱۶، ۲۱۴  
 - چهار ماه زندانی در سیاه  
 چال، ۵۳  
 - اعظم، ۲۱۰  
 - منابر ۱۴۸  
 - مولد حضرت عبدالبهاء ۲  
 - وطن جمال مبارک ۱۴  
 طبر، ۴۳، ۶۱، ۶۵، ۷۸، ۱۱۲، ۱۳۰  
 ۱۶۱  
 ظهور اعظم، ر ش بهاالله

۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸،  
 ۱۸۸، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶،  
 ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۱،  
 ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۹۳، ۳۰۰  
 - اعظم وسیله موهبت، ۱۷۸  
 - با قوت تمام بر محو آن قیام  
 نموده اند، ۲۴۱  
 - ثبات بر، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۷۹،  
 ۱۸۲  
 - ظلّ لولا، ۷۲  
 - علم، ۱۳۶، ۱۷۶، ۲۶۸  
 - فقدان در اسلام، ۲۹۵  
 - قره، ۱۶۲  
 - مرکز، ر ش عبدالبها  
 - تقصص، ۱۱۱، ۱۵۶، ۱۵۹،  
 ۱۶۰، ۱۷۷، ۲۳۸، ۲۷۱،  
 ۲۷۳  
 - نیر، ر ش عبدالبها  
 عیلام، ۱۸۶  
 غدیر خم، ۱۷۸  
 غصن اعظم، ر ش عبدالبها  
 غلامعلی، آقا میرزا ۷  
 غیور بغدادی، ۲۱۵  
 فاران، ۱۳۶  
 فارس، ۲۹  
 - موطن ربّ اعلیٰ، ۲۵  
 فتروس، ۱۸۶  
 فرات، ۱۰۵  
 فرس، ۱۸۴

علی بابای صغیر، ملا ۷  
 علی محمد، آقا ۸  
 علی محمد، سبع اول، ۱۹۳  
 علی، ۲۹۵  
 عمر، (خلیفه ثانی)، ۲۶۵، ۲۶۶،  
 ۲۹۵، ۲۹۶  
 - کلمه ای که گفت «حسینا  
 کتاب الله» اساس جمیع ظلم ها و  
 طغیان ها شد، ۲۶۳، ۲۶۴  
 عمرو بن عاص، ۲۹۵، ۲۹۶  
 عمرو علی، ۸۰۷  
 عهد، کتاب، ۹۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱،  
 ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴،  
 ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۳۳، ۲۳۴،  
 ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳،  
 ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷  
 - اثر قلم اعلیٰ، ۱۶۴  
 - جمیع الراح سابقه در ظلّ  
 کتاب عهد است، ۱۶۲  
 - در هیچ کور و دوری کتاب عهد  
 در میان نبوده، ۱۸۰  
 عهد،  
 - مجالس، ۹۳  
 - مرکز، ۱۵۶  
 عهد و میثاق، عهد و پیمان، ۶۰،  
 ۶۱، ۷۱، ۸۳، ۹۰، ۹۴، ۹۹،  
 ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲،  
 ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵،  
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲

عداس آشوری، ۶  
 عدل و انصاف، ۱۲۰  
 عراق، ۲، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹،  
 ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۵۳،  
 ۵۸، ۹۵، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰،  
 ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۸۵  
 - احبّا، ۲۳، ۲۴۲  
 - خلق، ۲۱۷  
 - سرگونی ثانی از، ۴۲  
 - محلّ سرگونی جمال مبارک،  
 ۷۰  
 عرب، ۲۰۷، ۲۱۸  
 - محله، ۲۰۱  
 - لباس، ۲۱۵  
 - مثلی از، ۱۴  
 عربی (لسان)، ۱۶، ۲۸۷  
 عرفان، ۲۵، ۶۱، ۶۲، ۸۲، ۱۰۳،  
 ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۵۴، ۲۰۴  
 عروة الوثقی، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴،  
 ۱۷۹، ۲۴۳  
 عزیز مصر، ر ش بها بالله  
 عصا، ۱۸۴  
 عکا، مدینه، زندان، قلعه، ۲۴، ۴۴،  
 ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۷۶،  
 ۲۹۲  
 - چهل سال محبوبی حضرت  
 عبد البها، ۲۰  
 علمای رسوم، ۵۱، ۷۰  
 علی بابای بزرگ، ملا ۷

کریلا، ۵۳، ۱۱، ۲۶۴  
 - صحرا، ۲۶۵  
 کردستان، ۲۴، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶،  
 ۲۵۵  
 کرکوک، ۲۱۸  
 کرمانشاه، ۷، ۲۲، ۱۱۱، ۲۰۱  
 کرمانی، (حاجی محمد کریم خان)،  
 ۲۶۷  
 کرمل، جبل، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸  
 کروییان، ۱۰۶، ۲۵۴  
 کسوف و خسوف، ۱۶۵، ۲۰۷  
 کشیشان و قسیان، ۱۴۷  
 کعبه الله، ۲۴۵  
 کعبه، ۲۰۷، ۲۲۰  
 کلمات مکنونه، ۵۶  
 کلمات الله، ۴۰، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۳۱،  
 ۱۸۴، ۲۵۳  
 - اعلا، ۱۵، ۲۵، ۳۳، ۳۹، ۷۲،  
 ۷۳، ۹۱، ۱۳۸، ۲۰۵  
 کلیم، حضرت، ۴۳  
 - خلیج (دیانت)، ۸۰  
 کلیمی، عصر، ۱۱۲  
 کلّ خیر، ۱۲۷  
 کلّ شیء، هالک الا وجهه، ۱۱۹  
 کلّ عباد له و کلّ بامرہ يعملون، ۲۸۴  
 کنعان، ۸۲  
 کور (بهائی)، عظیم، اعظم، رحمانی،  
 مقسّس، ۶۱، ۷۳، ۷۴، ۱۰۰، ۱۰۴،

- شریعت، ۱۷، ۱۸  
 - کور، ۲۶۵  
 - موعود، حضرت اعلیٰ، ۹۷  
 قرّة العین، ۱۶، ۱۷  
 قزوین، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۴۴، ۲۸۷  
 قسطنطین،  
 - دیار، ۳۵  
 - امپراطور، ۱۷۳  
 قصص انبیاء، ۶۶  
 قصیده ورقاشیه، ۲۴۴  
 قلعه،  
 - طبرسی، ۱۰، ۴۲  
 - خراب (عکّا)، ۴۹  
 قلم اعلیٰ، ر ش بها بالله  
 قلم میثاق، ر ش عبدالبهاء  
 قم، ۱۲  
 قیامت،  
 - اعلان شد، ۲۱  
 - علامت، ۲۱، ۲۰۴، ۲۱۳  
 - کبری، ۲۰۸، ۲۱۲  
 - یوم، ۱۴۵، ۱۹۴  
 قیوم، ر ش بها بالله  
 کاشان، ۲۱۱  
 کاظم رشتی، سید، ۱۷  
 کاف و التّون، ۲۴۷  
 کتاب جدید و شریعت جدید، ۱۹۲  
 کتاب مبین و لروح محفوظ میثاق  
 الهی، ر ش به عهد، کتاب  
 کتاب مقسّس، ۱۴۱

فرعون، ۲۰۹  
 فرق دان (دوستاره نزدیک به قطب  
 شمال)، ۶۵  
 فرقان، ر ش قرآن  
 فرنگ، ۲۰۹  
 - مُلک، ۹۲  
 فروغی (جناب)، ۲۷۵  
 فریسیان، ۱۴۶  
 فصوص خاتم عهد، ۲۶۳  
 فلاسفة غرب، ۷۵  
 فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون، ۱۴۶  
 قائم،  
 - ایام، ۱۱۵  
 - شرایط ظهور، ۲۰۷  
 - موعود، ۹۸  
 قاف، کوه، ۱۵  
 قبیچاق، ۸۸  
 قبریس، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲  
 قنّوس، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۴۲، ۱۴۵،  
 ۲۱۴، ۲۴۳  
 قنّوس، جوشی، ۵۶  
 قرآن، ۲۰، ۲۱، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۳،  
 ۱۴۶، ۱۹۵، ۲۴۸، ۲۶۷، ۲۹۶،  
 ۱۳۷  
 - اهل، قوم، ۸۱، ۱۶۷، ۲۰۰،  
 ۲۰۴  
 - حروف (انتمه)، ۲۴۶  
 - حفظه، ۲۶۴  
 - سر نیزه کردن، ۲۹۶

- دعوی وحی و آیات، ۲۸۷-

۲۹۱

- مهر، ۲۸۸

محمد مصطفی (آقا)، ۲۷۴

محمد ملیح، سید، ۲۱۱

مدینه، ۴۳

- سورة فاتحه در آن نازل شده

۱۹۳

مدینه الله، ر ش بغداد

مدینه عظیمه، ر ش اسلامبول

مدینه کبری، ر ش اسلامبول

مدینه کبیره، ر ش اسلامبول

مدینه مشهوره، ر ش اسلامبول

مرآت، ر ش ازل

مرتضی علی، ۲۳۸

مرغ محله، ۱۵

مرکز عهد، ر ش عبدالبهاء

مرکز منصور، ر ش عبدالبهاء

مرکز میثاق، ر ش عبدالبهاء

مرکز نقض، ر ش محمد علی، میرزا

مریم، از سلالة هارون بود، ۱۸۵

مزامیر آل داود، ۱۵، ۶۲، ۱۷۵

مساوات و مواسات، ۲۲۱

مسجد الاقصی، ۹۴

مسجد حاجی ملا تقی، ۱۸

مسیح، (حضرت)، ۱، ۴۳، ۵۲، ۷۳،

۹۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۵۶،

۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۸،

۱۹۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۳

مثالث و مثانی، آواز، ۱۴۳

مثانی، معنی آن، ۱۹۳

مجدالدین (میرزا)، ۲۷۶

مجلی طود، ر ش بها بالله

محبوب آفاق، ر ش بها بالله

محبوب ابهی، ر ش بها بالله

محبوب الشهدا، ۱۴۸

محمود، ۱۰۲

محمود، میرزا، ۶۷

محمد، حضرت، ر ش رسول

محمد حسن لر، آقا، ۱۳

محمد اصفهانی، ر ش سید محمد

محمد تقی خان، ۷

محمد تقی مجتهد، میرزا، ۸

محمد تقی، آقا، ۷

محمد تقی ناظم، آقا میرزا، ۸

محمد جواد، میرزا، ۶۷

محمد حسین اصفهانی (حاجی)، ۲۵۷

محمد رضا، آقا سید، ۲۵

محمد رضا، حاجی، ۲۳

محمد شاه،

- فرمان قتل جمال مبارک را

صادر نمود، ۱۰

- مرگ او، ۱۰

- در رابطه با قتل ملا تقی، ۱۹

محمد عطار، ملا، ۸

محمد علی (آقا)، ۲۲۵

محمد علی، میرزا، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۶۱، ۱۷۰،

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۹۵، ۲۹۹

گرین عکا، ۱۵۸

گل بابا، ۸

گیلان، ۷، ۲۰۱، ۲۱۵

لاهور، ۲۹، ۱۱۴، ۱۷۵، ۱۷۹

لاوی، ۱۸۵

لک الحمد یا ربی الابهی، ۲۹۵

لندن، ۲۲۷

لوح محفوظ میثاق، ۱۷۷

لوح محفوظ و رق منشور، ۱۷۹

لوط، ۱۲۵

لیلای حقیقی، ۱۴۳

لیلة الهریر، ۲۶۴، ۲۶۶

لیلة یلدا، ۸۸

مایین (خلوت پادشاهی)، ۹۲

مایین (قصر مخصص سلطان

عثمانی، ۶۴

مازندران، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۳، ۱۴،

۲۵، ۲۶، ۷۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱،

۲۱۶، ۲۱۵

مازندرانی، زیان، ۱۰

ماکان و مایکون، ۶۰

مالطه، ۱۵۸

مالک، ۲۹۶

مبین، آیات، کتاب مبین، منصور،

ر ش عبدالبهاء

مبین کتاب الله (حضرت امیر)، ۲۶۶

متصرف عکا، ۶۳

مناجات، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۰،  
 ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۰  
 - آی دردمند خردمند، ۸۶  
 - پروردگارا محض فضل عظیم،  
 ۱۵۰  
 موسی (حضرت)، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۷،  
 ۱۷۵  
 - بشارت به مسیح داد، ۱۶۸  
 - بیهوش شد، ۱۳۳  
 - کور، ۲۰۹  
 موسیقی، ۱۵  
 موعود (حضرت)،  
 - شرایط در الواح الهیه، ۲۰۷  
 - در کتب جمیع ملل به دو  
 موعود وعده داده شده، ۹۸  
 - یوم ظهور، ۱۹۲  
 موسای عمو، آقا میرزا، ۲۱۸  
 موصل، ۲۱۷، ۲۱۸  
 مهدی (موعود)، ۹۸  
 مهدی، میرزا، ۱۲  
 میان رود، ۸  
 میثاق (الهی)، ر ش عهد و میثاق  
 شهر،  
 - جد بزرگوار، ۲۴۹  
 - های مقس، ۲۷۶  
 ناسوت، عالم ۲۹  
 ناصرالدین شاه، ۲۱۵  
 - خوف و هراس از جمال قدم،  
 ۲۱۷

مطلع آفاق، ر ش مظاهر الهیه  
 مطلع توحید، ر ش بها بالله  
 مظاهر احدیه قبل، ۷۱، ۷۵  
 مظاهر الهیه، ۱۱۲، ۲۰۶  
 معاویه، ۲۶۶  
 مقصود، حضرت، ر ش بها بالله  
 مکلم طور، ۱۱۰، ۲۴۷  
 مکه، ۴۳، ۱۴۷، ۱۹۳  
 ملا ابهی، ۸۰  
 ملا اعلی، ۲۶، ۳۳  
 ملا اسماعیل، گردن خود را برید، ۱۷  
 ملا تقی، ۱۸  
 ملا تقی، حاجی، ۱۷، ۱۹  
 ملا محمد مقانی، ۱۴۶، ۲۶۶  
 ملاتکه، ۱۵۳  
 - مقرین، ۶۱، ۹۱، ۱۳۱  
 ملا جعفر، ۲۱۱  
 ملکوت، ۷۷  
 - ابهی، ۹، ۱۶، ۲۶  
 - الهی شفاخانه روحانی عالم  
 انسانی، ۱۰۳  
 - اهل، ۱۴  
 - پنهان، ۷۸  
 من يدعو الناس باسمی فهو منی، ۹۰  
 من ینظروا الله، ۹۸، ۱۴۶، ۱۹۹  
 ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴،  
 ۲۲۱، ۲۰۴  
 - مکتب، ۲۱۳

- از طرف مادر از دوحه یته پسر  
 یعقوب نبود، ۱۸۵  
 - استقامت مؤمنین اوکیته،  
 ۱۳۱  
 - را مسیح نامینند، ۱۴۶  
 - صلیب زدن به وسیله یهود،  
 ۱۶۷  
 - صعود، ۷۱  
 - ظهور ثانوی، ۱۸۹، ۱۹۱  
 - عهد فارقلیط گرفت، ۱۶۸  
 - کلمه او (دریازه پطرس)، ۱۵۷  
 - مقصود در نبوات از رب الجنود  
 و مسیح موعود جمال مبارک و  
 حضرت اعلی است، ۱۸۹  
 - می فرماید: انتم ملح الارض،  
 ۲۳۴  
 - می فرماید که از شرق و غرب  
 عالم می آیند و داخل ملکوت می  
 گردند، ۷  
 - نفس، ۱۷۵  
 مسیحانی،  
 - فیض، ۱۴۶  
 - نفس، ۳۴  
 مسیحی، وحدت، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۴،  
 ۱۷۴  
 مسیحیان، مسیحین، ۱۶۲، ۱۷۷  
 - علما، ۱۴۷  
 مصر، ۴۳، ۱۸۶، ۲۱۷، ۲۵۷  
 مصطفی طهرانی، آقا ۱۳



هادی قزوینی، بنا به امر جمال مبارک  
برای خلاصی طاهره به قزوین رفتند  
۱۹  
هارون از نسل لای، ۱۸۵  
هدهد، ۱۱۳، ۲۵۴  
- سبای قدسی، ۳۶  
هفت آسیاب، ۲۰۷  
هفت شهید، ۲۱۱  
همدان، ۲۲، ۲۱۷، ۲۵۷، ۲۵۸  
هندوستان، خشب، ۶۷  
هود (قوم)، ۱۲۵  
یاجوج شبها و ماجوج اشارات،  
۱۷۹  
یا بهاء الابهی، ۳۳، ۸۸، ۱۱۰،  
۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۹۱، ۲۰۳  
یا علی الاعلی، ۱۲۹، ۱۳۶  
یثرب، ر ش مدینه  
یثرب، آفتاب، ر ش رسول (حضرت)  
یجمل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم  
اعلاکم، ۱۹۲  
یحیانی، ر ش ازل، امت  
یحیای غیر حضور، ر ش ازل  
یحیی، ر ش ازل  
ید بیضا، ۶۱، ۱۳۶، ۲۷۰  
یزد، شهدا، ۱۴۸  
یزید، ۴۴، ۵۱  
یسوع، ۱۶۰  
یسه، دوحه، ۱۸۵، ۱۸۶،  
یعقوب، ۱۸۵

نیویورک، ۱۸۹  
نیر آفاق، ر ش بها لله  
نیر اعظم، ر ش بها لله  
نیر ملا اعلی، ر ش بها لله  
واپور نمسه، ۶۶  
وادی ایمن، ۱۲۳  
وادی طوی طور، ۱۳۴  
واقعه، سوره، ۱۷  
والله الّٰی لا اله الا هو، ۱۴۹  
وحدانیت، ۱۷۰  
وحدانیت کلمه الهیه، ۱۷۷  
وحدت، ۵۹، ۷۹  
- الهیه، ۲۲۸  
- بهائوسی، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،  
۱۶۳  
- عالم انسانی، ۳۳، ۵۶، ۱۳۰،  
۱۹۱، ۲۲۱  
- کلمه الهیه، ۹۱  
- مسیحی، ۱۵۷، ۱۶۳  
- ملکوت انسانی، ۱  
ورقا، شهید، ۹۰  
ورقه مقدسه شجره مبارکه، ۶۹  
وزراء، محافل، ۹۲  
وصیت الله، ۲۳۴  
وصیت الله آن که باید اغصان و افنان  
و منتسبین طراً، ۲۹۶  
وفا، ۶۲، ۸۵، ۱۳۰  
- اهل، ۹۱  
هاتف و سروش، ۱۳۶

- لوح او، ۲۰۵  
ناعق، ۲۳۴  
ناقضین، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۵۷، ۱۲۸،  
۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹  
نامق پاشا والی بغداد، ۲۷، ۳۷، ۳۸،  
۳۹، ۲۱۷  
ناقور، ۲۱، ۱۵۰، ۲۶۲  
ناقه، ۲۶۴  
نجف، ۲۱۰، ۲۱۵  
نجیب پاشا، باغ، ۲۶، ۳۸، ۲۱۷  
نزاع و جدال، نفی آن، ۵۷، ۹۷  
نشر نفعات الله، ر ش تبلیغ  
نصاری، ر ش مسیحیان  
نصایح و وصایای الهی، ۴۵  
نصرالله تفرشی، برادر زن ازل، ۲۱۶  
نظام الملک، ۱۱  
نقطه اولی، ر ش اعلی، حضرت  
نقطه بیان، ر ش اعلی، حضرت  
نقطه فرقان، ر ش رسول، حضرت  
نماز، ۱۲۸، ۱۶۷، ۱۹۳  
نور، ۳، ۶، ۷  
- بلوک، ۲۱۵  
نورالدین سلجوقی، ۲۷۵  
نوری، ۱۳  
- طایفه، ۱۱  
- هموطن، ۱۲  
نیالا، قریه، ۹، ۵۳، ۷۰  
نیاوران، ۴۲  
نیل، ۱۰۵

- ۱۸۶ - ارلاد، ۱۸۶ -  
 یکنینا کتاب اللّٰه و حسبنا القرآن،  
 ۲۶۵  
 یگانگی، ر ش وحدت  
 یهود،  
 - از صعود کلمه اللّٰه در شوق و  
 شور بودند، ۷۲  
 - حلب، ۲۷۵  
 - قوم، ۱۴۶، ۱۸۸  
 یهودای اسخریوطی، ۱۵۷  
 یهوه، ۱۸۶  
 یونیل، فصل ثالث آیه چهاردهم اخبار  
 به ظهور جمال مبارک، ۱۸۶  
 یوحنا،  
 - انجیل، ۱۵۹، ۱۶۰  
 - انجیل، اخبار ظهور حضرت  
 رسول فصل اول آیه بیست و  
 پنجم، ۱۸۸  
 - مکاشفات باب بیست و یکم،  
 ۱۸۴  
 - مکاشفات، اصحاح تاسع  
 عشر، ۱۸۴  
 - مکاشفات باب دوازدهم آیه اول،  
 ۱۸۳  
 یوسف، حضرت، ۳۴، ۴۳، ۲۳۰،  
 ۲۵۵  
 یوسف غیب الهی، یوسف کنعان  
 الهی، یوسف مصر الهی، یوسف مصر  
 وجود، ۳۴، ۵۳، ۸۲، ۱۷۲

- سجن، ۵۲  
 - نفعه قمیص، ۲۴  
 - حقیقی، ۱۹۶  
 یوسف علی، ملا، ۸  
 یوسف علی، میرزا، ۸  
 یوسفان، بازار آنان، ۲۵۵  
 یوم اللّٰه، ۷۷، ۱۶۷، ۲۵۵

© Bahá'í Verlag GmbH, D-65719 Hofheim  
2000-157  
ISBN 3-87037-972-3  
(431-75)

MUNTAKHABÁTÍ AZ  
MAKÁTÍB-I  
ḤAḌRAT-I 'ABDU'L-BAHÁ

Volume 4

BAHÁ'Í-VERLAG